

آزیر خطری از عربستان

(سقوط و خودکشی)

تألیف:

صادق السیهاتی

ترجمه:

دکتر سید حسین حسینی

عنوان کتاب:	آزیر خطری از عربستان (سقوط و خودکشی)
عنوان اصلی:	صرخة من القطيف انهيار وانتحار
تألیف:	صادق السیهاتی
ترجمه:	دکتر سید حسین حسینی
موضوع:	عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
۱	سر آغاز
۵	دریچه
۷	فریادی قبل از طوفان!
۱۱	افسانه درهم شکست!
۲۱	ما و افسانه‌های یونانیان!
۳۳.....	امامان بشرند
۳۶.....	آیا این خودکشی نیست؟!.....
۳۹.....	افراط در غیر از امامان!
۴۳.....	بازی با نام‌ها
۴۹.....	امامان واسطه‌اند!
۵۵.....	مکر و حيله‌های شیطانی
۵۷.....	آقای شیخ عباس موسوی و درخواست از غیر خدا

- ۶۳..... زن؛ کالای روسپیگری صفویان!.....
- ۶۹..... گرگی در پوستین میش... ..
- ۷۵..... او را آتش زنید، و بداد خدایانتان برسید!.....
- ۸۳..... از چه کسی پیروی کنیم؟!.....
- ۸۷..... چرا آخوندهای ما دروغ می‌گویند؟!.....
- ۸۹..... بین زندگی و زندگی... از آسمان تا زمین!.....
- ۹۵..... عبادت یعنی همین و بس!.....
- ۱۰۱..... جشن گریه و زاری!.....
- ۱۰۷..... از راهپیمایی عزاداران تا زالوهای خون آشام!.. ..
- ۱۱۱..... هیولای جامعه.....
- ۱۱۵..... بین حضرت امام علی و عمرو بن هند.....
- ۱۲۳..... بسیجی‌های یکبار مصرف در دفاع از تکفیری‌ها!.....
- ۱۲۹..... آتش فتنه در خرمن کیست؟!.....
- ۱۳۳..... بهترین امتی که هرگز ایمان نیاورد!.. ..
- ۱۳۹..... چرا خداوند پیامبر اکرم ﷺ را فرستاد؟.....
- ۱۴۵..... یک لحظه با امامت.....

-
-
- اسلام با خواری و ذلت ... کفر در اوج قوت! ۱۵۳
- امام علی میراث فدک را بالا می‌کشد؟! ۱۵۷
- فرزندان امامان در زیر خروارها فراموشی ۱۶۱
- ایستگاه آخر ۱۶۳

سر آغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز
ای یاد تو مونس روانم
ای کار گشای هرچه هستند
ای هست کن اساس هستی
ای خطبه تو تبارک الله
ای واهب عقل و باعث جان
ای مقصد همت بلندان
صاحب تویی آن دگر غلامند
راه تو به نور لایزالی
در صنع تو کامد از عدد بیش
ترتیب جهان چنانکه بایست
از آتش ظلم و دود مظلوم
هم قصه نانموده دانی
توفیق تو گر نه ره نماید
ای عقل مرا کفایت از تو
من بددل و راه بیمناکست
احرام گرفته‌ام به کویت
بی‌نام تو نامه کی کنم باز
جز نام تو نیست بر زبانم
نام تو کلید هرچه بستند
کوتاه ز درت دراز دستی
فیض تو همیشه بارک الله
با حکم تو هست و نیست یکسان
مقصود دل نیازمندان
سلطان تویی آن دگر کدامند
از شرک و شریک هر دو خالی
عاجز شده عقل علت اندیش
کردی به مثابتی که شایست
احوال همه تراست معلوم
هم نامه نانوشته خوانی
این عقده به عقل کی گشاید
جستن ز من و هدایت از تو
چون راهنما تویی چه باکست
لیک زنان به جستجویت

احرام شکن بسی است زنه‌ار
 چون نیست به جز تو دستگیرم
 ز احرام شکستنم نگهدار
 هست از کرم تو ناگزیرم
 یک ذره ز کیمیای اخلاص
 گر بر مس من زنی شوم خاص
 هم تو به عنایت الهی
 آنجا قدمم رسان که خواهی
 از ظلمت خود رهاییم ده
 با نور خود آشناییم ده
 تشیع صفوی لباس ننگی بود که آخوندهای درباری جبل عامل لبنان
 برای پادشاهان دیکتاتورمنش دوره شوم صفویت در تاریخ ما بافتند. این
 مذهب ویرانگر در مدت زمان کوتاهی توانست با قدرت زور و زر تشیع علوی
 را اعدام کند!

از آن روز تا به امروز دین ما ایرانی‌ها شده است؛ لعنت و نفرین این و آن،
 گریه وزاری و سیاه پوشی، زنجیر و قمه زنی و به ماتم نشستن، تکفیر و حقد
 و کینه و آدم کشی، مرده پرستی و لول زدن در تاریخ دروغین، و لیسیدن
 چرک کتاب‌های غالیان قدیم و...

همه را از خود رانده‌ایم؛ نه دوستی داریم در جهان و نه همسایه‌ای و نه
 نام نیکویی!.. در کشور ایمان خبری از توحید نیست، قبله‌یمن از کعبه
 پروردگار به سوی امام زاده‌ها و قبرها تغییر جهت داده است..

در دهه اخیر با زحمات بی‌دریغ اصلاح‌گرانی چون؛ آیت الله العظمی
 ابوالفضل برقی، و آیت الله آل اسحاق الخوینی و اساتیدی چون قلمداران و
 طباطبایی، و صدها روشنفکر و اندیشمند چون؛ امیری‌ها، و رادمهرها، و
 سجدی‌ها، و حسینی‌ها، و... انقلابی پر شور و شوق در کشور ما آغاز شده،
 و ده‌ها و صدها تن روزانه راه از چاه تشخیص داده، رو به کعبه ابراهیمی، به
 بدعت‌ها و خرافات پشت می‌کنند.

گمان می‌کردم آفتاب این انقلاب بزرگ مذهبی تنها در کشور ما تابیدن گرفته است. تا اینکه فرصتی پیش آمد و از پیامدهای مشابه این حرکت سازنده، یا انعکاس آن در جهان عرب مطلع شدم. در کمال سعادت دریافتم که حرکت اصلاح تشیع، و بازگشت به سوی توحید در جهان عرب بسیار پربارتر از آن چیزی است که در کشورمان شاهد آن هستیم. علما و دانشمندانی چون موسی الموسوی، احمد الکاتب، آیت الله مهدی الخالسی و افرادی که در این کتاب نامشان می‌آید و صدها تن دیگر در این راه جانفشانی‌هایی کرده‌اند که ما ایرانی‌ها باید با ترجمه آثار ارزنده آن‌ها زحماتشان را ارج نهیم.

نویسنده این کتاب نیز از این چهره‌های اصلاح‌گر است. و نوشته‌اش بیانگر مهر و دلسوزی او به قوم و ملتش است. پس از خواندن آن خواستم شما خواننده عزیز نیز از شیرینی و لطافت عسلی که من چشیده‌ام بهره‌مند شوید. این بود که خداوند همت داد و این کتاب به فارسی برگردانده شد... تمام حمد و سپاس و ثنا او را سزاوارست و بس...

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

دکتر/ حسینی

۱۳۸۹/۱۰/۲۶

دریچه

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری (مصادف با ۱۲۸۶ ش) مناظره‌ای علمی جان پنج تن را گرفته، تعدادی مجروح و زخمی بجای گذاشت!

البته این مناظره از بهترین مناظره‌ها در سطح جهان بود!! بنا به گزارش‌های موثق هیچ یک از افراد مضمون در حادثه به این مناظره و حتی مناظره‌های قبل از آن گوش نداده است!!.

طرف‌های درگیر به صراحت اعلام کردند در آینده بهیچ وجه در این مسائل بحث و بررسی و مناظره نخواهند کرد. و تمام افرادی که احیانا به فکر چنین برنامه‌ای هستند را به شدت از انجام آن برحذر داشته، مسئولیت عواقب کارشان را بر عهده خودشان خواهند گذاشت. و با صراحت تمام اعلام داشتند بحث و گفتگو را هیچ فایده‌ای نیست، و تأکید نمودند همه باید بدانچه از پدرانشان به ارث رسیده با چنگ و دندان بچسبند، و از هواداران خود در تمام جهان خواستند شعار خود را چنین اعلام کنند: ﴿حَرِّفُوهُ وَأَنْصُرُوهُ﴾ [الأنبياء: ۶۸]. «او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید»!^(۱)

۱- این جمله برگرفته شده است از آیه قرآنی: ﴿قَالُوا حَرِّفُوهُ وَأَنْصُرُوهُ﴾ [الأنبياء: ۶۸]. «قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر (بر رضای خدایان) کاری خواهید کرد». در این آیات تصویری است از حضرت ابراهیم بت شکن علیه السلام که برای فهماندن حقیقت و کشیدن پرده‌های جهالت و تقلید کورکورانه از چشمان مردم مجبور شد سکوت را درهم شکسته بتها را با پتک

و چنین بود که زخم چرکیده از آفتاب میکروب کش دور نگه داشته شد، تا اینکه پوسید و متعفن گشت و حشرات و میکروبها در آن لول خوردند. با تمام اینها یک پرسش حیران در سرها دنبال جواب می‌گشت: آیا گفتگو باعث انفجار شد یا اینکه عقل انفجار طلب بود که گفتگو را رد کرد؟! چه کسی عقلیت تنگ انفجار طلب را بر سرزمین ما چیره کرده است؟! در حالیکه گفتگو و بحث و مناظره آرزویی است که هر انسان با عزت و کرامتی را که در پی رسیدن به حقیقت و پویایی است به حرکت درمی‌آورد.. و چرا ما آماده‌ایم در باره تمام جهان و کائنات بحث و بررسی کنیم، ولی نمی‌خواهیم لحظاتی در خودمان بیندیشیم؟!.

صادق السیهاتی

حقیقت خورد کند تا مردمی که پرده تعصب چشمانشان را از دیدن حق باز داشته بیدار شوند. ولی متأسفانه آن‌ها پس از روشن شدن حقیقت و اعتراف ضمنی به آن باز هم نتوانستند بر شهوت تقلید و بت تعصب در خود غالب آیند، و داد کشیدند که ابراهیم را بسوزانید و به داد خدایانتان برسید!.. (مترجم)

فریادی قبل از طوفان!

تمامی پیامبران و کسانی که در پی اصلاح جهان و آدمیت بودند در طول تاریخ به دروغگویی و دیوانگی و جادو و جمل متهم شدند. و همه کسانی که برای رسیدن به حقیقت با جامعه تقلید پرست مسائل مخالفت کردند به جاسوسی و نوکری بیگانگان متهم گشتند. تنها گناهشان این بود؛ حرفی زدند که با تصورات پیشینیان و باورهای جامعه همخوانی نداشت.

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [الزخرف: ۲۲].

«و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که: ما پدران خود را بر آیین و عقایدی یافتیم و از آن‌ها البته پیروی خواهیم کرد».

این است راه و رسم باطل در طول تاریخ...

می‌خواهد هر صدایی که اندیشه‌ها و باورهایش را تأیید نمی‌کند و برای آن‌ها ساز و دهل نمی‌زند را در نطفه خفه کند.

این استراتژی تمامی مستبدان تاریخ بوده و هست. پیش از این فرعون، ذونواس، نمرود، و ابوجهل‌ها چنین کردند... ولی در نهایت، حق سر برآورد و پیروز شد...

آری!..

آنگاه که مردم قید و بند بردگی و غلامی را درهم شکستند، و در پی حقیقت راه افتادند، آفتاب حقیقت تابیدن گرفت و نور بر تاریکی‌ها پیروز شد. هرگز پیامبران از توده مردم نخواستند آن‌ها را بدون دلیل و برهان

بپذیرند، و بدون درک حقیقت و مرام از آن‌ها پیروی کنند. تنها چیزی که پیامبران می‌خواستند این بود که؛ ای مردم! عقل‌هایتان را بکار گیرید تا به حقیقت دست یابید^(۱):

خداوند متعال عقل‌ها را به اندیشیدن و با دقت نگرستن دعوت می‌کند:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [العنكبوت: ۲۰].

«بگو که در زمین سیر کنید و ببینید که خدا چگونه خلق را ایجاد کرده (تا از مشاهده اسرار خلقت نخست بر شما به خوبی روشن شود که) سپس خدا نشأه آخرت را ایجاد خواهد کرد، همانا خدا بر هر چیز تواناست.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِينَ أَنْثِينَ يُغَشِّي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الرعد: ۳].

«اوست خدایی که بساط زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها برافراشت و نهرها جاری ساخت و از هرگونه میوه یک جفت پدید آورد، شب تار را به روز

۱- قرآن کریم در ده‌ها آیه انسان‌ها را به اندیشیدن و بیدار شدن از خواب غفلت و بکارگیری عقل دعوت کرده است. از آن جمله است جمله: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ «آیا نمی‌اندیشید؟!» که ۱۲ مرتبه در قرآن تکرار شده است. (بقره/۴۴ و ۷۶، آل عمران/۶۵، أنعام/۳۲، أعراف/۱۶۹، یونس/۱۶، هود/۵۱، یوسف/۱۰۹، أنبیاء/۱۰ و ۶۷، مؤمنون/۸۰، قصص/۶۰، صافات/۱۳۸). این در کنار جملات مترادفی دیگر چون ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ «آیا متذکر [حقایق] نمی‌شوید؟» که هفت بار آمده، و جملاتی دیگر چون ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ «آیا متذکر (و بیدار) نمی‌شوید؟!» و غیره... (مترجم)

روشن ببوشاند، همانا در این امور متفکران را دلایلی روشن (بر قدرت آفریدگار) است».

و در قرآن کریم تلاوت می‌کنیم:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ
إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا
تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ [الأنعام: ٥٠].

«بگو: من شما را نمی‌گویم که گنج‌های خدا نزد من است و نه آنکه از غیب (الهی) آگاهم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام، من پیروی نمی‌کنم جز آنچه را که به من وحی می‌رسد. بگو: آیا کور و بینا برابرند؟ آیا فکر و اندیشه نمی‌کنید؟».

ولی با کمال تأسف امروزه در اذهان توده حق از فهم و درک عقل‌ها برچیده شده، در افراد مجسم گشته است!! اگر فلان شخصیت حرفی زد؛ بی‌هیچ شک و تردیدی درست است، و نیازی هم به دلیل و برهان ندارد، و نباید در پی تحقیق و صحت و سقم آن بود!!

ولی اگر در پی حقیقت هستیم، و می‌خواهیم دید و برداشتمان از قضایا دقیق و درست باشد باید فرموده گرانبهای حضرت علی علیه السلام را گوشواره گوش‌هایمان، و توتیای چشمانمان، و ورد زبان‌هایمان، و درمان عقل‌های غافل و خمارمان قرار دهیم، ایشان فرموده‌اند: «حق با مردان شناخته نمی‌شود. حق را دریا بپروانش را خواهی شناخت»^(۱).

و امام جعفر صادق علیه السلام سخنی زیبا در این باره دارند که بایستی با آب طلا آن را نوشت: «حکمت و حقیقت گمشده‌ی مؤمن است، پس هر کس از شما گمشده‌اش را هر کجا یافت آن را برگرد»^(۱).

مارکو کوربس از جمله دانشمندان مسیحی که به اسلام مشرف شدند می‌گوید: خداوند در قرآن کریم ما را به شخصی گوش زد می‌کند که آیات قرآن را می‌شنید که تلاوت می‌شد، ولی بدون توجه به آن و بدون کوچکترین اهتمامی به آنچه می‌شنود، پشت کرده راهش را ادامه داد! از این حکایت ما باید دریابیم انسان - به هر صورتی بود - اگر چیزی را شنید، و بدان نیندیشید که آیا درست است یا اشتباه مسئول و گناهکار بشمار می‌آید^(۲).

ما باید به این مرحله از رشد و فهم فکری برسیم که؛ اگر سخنی شنیدیم که به عقل و منطق انسان بها می‌دهد، و با کلام خداوند متعال و راه و روش زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همخوانی دارد، آن را بالای چشمانمان قرار داده، از آن پیروی کنیم. و اگر چیزی بود غیر از این آن را بدور اندازیم، سخن هر کس که باشد...

۱- کتاب کافی اثر کلینی (۱۶۷/۸).

۲- شاید منظور نویسنده این آیه است: ﴿وَإِذَا تُلْتَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّطَهُ بَعْدَآبِ أَلْيَسٍ﴾ [تقمان: ۷]. «چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه روی برمی گرداند، گویی آن‌ها را نشنیده است، انگار در او گوشش سنگینی است، پس او را به غذایی دردناک مژده ده». - مترجم -.

افسانه درهم شکست!

بحث و گفتگویم با آن نابلسی سرسخت و لجوج و چیره دست درباره دوستی و محبت با اهل بیت به درازا کشید...

بادی به گلو انداخته با کمال اطمینان و اعتماد به نفس به او گفتم: کتاب‌های حدیث شما حدیث‌هایی که امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند را نیاورده است. و در بین شما سنی‌ها گروهی هستند که با «اهل بیت» دشمنی داشته به آن‌ها فحش و ناسزا می‌گویند.

با تعجب به من خیره شده گفت: کسی که با «اهل بیت» دشمنی داشته باشد کافر است.. و شما هرگز یک عالم سنی نخواهید یافت که به «اهل بیت» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فحش و ناسزا گفته باشد. من شما را در این باره به مبارزه می‌طلبم.

مرا به مبارزه می‌طلبید؟!..

احساس کردم طرف را با چهار دست و پایش به گل انداخته‌ام. فوراً بدون هیچ اعتراضی مبارزه را قبول کردم. البته از یک طرف هم دلم به حالش می‌سوخت؛ به چه سادگی به دام افتاد، و چه راحت توانستم بر او پیروز شوم.

در حالیکه از موفقیت‌م بسیار خوشحال بودم با اعتماد به نفس کامل، و اطمینان از پیروزی نزدیکی از دوستانم رفته برخی از مؤلفات علما افاضل خودمان را از کتابخانه‌اش به عاریه گرفتم.

هان! اینجاست..

همه آنچه می‌خواستیم را براحتی به دست آوردیم. علما ما همه آن شبهات را در کتاب‌هایشان جمع کرده‌اند، و هر کس براحتی می‌تواند به آن‌ها برسد. ده‌ها و شاید هم صدها مثال از تحقیر اهل سنت و دشمنی‌هایشان با «اهل بیت»... این کتاب‌ها در حقیقت برایم یک کنز و ثروت هنگفت بود، در هر کتاب سخنی از ناصبی‌ها را می‌توانستی بیابی. و صد البته با ذکر مصدر و مرجع آن؛ نام کتاب همراه با صفحه و تمامی مشخصات دیگر.

نیازی به نقل همه آن دلیل‌های دندان شکن برای آن نابلسی نبود، با این وجود خیلی از آن حرف‌ها را که بسیار مهم بود در برگه‌هایی نزد خودم یادداشت کردم تا حریف یا مناظرم را در یک جا ضربه فنی کرده، نقش زمین کنم!

بار دیگر که با او ملاقات کردم، بادی به گلو انداخته با اعتماد به نفس بی‌مانندی صدایم را کلفت کرده به او گفتم: ده‌ها مثال از توهین علمای اهل سنت به امامان (علیهم‌السلام) یافتم، برخی از آن‌ها را برایت در این برگه یادداشت کرده‌ام.

او نیز پوزخندی زده گفت: خوب، بخوان تا ببینم چه یافته‌ای؟! من هم برگه‌ای که در آن کنزهایی از علماء بزرگوارمان یادداشت کرده بودم را برایش خواندم. اولین نقل قولم این بود:

ابن تیمیه ناصبی در کتاب «منهاج السنة» - ج/۲، ص/۲۰۲ - می‌گوید: علی با مردم جنگید تا از او پیروی کنند نه اینکه از خدا پیروی کنند. و هر کسی انسان‌ها را برای رسیدن به قدرت و پیروی از خود بکشد در حقیقت در پی خودنمایی و فساد بر روی زمین است، و این همان چیزی بود که فرعون می‌خواست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أَلْدَارُ الْأُخْرَىٰ نَجَعَلَهَا

لِّلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾ [التقصص: ٨٣].

«آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادی را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است»^(۱).

سپس پوزخندی زده گفتم: باز می‌گویند ما اهل بیت را دوست داریم! بخوان و بگو: بحق حرف‌های نشنیده... عجب دروغ‌گویانی! پوزخند دیگری زده هر آنچه از کتاب‌های بزرگانمان یادداشت کرده بودم را یکی بعد از دیگری برایش خواندم..

آقای نابلسی با لبخندی سرد بلند شد، و کتاب «منهاج السنة» را از بین قفسه کتاب‌ها بیرون کشیده گفت: اگر اجازه بدهید می‌خواهم مطمئن شوم آنچه از ابن تیمیه نقل کرده‌اید درست است یا خیر!

نفس عمیقی کشیده، در حالیکه غنچه‌های پیروزی یکی پس از دیگری در دلم گل می‌شد، با اشاره‌ای مغرورانه به او فهماندم که اعتراضی ندارم. می‌دانستم لحظاتی دیگر سایه تاریک شکست بر چهره‌اش می‌نشیند. منتظر بودم تا از تماشای درهم شکسته شدن این مرد سرسخت و مناظر چیره‌دست لذت ببرم. آرزو داشتم صدها و هزارها انسان دیگر اینجا می‌بودند تا شکست این مرد را با چشمان خود ببینند. در همین خیالات بودم که صدایش مرا بخود آورد: بی‌زحمت جمله را از مصدر اصلیش بخوان، آنچه شما نقل قول فرموده‌اید کاملا اشتباه است!

۱- نگا: «ابن تیمیه فی صورته الحقیقیة» از دکتر صائب عبدالحمید (ص/۳۶)، و «أزمة الخلافة

والإمامة» از سعد قاسم (ص/۲۶۴).

حرف‌هایش چون پتک بر سرم فرود آمد. دهشت زده و دست پاچه کتاب را از دستش گرفته شروع کردم به خواندن. وقتی دیدم سخنی که من نقل کرده بودم به صورت بسیار موزیانه‌ای مورد تحریف و دست‌کاری قرار گرفته بود، گویا برقی از آسمان بر من فرود آمده مرا به دو نیم تقسیم کرد. مات و مبهوت به جمله «منهاج السنة» خیره شده بودم. در آنجا ابن تیمیه می‌گفت:

(و همچنین در حدیثی صحیح از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که ایشان فرمودند: «در هنگامیکه مسلمانان با هم در اختلافند، گروهی از گمراهان سرکشی می‌کنند، که از دو گروه مسلمان شایسته‌ترین و حقدارترینشان آن‌ها را به قتل می‌رساند»، و همچنین - به امام حسن اشاره کرده فرمودند: «این پسرم آقایی است. و خداوند به دست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار می‌کند»، و به عمار فرمودند: «تو را گروه سرکش به قتل می‌رساند». پیامبر آن‌ها را سرکش نامیدند نه کافر. همه این احادیث نزد متخصصان حدیث صحیح است. و این روایات با سندهای مختلفی که از هم نقل قول نکرده‌اند روایت شده است. و این یعنی اینکه اعتماد به مضمون آن‌ها واجب است. پس پیامبر خدا ﷺ به صراحت اعلام داشته دو گروه درگیر؛ مسلمانند. و کسی که خداوند به دست او بین این دو گروه صلح برقرار می‌کند را ستوده است. و به ما اطلاع داده که برخی سر باز می‌زنند، و شایسته‌ترین و حقدارترین گروه مسلمان آن‌ها را به قتل می‌رساند. سپس به آن شیعیان گفته می‌شود: اگر ناصبی‌ها به شما بگویند: علی خون ریختن مسلمانان را جایز دانسته، و با آن‌ها بدون هیچ ضمانتی از خداوند و پیامبرش تنها برای رسیدن به قدرت جنگیده، در حالیکه پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «ناسزا گفتن مسلمان فسق است، و جنگ با او کفر»، و فرموده‌اند: «پس از من کافر نشوید، و گردن‌های همدیگر را نزنید»، پس

علی با توجه به این فرموده‌ها کافر است. آنگاه دلیل‌های شما - شیعیان - از دلیل‌های ناصبی‌ها قوی‌تر نخواهد بود؛ چرا که احادیثی که به آن استدلال کرده‌اند درست است. و همچنین می‌گویند: کشتن انسان‌ها فساد است، و هر کس انسان‌ها را برای اطاعت و پیروی از خود بکشد، در حقیقت در پی رسیدن به بزرگی و فساد بر روی زمین است، و این همان راه و رسم فرعون است. چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصاص: ۸۳].

«آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادی را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است».

پس هر کس که در پی بزرگی و فساد بر روی زمین است از سعادت‌مندان در آخرت نخواهد بود^(۱).

چند بار جمله ابن تیمیه را بالا و پایین و چپ و راست کردم. جمله او کاملا واضح و روشن بود: «اگر ناصبی‌ها به شما بگویند». یعنی اینکه این سخن ناصبی‌هاست نه سخن او! ولی عالم بزرگوار و عادل و راستگوی شیعه (!! آن را به ابن تیمیه نسبت داده‌است!!).

و وقتی همه آنچه از کتاب‌های علمای برجسته و قابل احترام (!) شیعه نقل کرده بودم را مراجعه کردم، دیدم همه آن‌ها در نقل قول با طرفندهای بسیار مودیانه در سخنی که نقل کرده‌اند تصرفات مغرضانه نموده، مفهوم و معنای آن را به کلی عوض کرده‌اند!!.

۱- نگا: منهاج السنة النبوية (4/ ص 498 - 499).

احساس کردم بکلی خلع سلاح شده‌ام... زندگی در چشمانم بسیار بیهوده و بی‌معنا جلوه می‌کرد... حالتی تهوع به من دست داده بود.

با خودم می‌گفتم: عجب دنیایی است پر از زشتی و دروغ و مکر و حيله و دسیسه و نیرنگ.. همه آن کتاب‌هایی که بیش از یک هفته در آن‌ها می‌خواندم و مثال‌ها و دلیل‌ها و مدرک‌هایشان را یاد داشت می‌کردم عبارت بودند از سطل‌های آشغالی پر دروغ و دسیسه و مکر و فریب!!

چند روز مداوم حزن و اندوه بسیار شدیدی بر من چیره بود.. حالتی بسیار دگرگون داشتم.. اعتمادم از همه چیز سلب شده بود. احساس می‌کردم تمامی دنیا پر از دروغ و تحریف است، به هیچ چیز نمی‌توان اعتماد کرد.

به کتابخانه‌ام نگاهی انداختم، به خصوص به آن قفسه که کتاب‌های مذهبی در آن چیده شده بود. دلم می‌خواست کبریت کشیده همه کتاب‌هایم را با همه آن دروغ‌های که در آن است آتش بزنم... پریشان و حیران بودم.. خدای من! چرا آن‌ها دروغ می‌گویند؟!

بیادم آمد؛ خیلی وقت‌ها بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ در ذهنم تجلی می‌کرد، و از اندیشیدن درباره آن‌ها فرار می‌کردم، گمان می‌کردم؛ فکر کردن درباره آن‌ها شاید نشانه شک و تردید در مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد!

ولی الآن خیلی چیزها برایم واضح و روشن شده است. دریافتیم راه و رسم دیگری نیز هست که خود را به تقلب و دروغ با روش اهل بیت آمیخته است. و افراد زیادی هستند که با دروغ‌های شاخدار می‌خواهند از آن راه و رسم قلابی دفاع کنند تا بتوانند مصالح و خواسته‌های خود را حمایت کنند. آن‌ها می‌خواهند عامه مردم شیعه را از سایر مسلمانان جدا کرده، در هاله‌ای از بدعت‌ها و شرکیات غرق نموده، از عرق زحمات آن‌ها ارتزاق نمایند، و آتش فتنه بین مسلمانان برافروخته از آب گل آلود ماهی بگیرند!

حالا وقت آن رسیده که پرده از حقیقت ننگ این تصورات و مذهب دروغینی که خود را به اهل بیت چسبانده برکشیده شود تا چهره زیبای مذهب آسمانی اهل بیت بر همگان نمایان گردد.

روشنفکر و استاد بزرگوار حیدر علی قلمداران.. ابراهیم بت شکن ایران معاصر؛ حضرت آیت الله ابوالفضل برقی.. مرجع شیعه عراق آیت الله خالصی.. آیت الله حسین المؤید.. دانشمند بزرگوار علامه مصطفی حسینی طباطبایی.. مفکر معاصر علی شریعتی... اینها نامهای برخی از روشنفکران و مراجع و علماء شیعه هستند که جز تعداد بسیار اندکی تمامی شیعیان از شنیدن نام آنها محروم مانده‌اند. چرا نام و نشان آنها خفه شده است؟! تنها برای اینکه آنها در پی اصلاح و بازگشت شیعیان به مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بودند.

دروغ‌گویان و غالیان شیعه چون ددان گرسنه به این بزرگان اصلاح تازیدند؛ آنها می‌خواستند مذهب اهل بیت را از همه دروغ و تهمت‌های ناروایی که بدان چسبانیده شده است پاک سازند. تا مردم حقیقت را به آغوش گیرند. ولی آگاهی مردم به دینی که قرآن برایشان به ارمغان آورده، عرش سودجویان و غالیان دغل باز را به لرزه درخواهد آورد، و مصالح دنیوی آنها را به مخاطره می‌اندازد، پس باید با آن بجنگند!

سعی کردم همانطور که نامم «صادق» است با خودم راستگو و صادق باشم. با خود گفتم: چرا با این بنده خدا مناظره کردم؟!.

در درونم جواب درستی نیافتم.. تنها هدفم شکست دادن حریف بود، تنها تعصبم مرا به این مناظره کشانده بود! برای رسیدن به حقیقت بحث و تلاش نمی‌کردم. فقط می‌خواندم و بحث و بررسی می‌کردم تا دلیل‌ها و برهان‌هایی بیابم و از علما و سران مذهب خود دفاع کنم.

در حقیقت راهی که می‌رفتم بیراهه بود.. کاملاً در اشتباه بودم...

هیچ کس جز نویسنده مسئول آنچه در کتابش آورده نیست.
و من هم مجبور نیستم از آراء و اندیشه‌های کسی بجز خودم دفاع کنم.
من مسئول حرف‌های دیگران نیستم.

از خودم خجالت می‌کشیدم. بسیار در حیرت بودم که چطور این همه
سال را در خواب خرگوشی در غار کتابخانه بسته و تنگم سپری کرده‌ام!
هرگز فکر نکردم از این غار تار بیرون بروم تا ببینم آیا آفتابی در بیرون از
این سوراخ تنگ و تاریک هست یا خیر، و آیا همین تاریکی غار حقیقت مطلق
جهان هستی است؟!.

با خودم عهد و پیمان بستم که از امروز به بعد حرف هیچ کسی را قبول
نکنم تا خودم با چشم و گوش و عقل و هواس خودم مطمئن نشوم، طرف
هر کس که باشد. شیعه .. سنی .. و یا حتی یهودی و یا هر کس دیگری...
تصمیم گرفتم دیوار غار تاریک را خراب کنم. و هر آنچه به دستم
می‌رسد را بخوانم... سپس آن را سبک و سنگین کرده درستی و
اشتباهاتش را مشخص کنم.

خداوند بر من نعمت عقل ارزانی نموده تا در پی حقیقت باشم و از آن
پیروی کنم. نه اینکه مهارم را به دست این و آن داده پشت سرشان براه
افتم. عقلم را بدون فهم و درک به کسی نخواهم بخشید، و از سخن هیچ
کس پیروی نخواهم کرد تا خودم بر درستی آن مطمئن نشوم.

تصمیم گرفتم خودم حقیقت را کشف کنم. و باورهایم را بدور از آنچه
دیگران می‌گویند و از آراء و اندیشه‌های این و آن، رونق دهم. بار دیگر به
کتابخانه‌ام نگاهی انداخته با خود گفتم: چطور این همه کتاب را در
موضوعات مختلف تنها برای فهمیدن برخی مسائل زندگی می‌خوانی، ولی
درباره دینت - مهمترین ستون زندگیت - جز چند کتاب تبلیغاتی هیچ
نخوانده‌ای.. تنها کتاب‌هایی که افکار و اندیشه‌های رایج در محیط زندگیت و

آنچه جامعه به تو تلقین می‌کند را استحکام می‌بخشد، افکار و اندیشه‌هایی که تنها بر آنچه از پدران و نیاکان به ارث برده‌ای تأکید می‌ورزد.

هزارها کیلو پرسش و سؤال در ذهنم بوجود آمده که این کتاب‌ها تنها توانسته‌اند نور را از آن‌ها دور کنند تا حقیقت همچنان پنهان بماند. و حالا وقت آن رسیده که در پی یافتن جوابی برای آن‌ها باشم.

حالا که اشعه‌ای از روشنایی به عقلم تابیده، برخی از آنچه در آن کتاب‌های تبلیغاتی مذهبی آمده در ذهنم تجلی می‌کند، و از دروغ و اتهام‌های بی‌مورد و تحریف‌هایی که در آن‌ها آمده به شدت درحیرتم!

حالا به خوبی درک کرده‌ام هدف این تبلیغات تنها تنگتر کردن سوراخ غار بر عامه مردم، و شعله‌ور کردن آتش حقد و کینه در بین مسلمانان است. و اختلاف بین علما و روشنفکران اصلاح‌گرا و طرفداران غلو - که قبلاً گمان می‌کردم اختلاف نظری بیش نیست - در حقیقت جنگی است بسیار سخت بین مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) و آنچه بدان چسبانیده شده است.

برگردیم به حکایت‌م با آقای نابلسی:

او در ادامه گفتگو به من رو کرده گفت: اما اینکه ادعا کردی در کتاب‌های حدیث اهل سنت از امام علی (علیه‌السلام) چیزی روایت نشده، من با یک بحث سرسری از ایشان ۵۳۶ (پانصد و سی و شش) حدیث در کتاب‌های حدیث اهل سنت یافتیم. البته بگویم؛ این تعداد از حدیث‌هایی که از ابوبکر و عمر و عثمان رسیده بسیار بیشتر است. پس از کجا این تهمت که از ایشان احادیثی در کتاب‌های اهل سنت نیامده را آورده‌ای؟! بیا بخوان ابن تیمیه‌ای که شما او را به ناصبی بودن متهم ساخته‌اید چه می‌گوید: «بدون شک دوستی علی بر هر مؤمنی واجب است. همانطور که بر هر مؤمنی واجب است همه مؤمنان چون او را دوست داشته باشد»^(۱).

و همچنین می‌گوید: «کتاب‌های همه گروه‌ها و افکار و اندیشه‌های اهل سنت پر است از مدح و ثنا و یادآوری فضل و مکانت حضرت علی، و بدگویی همه کسانی که بر او ظلم و ستم روا می‌دارند. و ناسزا و دشنام دادن به او را بسیار زشت و ناشایست شمرده، از آن بر حذر می‌دارند. و دشنام و ناسزایی که بین دو جبهه جنگ رد و بدل شد دقیقاً چون جنگی است که بین آن‌ها بود. و اهل سنت بیش از همه جنگ با او یا ناسزا و دشنام دادنش را زشت دانسته با چنین حرکاتی به شدت مخالفند. و همه اهل سنت بر این اتفاق دارند که او در نزد خداوند و پیامبرش و در نزد همه مؤمنان از معاویه و پدر و برادرش حقدارتر بر امامت بوده از آن‌ها شایسته‌تر و والاتر است»^(۱).

و در باره زهد و پارسایی حضرت امام علی می‌گوید: «و هیچ شکی در زهد و پارسایی او نیست»^(۲).

و درباره شهادت امام حسین علیه السلام چنین می‌گوید: «لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر کسی بادا که امام حسین را به شهادت رسانید، یا در قتل او شریک بود، یا بدان راضی و خشنود بود، خداوند از آن‌ها هیچ چیزی را قبول نخواهد کرد».

سپس درباره محبت اهل بیت چنین می‌گوید: «محبت و دوستی آن‌ها نزد ما فرض و واجبی است که مردم در قبال آن از خدایشان اجر و پاداش خواهند گرفت». سپس در باره کسانی که با اهل بیت دشمنی می‌ورزند می‌گوید: «هر کس با آن‌ها - اهل بیت - بغض و کینه ورزد لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردمان بر او بادا، و خداوند از او هیچ چیزی را نخواهد پذیرفت»^(۳).

۱- نگا: منهاج السنة 4 / 396.

۲- نگا: منهاج السنة 7 / 489.

۳- نگا: مجموع الفتاوی ۴ / ۴۸۷ - ۴۸۸.

ما و افسانه‌های یونانیان!

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «دو گروه درباره من بر باد می‌شوند؛ دوست افراطگری که بدانچه در من نیست مرا می‌ستاید. و کینه‌توزی که از روی دشمنی بر من افترا و بهتان روا می‌دارد»^(۱).

شریف رضی جمله‌ای به همین معنی از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه آورده است که ایشان فرمودند: «در من دو شخص هلاک و برباد می‌شوند: یکی دوست افراطگر و دیگری بهتان و افتراگو»^(۲). و این دقیقاً تعبیری است دیگر از همان گفته‌ی ایشان که فرمودند: «دو شخص درباره من هلاک می‌شوند. دوستی که در محبتش غلو می‌کند، و دشمنی که هرچه دلش می‌خواهد می‌گوید»^(۳).

در روزهای عاشورا با یکی از دوستان در مورد عزاداری و امامان گفتگو می‌کردیم. بسیار تعجب کردم وقتی شنیدم می‌گوید: آنچه در مورد امام‌ها می‌گویند آن‌ها را در حقیقت از کالبد بشری خارج کرده، چیزی شبیه خدایان قرار می‌دهد!

از حرفش بسیار تعجب کردم. و در عین حال بسیار خوشحال بودم می‌دیدم جوانانی فهمیده هستند که هر آنچه از پدرانشان به ارث رسیده را بدون فهم و درک قبول نمی‌کنند.

۱- کتاب «الغارات» اثر ابراهیم الثقفی ۲/ ۵۹۰.

۲- نهج البلاغه ۴/ ۱۰۸.

۳- نهج البلاغه ۴/ ۲۸.

او در ادامه سخنانش گفت: از کتاب‌هایی که در آن چیزهای بسیار مسخره و خنده‌داری هست کتابی است به نام «التحفة الرضویة فی مجریات الأمامیة» اثر محمد الرضوی، بیشتر به یک کتاب جادو و جمبل شباهت دارد تا به یک کتاب دینی! در آن اوراد و اذکار خاصی آورده که بوسیله آن‌ها می‌توانی موش‌ها را از خانه‌ات فراری دهی. و طلسم‌های خاصی آورده که چگونه می‌توانی عفت یک زن را بوسیله نامش و نام مادرش کشف کنی^(۱). کسی که با دقت در اینگونه کتاب‌های معجزه ساز می‌نگرد، براحتی درمی‌یابد که در حقیقت با وقاحت بی‌مانندی چهره زیبای امامان علیهم‌السلام را زشت و ناروا و غیرطبیعی به مردم تقدیم می‌دارند. چهره‌ای که برخی ابلهان گمان می‌کنند بر فضل و جایگاه عالی امامان دلالت دارد.

در کتاب «مدینة المعاجز» اثر سید هاشم البحرانی، و همچنین در کتاب «بحار الأنوار» اثر مجلسی آمده است: از سلمان فارسی روایت شده که فرمودند: به حضرت علی علیه‌السلام گفتم: دوست دارم شتر ثمود را به من نشان دهی.

ایشان وارد خانه‌اش شده، با اسبی سیاه بیرون آمدند. سپس صدا زدند اسب دیگری نیز آمد. به من گفت: سلمان سوار شو. من سوار اسب شدم، بناگاه دیدم دو بال دارد که به کمرش چسبیده‌اند، در هوا به پرواز درآمد...

۱- او از جمله کتاب‌های که شبیه کتاب «التحفة الرضویة» برشته تحریر در آمده کتاب «ضیاء الصالحین» از جواهر چی است. استاد حسین بزبور مقاله مهمی درباره این کتاب به عنوان «وقفات مع کتاب ضیاء الدین» نوشته، و در آن گوشه‌های خرافه‌گرایی و سحر و جادو و شعبده بازی آن را مشخص کرده است. مقاله را می‌توانید در سایت‌های اینترنتی مطالعه کنید.

در ادامه گفت: به یک درخت بسیار تنومندی رسیدیم، آن را به آهنی که در دست داشت دو نیم کرد. از آن شتر ماده‌ای بیرون جهید که طولش شست متر و عرضش چهل متر بود. سپس صدا زد شتر ماده بزرگتری بیرون آمد که طولش صد و بیست متر و عرضش شصت متر، و سرش از یاقوت سرخ و پاهایش از زیرجد سبز و پستانش از لؤلؤ، و طرف راستش از طلا و طرف چپش از نقره بود. من از پستانش عسلی صاف و گوارا نوشیدم... و در نهایت قصه می‌گوید: در هر گوشه‌ای هفتاد صف از فرشتگان بودند. ایشان؛ حضرت علی علیه السلام، در یک گوشه‌ای نشستند، فرشتگان می‌آمدند و به ایشان سلام می‌کردند، تا اینکه به آن‌ها اجازه داد و آن‌ها رفتند...^(۱).

و حیرت‌آورتر از آن روایتی است که در چندین کتاب از جمله کتاب «روضه الواعظین» آمده است؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که ایشان فرمودند: دوستم جبریل هنگام تولد علی از آسمان فرود آمده به من گفت: ای دوست خدا! خداوند به تو سلام می‌رساند. تولد برادرت علی را به تو تبریک می‌گوید...

در ادامه روایت آمده: ... دستم را به طرف مادرش دراز کردم. دیدم علی به طرف دستم کج شده، دست راستش را در گوش راستش قرار داده اذان و اقامه اسلام می‌گوید، و به یگانگی پروردگار و پیامبری من شهادت و گواهی می‌دهد!..

این در حالی است که اذان پس از هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه به مسلمانان آموخته شد!

۱- نگا: «مدینه المعجز» از سید هاشم البحرانی ۱/۵۳۵. و بحار الأنوار از مجلسی ۱۵۴

و بیش از این؛ در هنگام تولد حضرت علی پیامبر خدا به پیامبری برگزیده نشده بود، و از پیامبری خودش هیچ اطلاعی نداشت!

در ادامه این روایت افسانه‌ای می‌آید: «سپس علی - نوزاد - به من گفت: ای رسول خدا! آیا بخوانم؟ گفتم: بخوان! سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست. شروع کرد از کتاب‌هایی که خداوند بر حضرت آدم فرستاده بود و بعدها حضرت شیث آن‌ها را اجرا کرد. آن‌ها را از اولین کلمه تا آخرین کلمه بگونه‌ای خواند که اگر شیث در آنجا می‌بود اعتراف می‌کرد که حضرت علی کتاب‌ها را بهتر از او حفظ دارد! سپس تورات حضرت موسی عليه السلام را طوری خواند که اگر حضرت موسی آن‌جا می‌بود اقرار می‌کرد که - حضرت علی- بهتر از او آن‌ها را حفظ دارد. سپس زبور داود را خواند. سپس انجیل حضرت عیسی را خواند! سپس قرآنی که خداوند بر من نازل کرده را از اول تا آخرش خواند، دیدم که آن را چون من در آن لحظه حفظ دارد»^(۱).

عجب حکایتی است!..

علی تازه متولد شده به محمدی که هنوز به پیامبری برانگیخته نشده می‌گوید: یا رسول الله! و قرآنی را که تا آن زمان هیچ چیزی از آن نازل نشده را از اول تا آخرش می‌خواند! در حالیکه پیامبر خدا ﷺ از اینکه او پیامبر خواهد شد هیچ اطلاعی ندارد، و حتی یک آیه از قرآن نیز بر او نازل نشده است!

این حکایت در حالی اتفاق می‌افتد که پیامبر خدا ﷺ وقتی سال‌ها بعد جبریل بر او نازل شد از هول و شدت آن لحظه به شدت وحشت زده شد، و نزد همسرشان خدیجه کبری رفته، به خود می‌لرزید و به ایشان می‌گفت: مرا بیوشانید، مرا بیوشانید، سپس نزد ورقه بن نوفل رفت تا ماجرا را از او

۱- نگا: روضة الواعظین ص/ 83، و حلیة الأبرار از سید هاشم البحرانی 2 / 57-59 .

بپرسد. ورقه به او گفت؛ این همان فرشته‌ای است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل می‌شد!

روایت مشهور دیگری از عجایب ساختگی در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: «امام علی در داخل کعبه متولد شد. دیوار کعبه برای فاطمه دختر اسد؛ مادر امام علی، شکافته شد تا ایشان به داخل بروند. سپس حضرت علی پس از ولادتش پدرشان ابوطالب را دیدند و به او سلام کردند. سپس وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدند گفتند: السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته. ایشان بعد از ولادتش سوره مؤمنون را تلاوت کردند»^(۱).

آیا براستی پیامبر می‌دانست او رسول خداست، و حضرت علی نوزاد به او اطلاع داده بود. و با وجود این؛ همه چیز را انکار می‌کرد، و برای مردم نقش بازی می‌کرد، و پیامبر بودنش را پنهان می‌نمود؟!.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعُقُوبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [هود: ۴۹].

«این‌ها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو آن‌ها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو؛ پس شکیبایی ورز؛ یقیناً فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است.».

و می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ [الشوری: ۵۲].

«و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم؛ بی‌تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می‌نمایی».

خداوند متعال؛ پروردگار عالم، آفریدگار جهان و جهانیان، به صراحت اعلام می‌کند که پیامبر خدا ﷺ قبل از آمدن وحی بر او از رسالت خود هیچ اطلاعی نداشت، و ما روایت‌هایی دروغین می‌سازیم و ادعا می‌کنیم که امام علی علیه السلام نه تنها می‌دانست، بلکه همینکه از شکم مادرش به دنیا آمد تمام قرآن را از حفظ تلاوت می‌کرد!! به حق حرف‌های نشنیده!!..

البته روایات دیگری که درباره ولادت سایر امامان آمده است همه از همین قبیل داستان‌های عجیب و غریب و افسانه‌های خیالی است. و مایه حیرت و تعجب است که ما کورکورانه و از روی تعصب این روایات را قبول کنیم و قرآن و عقل‌هایمان را دور بریزیم، فقط به خاطر اینکه ما با این روایات بزرگ شده‌ایم و از کوچکی آن‌ها را در گوش‌هایمان خوانده‌اند و با آن‌ها انس گرفته‌ایم!.

در کتاب «مکانة المرأة في فكر الإمام الخميني» جایگاه زن در اندیشه امام خمینی - (ص / ۲۳ - ۲۴) آمده است: «زهراء زنی معمولی نبود؛ ایشان زنی روحانی و ملکوتی بودند... بلکه ایشان موجودی ملکوتی بودند که به شکل انسانی در جهان نمایان شد.. بلکه موجودی خدایی و جبروتی بودند که به صورت زنی نمودار گشت». نتیجه این غلو و تندروی این است که حضرت فاطمه زهراء بشر و یا انسانی نبودند!.

این در حالی است که خداوند درباره پدرشان؛ حضرت رسول الله ص می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند».

آقای هاشم البحرانی در کتابش «مدینه المعاجز» آورده است: «شاذان بن عمر برای ما از مرة بن قبيصة بن عبد الحميد آورده که او گفت: جابر بن يزيد الجعفي به من گفت: آقایم باقر علیه السلام را دیدم فیلی از گل ساخته، بر آن سوار شد و در آسمان پرواز کرد و رفت به مکه و سوار بر همان فیل از آنجا بازگشت. من این را باور نکردم تا اینکه امام باقر علیه السلام را دیده به او گفتم: جابر از شما چنین و چنان می‌گوید؟ ایشان دوباره فیلی ساخته مرا بر آن سوار کرده با خود به مکه برد و بازگردانید»^(۱).

یا جل الخالق!..

فیلی که در آسمان پرواز می‌کند!.. اسبی که دو بال دارد!.. به حق حرف‌های نشنیده!..

البته ما کرامات بندگان صالح و نیکوکار خداوند را انکار نمی‌کنیم؛ ولی این کرامات نیست... این‌ها افسانه‌هایی خیالی است که هیچ عقل آدم سالمی نمی‌تواند آن را قبول کند!..

تصویر واقعیت امامان و بزرگان آنچنان که بوده‌اند کافی است که آن‌ها را چون شعله‌های فروزان هدایت بشریت نمودار سازد. و آن‌ها به هیچ کس نیاز ندارند تا چنین خرافات پوچ و بی‌اساسی را به آن‌ها نسبت دهد!

آن‌ها به خودی خود، و با شخصیت‌های والایشان انسان‌هایی بزرگوار و شایان قدر و منزلتند، و هیچ نیازی به ما ندارند تا با چنین روایات و افسانه‌های خیالی و دروغین چهره زیبای آن‌ها را زشت و کریه جلوه دهیم! عجب دروغگویان و مکارانید این به اصطلاح علماء ما!..

از یک سو برای ائمه بال و پر و شاخ و برگ‌های خیالی درست می‌کنند تا ثابت کنند آن‌ها از قدرت‌های مافوق بشری برخوردار بودند، و از سوی دیگر نسبت‌های ناروای ترس و بزدلی و سکوت بر ظلم و ستم و تن دادن به ذلت و خواری را به آن‌ها نسبت می‌دهند. و زشت‌تر از همه اینکه می‌گویند: به خانه حضرت امام علی علیه السلام یورش برده شد، سینه زنش؛ دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را جلوی او شکستند، بچه‌ای که در شکمش بود را سقط کردند، و امام خاموش ایستاده تماشا می‌کرد، و انگار که موضوع هیچ به او ربطی ندارد! حقا که دروغگو حافظه ندارد!..

آیا پیامبران خدا معجزاتشان را هر آنجا که بخواهند می‌توانند به نمایش بگذارند، و می‌توانند هر آنچه دلشان می‌خواهد را انجام دهند، یا اینکه معجزات در اختیار پروردگار عالمیان است، و پیامبر تا پس از صورت گرفتن‌شان از آن‌ها اطلاعی ندارد؟!.

اصحاب کهف گفتند: ما یک روز یا ساعاتی چند را در خواب بودیم ^(۱). آن‌ها نمی‌دانستند که بیش از سیصد سال در خواب بوده‌اند!

۱- ﴿وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ

و پیامبر خدا موسی عليه السلام چون عصایش را انداخت و دید که بلا فاصله چون جنی به حرکت درآمده، ترسید و از صحنه دور شد^(۱).

پس آیا امام هر آنچه می‌خواهد از کرامات را انجام می‌دهد، و فرمان کار در دست اوست؛ احیانا مرده را زنده می‌کند، و احیانا در خورشید دخل و تصرف می‌کند، و احیانا غیب را می‌داند، و حاجت‌های مردم را برآورده می‌کند، و رزق و روزی برایشان می‌فرستد؟!

به امامان چیزهای خارق‌العاده و خارج از تصور عقل بشری نسبت داده‌اند، و آن‌ها را از کالبد بشری خارج کرده، موجوداتی که معلوم نیست چه هستند به تصویر کشیده‌اند! پس چگونه ما می‌توانیم از آن‌ها پیروی

فَلْيَنْظُرْ أَتِيهَا أَرْزُقِي طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾ [الکهف: ۱۹]. «و همان گونه [که با قدرت خود خوابشان کردیم، از خواب] بیدارشان نمودیم تا میان خود از یکدیگر [از حادثه اتفاق افتاده] بپرسند. گوینده‌ای از آنان گفت: چه مقدار [در خواب] مانده‌اید؟ [برخی] گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را [در خواب] مانده‌ایم. [و برخی دیگر] گفتند: پروردگارتان به مقداری که [در خواب] مانده‌اید، داناتر است، پس یکی از خودتان را با این پولتان به شهر روانه کنید و او باید با تأمل بنگرد کدام یک [از مغازه داران شهر] غذایی پاکیزه‌تر است؟ پس غذایی از آن برایتان بیاورد، و او باید [در رفت، برگشت و داد و ستد] دقت و نرمی و لطف نشان دهد و احدی را از حال شما آگاه نکند».

۱- ﴿وَأَلْقَى عَصَاهُ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْأَمْرُسُلُونَ ﴿٢٠﴾﴾ [المنزل: ۱۰]. «و عصایت را بیفکن. پس وقتی آن را دید که تند و شتابان حرکت می‌کند، گویا ماری باریک و تیزرو - یا جن - است، پشت کنان رو به فرار گذاشت و به پشت برنگشت. [ندا رسید:] ای موسی! نترس که پیامبران نزد من نمی‌ترسند».

کرده، چون آن‌ها شویم در حالیکه آن‌ها موجوداتی خارق‌العاده و خارج از دایره بشریت هستند، و ما انسان‌ها فاقد تمام آن قدرت‌ها و عجایب هستیم! اگر امام چون فرشتگان بر طاعت و عبادت پروردگار به صورت فطری و جبلی خلق شده، چگونه می‌توانیم چون او شده، او را اسوه و الگوی خود سازیم؟!.

پس آیا بهتر نیست از پیامبر اکرمص پیروی کنیم که خداوند او را در بشریت چون ما انسان‌ها معرفی کرده، از ما خواسته در وارستگی چون او باشیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٦١﴾﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «یقیناً برای شما در پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و خداوند به ما امر نکرده تا از جبریل و میکائیل و یا سایر فرشتگان پیروی کنیم. چرا که در توان ما انسان‌ها نیست به مخلوقاتی که با ما تفاوت دارند، و در احساسات و عواطف و مشاعر و ساختار بدنی با ما فرق دارند اقتدا کرده، از آن‌ها پیروی کنیم؟!.

راستی بعد از این چه کسی بهتر و والاتر است. کسی که خداوند او را انسانی معمولی آفریند با تمام شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی، و او بتواند با بزرگی و همت و روحانیت والای خود بر هوی و هوسش پیروز گردد، یا کسی که خداوند او را بر طاعت و فرمانبرداری از خود به صورت فطری مجبور سازد و جز طاعت و فرمانبرداری او را توان هیچ کار دیگری نباشد؟!.

بنگر چگونه خداوند به پیامبرش امر کرده تا بشریت خود را برای مردمانی که از او معجزات خارق‌العاده می‌خواستند گوش زد کند: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٦٢﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن

نَحِيلٍ وَعَيْنٍ فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾ أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّن رُّحْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ﴿٩٣﴾ فَلِ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ [الإسراء: ٩٠-٩٣].

«و گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آنکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه‌ای پر آب و جوشان روان سازی!! (۹۰) یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از لابه لای آن‌ها نهرها روان کنی. (۹۱) یا آسمان را آن گونه که گمان کرده‌ای [قدرت داری] پاره پاره بر سر ما بیفکنی، یا خدا و فرشتگان را رو به روی ما آوری. (۹۲) یا خانه‌ای از طلا برای تو باشد، یا در آسمان بالا روی، و بالا رفتنت را باور نمی‌کنیم تا آنکه نوشته‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!! بگو: پروردگارم منزّه است [از اینکه خواسته‌های سبک مغزان یاوه گو را پاسخ دهد] آیا من جز بشری فرستاده هستم؟ [که مرا برای هدایت شما فرستاده‌اند، نه برای اینکه درخواست‌های بی‌مورد شما را پاسخ دهم.] (۹۳)».

و بنگر به امام صادق علیه السلام؛ وقتی به گوشش رسید برخی از مردم در حق آن‌ها غلو می‌ورزند، عصبانی و خشمگین شده فرمودند: «به خدا سوگند که ما نیستیم جز بندگان و بردگان کسی که ما را آفریده، توان هیچ ضرر و نقصان و فایده‌ای را برای کسی نداریم، اگر خداوند بر ما رحم ورزد از کرم و رحمت اوست، و اگر ما را عذاب کند نتیجه گناهانمان است. به خدا سوگند ما هیچ حجتی بر پروردگارمان نداریم. و هیچ براءتی از خداوند نزد ما نیست. ما خواهیم مرد، و در زیر خاک دفن می‌شویم، و روز قیامت برانگیخته خواهیم شد و در برابر خداوند خواهیم ایستاد، و مسئول کارهایمان هستیم. وای بر آن‌ها! آن‌ها را چه شده - که چنین دروغ‌هایی بر

ما می‌بافند - خداوند لعنت‌شان کند؟! آن‌ها با این دروغ‌هایشان خداوند و پیامبر خدا را در قبرش، و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی را آزار داده‌اند»^(۱).

۱- نگا: رجال الکشی ۴۹۱/۲، و بحار الأنوار ۲۵ / ۲۸۹.

امامان بشرنند

امامان چون ما بشرنند!.. دقیقا همه مراحل خلقت بشر را چون سایر انسان‌ها طی کرده‌اند. ولی در سینه آن‌ها قلب‌های پاکی است، و در وجدان همت‌های بزرگی که از آن‌ها مردانی بس بزرگ در تاریخ رقم زده‌است. فرق در خمیر خلقت نیست، در بزرگی همت و اخلاق والای آن‌هاست..

و اگر آنچه سست عنصران جاهل و دوستان نادان بدان‌ها نسبت می‌دهند حقیقت می‌داشت، هیچ برتری و عظمتی شایان آن‌ها نبود. نه ثوابی بر طاعت و نه عقابی و بازخواستی بر لغزش‌ها، چرا که آن‌ها - آنگونه که جاهلان می‌پندارند - بر طاعت و فرمانبرداری خلق شده‌اند، چون ملائک معصومند، و طاعت و فرمانبرداری حق از سرشتشان است! پس آن‌ها را نه جزایی است بر طاعت و نه عقابی بر معصیت.. و نه بهشتی بهای همت و استقامت و نه جهنمی سزای لغزش و معصیت..

امام زین العابدین علیه السلام چون سخن آن جاهلان - و یا دشمنان مغرض - را شنید که درباره حضرت علی علیه السلام چنین و چنان می‌گویند بخشم آمده فرمودند: «لعنت خدا بر آنانی که در حق ما دروغ می‌گویند. وقتی حرف‌های عبدالله بن سبأ بیادم می‌آید موی بر تنم سیخ می‌شود، این مرد ادعای بسیار بیهوده‌ای کرده! او را چه شده است؟! لعنت و نفرین خدا بر او باد!.. به خدا سوگند علی بنده نیکوکاری از بندگان خداوند بود، و هیچ جایگاه و عزت و کرامتی نزد خداوند نیافت مگر به سبب پیروی و فرمانبرداریش از خداوند و پیامبر او. و همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ جایگاه و منزلتی نزد خداوند

نیافت مگر به سبب فرمانبرداری و اطاعتش از خداوند متعال»^(۱).

مفکر و روشنفکر معاصر جهان تشیع دکتر علی شریعتی در باب عصمت امام می‌گوید: «در تشیع صفوی عصمت عبارت است از یک حالت فیزیولوژی خاص، بیولوژی خاص، پسیکولوژی خاص، که امام‌ها دارند و از یک ماده‌ی خالص ساخته شده‌اند که اصلاً آن‌ها نمی‌توانند گناه بکنند! خوب بنده هم اگر چنین ساخته شده بودم که نمی‌توانستم گناه بکنم، تقوای من دو شاهی هم ارزش نداشت. چون وقتی من نتوانم گناه بکنم، این چه جور بی‌گناهی است؟! دیوار هم با این وضع نمی‌تواند گناه بکند، چون ذاتش طوری است که نمی‌تواند گناه بکند. مثل این که بعضی روضه‌خوان‌ها می‌گویند: شمشیر در تن امام اثر نداشت! این چه فضیلت‌تراشی احمقانه است که فضیلت را می‌تراشد و دور می‌ریزد؟ اگر شمشیر به تن خود همین آقای روضه‌خوان کارگر نباشد، می‌تواند به سادگی یک شوخی و بازی، قهرمان شهادت باشد! چون در این صورت روضه‌ی شهید را خواندن، از شهید شدن سخت‌تر است! در تشیع صفوی ذات امام یک نوع عصمتی پیدا کرد که هیچ ارزشی نداشت؛ نه ارزش انسانی (چون امام معصوم فاقد قدرت گناه بود) و نه ارزش علمی (چون مردم نمی‌توانند از موجودی که ذاتش با آن‌ها فرق دارد سرمشق بگیرند)!»

ائمه را موجودات متافیزیکی و مجرد و غیبی و از آب و گل مخصوص معرفی کردند و در نتیجه، هم امام بودن بی‌ارزش شد و هم معتقد بودن به امام! و ظاهرش هم این که ملای وابسته به رژیم صفوی، با فرشته نشان دادن امام، مقام امام را ارتقاء داده است. از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خیلی تجلیل کرده و فضائل و مناقب بسیار عظیم و عمیقی را تازگی

۱- نگا: (رجال الکشی ۳۲۴/۱، و بحار الأنوار ۲۵/۲۸۶).

در ائمه کشف کرده است! و چهارده معصوم را از خمیره‌ای غیبی و جوهری ماوراء طبیعی و فوق بشری شمرده و ذات آن‌ها را از ذات - انسان - جدا نموده و خلقت این چهارده تن را از خلقت آدم استثناء کرده! و آن‌ها را عناصری از نور الهی در صورت ظاهری آدمی تلقی نموده و به گونه‌ای تعبیرشان کرده که اولاً برخی فضائل انحصاری دارند که نوع انسان هرگز نمی‌تواند داشته باشد، و ثانیاً برخی صفات و خصوصیات متعالی دارند که برخی از نمونه‌های عالی انسانی می‌توانند در سطح‌های پایین‌تری، مشابه آن‌ها را فرا گیرند. اما این صفات عالی انسانی در آن‌ها ذاتی و طبیعی و فطری است و اقتضای جبری جنس و خصوصیت ذاتی نژادشان است و در انسان‌های دیگر اکتسابی است و اختیاری و عرضی...

مثلاً آن‌ها غیب می‌دانند و انسان نمی‌تواند بداند. آن‌ها دشمنشان را با یک فوت به سگ و سوسک یا شغال یا خرس و خوک و هر نوع حیوانی که سفارشش را داده باشند، تبدیل می‌کنند و انسان نمی‌تواند. آن‌ها در قنடைق اژدها را می‌درانند و انسان را در جامه‌ی سلاح اژدها می‌دراند. فضائل اختصاصی دیگری که برخی از آن‌ها سخت چندش‌آور است و نقلش و حتی تصویری در پس پرده‌های خیال و گوشه‌ی خلوت و خاموش - زشت و نفرت بار لـ»^(۱).

شیخ مفید می‌گوید: «امامان از آل محمد از آنچه در وجدان بندگان خدا بود خبر داشتند، و از همه چیز قبل از بوقوع پیوستن آن آگاهند»^(۲). چگونه افرادی چنین جرأت به خود می‌دهند و می‌گویند: امام از غیب خبر دارد، در حالیکه پیامبر اکرم ﷺ و او به مراتب از امام برتر و والاتر است،

۱- نگا: تشیع علوی تشیع صفوی - علی شریعتی ص/ ۳۵-۳۶، (نسخه پی دی اف).

۲- نگا: اوائل المقالات از مفید ص/ ۶۷.

غیب را نمی‌دانست، و قرآن پاک؛ کلام پروردگار عالم از زبان او چنین می‌آورد: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَكَاشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا خواسته، و اگر من از غیب آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه می‌افزودم و هیچ‌گاه زیان و رنج نمی‌دیدم، من نیستم مگر رسولی ترساننده، و بشارت دهنده گروهی که اهل ایمانند».

شما را به خدا!...

آیا شایسته است ما حرف شیخ مفید را گوشواره گوشمان کرده باور کنیم، و سخن پروردگارمان را دروغ پنداشته دور بیندازیم؟!..

اگر امام غیب می‌دانست؛ چگونه حضرت امام علی علیه السلام بدون اینکه کمترین احتیاطی به خرج دهد برای نماز بیرون رفت، در حالیکه به خوبی می‌دانست (!) که ابن ملجم او را خواهد کشت؟!..

امامان ما یا به قتل رسیدند، و یا با زهر مسموم شدند. چگونه امکان دارد امام غذای مسمومی را بخورد، در حالیکه می‌داند در آن زهر است؟!..

آیا این خودکشی نیست؟!..

و آیه کلام پاک پروردگار صراحتاً می‌گوید: ﴿وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «... و هیچ‌گاه زیان و رنج نمی‌دیدم»، که مفهوم آن واضح و روشن دلالت دارد بر اینکه؛ من باید در حالتی که اطلاع داشته باشم، و در حد توانم باشد از زیان و رنج دوری کنم. و خودم را از بلاها و سختی‌ها و مشکلات نجات دهم.

پس این تنها یک ادعای بیهوده‌ای است که هیچ اساسی در میزان شریعت اسلامی، و نزد خداوند و رسول او و اهل بیت آن‌ها ندارد، و غیب و پنهان را جز خداوند کسی نمی‌داند.

پروردگار یکتا می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو که در همه آسمان‌ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و اینان هیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد». عجب ملتی هستیم ما!..

از روایات و حکایاتی که زهد و پارسایی و اخلاق والا و ویژگی‌های بزرگ انسانی امامان که از آن‌ها امام ساخته، و آن‌ها را نزد خدایشان عزیز نموده، و از عبادتها و تصاویر طاعات و شیوه‌ی فرمانبرداریشان دست کشیده، خود را به روایات دروغین و افسانه‌های خیالی که به آن‌ها نسبت داده می‌شود مشغول داشته‌ایم!..

خدایا...

ای کاش ملت و قوم من کمی بیندیشند...

بار الها...

به ما توفیق ده از عقل‌هایمان استفاده کنیم!..

﴿إِنِّي ءَأَمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾ [یس: ۲۵-۲۷].

«... پس، از من بشنوید (و گواه باشید) که به خدای (فرستنده) شما ایمان آوردم* (و به این مرد با ایمان پس از کشته شدن، در عالم برزخ) گفته شد: بیا داخل بهشت شو، گفت: ای کاش ملت من هم (از این نعمت بزرگ) آگاه بودند* که خدا چگونه در حق من مغفرت و رحمت فرمود و مرا مورد لطف و کرم قرار داد».

افراط در غیر از امامان!

عقیده شخصیت پرستی و تقدس افراد تنها در امام‌ها خلاصه نشده، دیگران را نیز در بر گرفته است. از آن جمله اینکه در مورد مراجع نیز چنین تصورات خارق العاده و باورهای افسانه‌ای شایع کردند. در تصور آن‌ها مراجع نیز از جهان غیب و از چیزهای نهان خبر دارند، و می‌توانند کارهای خارق العاده انجام دهند!

کتاب «الکرامات الغیبیة للإمام الخمینی» - کرامات غیبی امام خمینی - نوشته حسن الکورانی در قصه زندانبان به عنوان «زندانی یا آزاده» آمده است: «... در مورد این سید چیزهای عجیبی به من می‌گفت. او را همیشه در حال نماز می‌دید، و احیانا می‌دید که او از زندان غیب شده است! یک بار وقتی دید او غیب شده است، قفل در سلول را باز کرد، و رفت داخل تا خوب جستجو کند، ولی هیچ اثری از او نیافت. بیرون شده دروازه را قفل و زنجیر کرد و برگشت به کارش، چند لحظه بعد دید که او بازگشته داخل سلول مشغول نماز است!

من از این حکایت دوستم بسیار حیرتزده شدم، خواستم خودم با چشم‌های خودم حقیقت را ببینم، جاهایمان را در خدمت با هم عوض کردیم. و من رفتم روی پست او. دقیقا همان چیزی که دوستم گفته بود را مو به مو با چشمان خودم دیدم»^(۱).

و در زیر موضوع «امام کجا غایب شده؟» آمده است: «ساعت سه بعد از نیمه شب یکی از شب‌های جمعه، دستگاه اشاره داد که باید باطری را عوض

۱- نگا: (الکرامات الغیبیة للإمام الخمینی، ص/۵۱).

کنم، به اتاق امام نزدیک شده گفتم: یا الله! هیچ جوابی نیامد. چند بار تکرار کردم، باز هم خبری نشد. بعد از آن مجبور شدم داخل شوم. ولی ایشان را در اتاقش نیافتم! وحشت زده با سرعت بیرون آمدم. وبه یکی از خادمها که در خانه امام بود گفتم اتاقهای دیگر را بگردد. البته خانه آنقدر بزرگ نبود که نتوانم خودم دنبالشان بگردم، ولی نخواستم داخل اتاقهای دیگر بروم. او نیز هیچ اثری از امام نیافت. رفتیم قسمت داخلی - خاص خانواده - یکی از خانمها به ما اطلاع داد امام آنجا نیست. از این خانم خواستم که با ما همراه شود و بیاید بار دیگر ایشان را در اتاقش جستجو کنیم. هر سه نفر آمدیم باز هم هیچ اثری از ایشان نیافتیم...

بسیار وحشتزده و نگران شده بودم. خواستم آقای «احمد خمینی» را از خوابشان بیدار کنم. گفتند ایشان شب جمعه برای زیارت سیده معصوم به قم رفته‌اند. نگرانی مان بیشتر شد، هیچ کسی نبود که بتواند به ما در حل این مشکل یاری کند و راه و چاره‌ای برایمان پیدا کند. ربع ساعت بعد بار دیگر از آقای عیسی - خادم - خواستم دوباره دنبال امام بگردد. وقتی برگشت دیدم خوشحال است و لبخند می‌زند. گفت: امام روی تختش نشسته است. بسیار خوش حال شدم. به سرعت وارد اتاقشان شدم. دیدم که روی تختشان نشسته لبخند می‌زند، دستشان را بوسیدم. و باطری را عوض کردم. البته از غیابش هیچ نپرسیدم. شاید در حالتی بود که نمی‌بایستی ما می‌دانستیم، و یا شاید نمی‌خواست به ما اطلاع دهد.

تا حالا این موضوع در ذهن ماست و برایش هیچ جوابی نیافته‌ایم، و نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد. عروسشان خانم طباطبایی یکبار از این موضوع از ایشان پرسید. امام لبخندی زده به خانم پسرش خیره شد و هیچ نگفت.

عروسشان می‌گفت: بعدها هرگز به خودم اجازه ندادم در این مورد از امام چیزی بپرسم»^(۱).

در تعلیق بر این قصه‌های خودباخته نویسنده کتاب، ادعا کرده اولیاء می‌توانند هر جا بخواهند بروند. و ادعاهای خارق العاده دیگری نیز کرده، و گفته امام خمینی غیب می‌دانست. از جمله اینکه امام خمینی دستور داده بود برخی اعلانیه‌ها پخش نشود، ولی برخی بدون اطلاع ایشان بیانیه‌ها را پخش کردند، و امام از آن آگاه شد^(۲).

و در قصه «نصر الله شاه آبادی» آمده است: ... وقتی امام خمینی به نجف آمد، خوابم را برایش تعریف کردم. ایشان لبخندی زده گفتند: همه این چیزها صورت خواهد گرفت. پرسیدم: چگونه؟ گفتند: بعدها خواهی فهمید.. در ادامه می‌گوید...؛ آنگاه برایم روشن شد آنچه امام خمینی گفته بود که همه آن چیزها صورت خواهد گرفت.. یک مرتبه یکی از دوستانم در کاری بسیار حیران مانده بود، به من گفت: به شیخ فلانی می‌گویم که برایم استخاره کند. نزد شیخ رفته از او خواست برایش استخاره کند. بعدها از او پرسیدم - البته خودم همه چیز را می‌دانستم - شیخ چگونه استخاره می‌کند؟ گفت: تسبیح را می‌گیرد و دو مهره دو مهره می‌کشد اگر یک مهره باقی ماند یعنی اینکه؛ این کار را بکن. و اگر دو مهره باقی ماند یعنی؛ نکن. و اگر سه مهره باقی ماند؛ از نو استخاره می‌کرد! به او گفتم: اگر دوباره از او بخواهی استخاره کند آیا جوابش بر عکس آنچه الآن گفته نخواهد شد؟!^(۳).

۱- نگا: (الکرامات الغیبیه للإمام الخمینی، ص/۵۳).

۲- نگا: (الکرامات الغیبیه للإمام الخمینی ص/۵۵).

۳- نگا: (الکرامات الغیبیه للإمام الخمینی ص/۲۸).

نمی‌دانم چه فرقی است بین این شعبده بازی‌ها و حرکت‌های بی‌جا و آنچه در زمان جاهلیت مشرکان قریش انجام می‌دادند؟ روی یک نیزه می‌نوشتند: بکن. و روی دیگری: نکن، و روی سومی هیچ چیزی نمی‌نوشتند، و یکی را شانسی از کجاوه بیرون می‌کشیدند!

برو و به خداوندت استخاره کن. از او بخواه آنچه خیر تو در آن است را برایت مهیا سازد، استخاره گرفتن از تسبیح چه معنا دارد؟!.

می‌شود یکی از این شیخ‌ها که این راه و رسم را شیوه کسب و کارشان کرده‌اند بفرمایند؛ چه دلیلی بر این کارشان از کلام پاک پروردگاران، و یا از فرموده‌های گهربار رسول اکرم ﷺ و یا حتی خبری از اهل بیتشان در این زمینه دارند؟!.

ولی چه کنم، دل‌هایمان چون خرابه ویران شده است. قلب‌هایمان سیاه گشته، و هیچ اثری از پروردگار عالم در آن‌ها نیست!.

حاضریم از همه چیز و همه کس؛ حتی از یک تسبیح بی‌جان، کمک بخواهیم. ولی از پروردگار و خالق عالم و آدم هرگز!!!...

بازی با نام‌ها

با یکی از دوستان مصریم که از خانواده‌ای صوفی است - البته از صوفی‌های آزاد اندیشی که از بدعت‌ها و خرافات صوفیانه بدورند - مشغول تماشای فیلم مستندی از هندوستان بودیم. از جمله گزارش‌های فیلم تصاویر زنده از گروهی از بوذی‌های هندو بود که جادو و تردستی و کارهای خارق العاده می‌کردند، برخی از آن‌ها روی نوک میخ‌های تیز می‌خوابیدند، برخی روی اخگرهای داغ راه می‌رفتند، و برخی چاقوی تیز را داخل سرشان می‌کردند... و از این قبیل چیزهای عجیب و غریب!..

دوست صوفیم گفت: این‌ها دقیقا مثل همان تردستی‌ها و جادو جمبل‌هایی است که صوفیان ما در مصر انجام می‌دهند...

سپس پوزخندی زده با تمسخر گفت: ای کاش همه صوفی‌ها می‌آمدند و می‌دیدند کرامات اولیای نیکوسرشتشان چگونه توسط این بوذی‌های بت پرست هم انجام می‌گیرد!

کلمه «بت» مرا به فکر فرو برد. در یک لحظه به یاد آوردم چگونه بت و بت‌پرستی در شبه جزیره عربستان رواج پیدا کرد. تاریخ می‌گوید: بت «لات» مجسمه مردی پارسا و نیکو سرشت و سخاوتمند بود که از حاجیان خانه خدا استقبال می‌نمود، و خدمت و مهمانداری آن‌ها می‌کرد. چون چشم از جهان فرو بست مردم برایش بسیار اشک ریختند و در فراقش افسرده و ناراحت و غمگین شدند. بعدها به یادبود او مجسمه‌ای درست کردند، و مدتی بعد همان مجسمه شد «بتی» که مردم را به خدا نزدیک می‌کرد، و کم کم بت پرستی رواج پیدا کرد و «لات» شد خدای کوچکی که مردم را به خدای بزرگ نزدیک می‌ساخت!.

در عالم خیال بتی را تصور کردم که مردم گردش جمع شده‌اند و در کمال تواضع و فروتنی و خشوع از او رزق و روزی و شفا و درمان دردها و حل مشکلاتشان را می‌خواهند. ناگهان شیطان سر رسید و بت را از وسط آن‌ها برداشته به جایش درختی قرار داد. و مردم همچنان دور و بر درخت جمع بودند و درخواست‌هایشان را مطرح می‌ساختند! سپس درخت گم شد و آتشی جایش را گرفت، و مردم همچنان به فریاد و زاریشان مشغول بودند، چندی بعد آتش رفت و قبری جایش را گرفت و مردم همچنان گردش فریاد و زاری می‌کردند و شفا و برکت می‌خواستند، و در کمال اخلاص و فروتنی و خشوع از او می‌خواستند تا آن‌ها را به خدای یکتا نزدیک کند!

راستی چه فرقی است بین همه این چیزهایی که پیاپی آمد و رفت اگر آنچه دور و برشان صورت می‌گیرد همچنان به جای خود باقی بماند؟! چه فرقی می‌کند که در وسط میدان چه باشد؛ بتی یا درختی، و یا آتشی و یا قبری و یا هر چیز دیگری اگر حرکات مردم تغییر نکند...؛ دعای غیر خدا و خواستن از غیر خدا؟!...

از مکر و حيله و نیرنگ شیطان وامانده‌ام!.. با چه زیرکی و مکاری می‌تواند جای چیزها را عوض کند، و نام‌ها را در طول تاریخ با چه حيله و زرنگی تغییر دهد تا به هدفش برسد؛ گویا شیطان می‌خواهد کمر بشر را به زمین زده به خورد او دهد که؛ هر کس به گرد لات نگرود، دور و بر دیگری خواهد گشت.. اگر چه نام‌ها تفاوت داشته باشد؛ شرک یکی است!!..

تغییر دادن نام شراب به نوشیدنی‌های گازدار، یا نوشیدنی‌های روح‌بخش، یا به نوشیدنی‌های شادی‌آور و یا هر آنچه به ذهن شما می‌رسد به هیچ وجه باعث حلال شدن شراب نمی‌شود. و حکم شرعی آن با تغییر یافتن نام شراب عوض نمی‌شود. و حتی اگر نوشیدنی‌های دیگر کشف شود که در تأثیر چون شرابند، حکم شراب را گرفته حرام خواهند بود!!.

شراب به دلیل اینکه نامش شراب است حرام نشده، به این خاطر حرام شده که عقل انسان را ضایع می‌کند. و هر آنچه عقل انسان را خمار کند حرام است، حالا نامش هر چه باشد!..

مخدرات، تریاک، حشیش، افیون، و حتی بو کشیدن دود تریاک و هرویین و سایر نشه‌آورها چون باعث ضایع شدن عقل می‌شوند مثل شراب حرامند..

بر همین اساس خواستن و فریاد و زاری کردن در مقابل «بت» شرک است، نه به این خاطر که طرف مقابل بت نام دارد. بلکه به دلیل اینکه فریاد و زاری در مقابل غیر خداست! پس هیچ فرقی بین خواستن از بت، و یا خورشید، و یا فرشتگان، و یا امام زاده‌ها و یا پیامبران و غیره نیست. در تمام این موارد بدون توجه به نام‌های آن‌ها دعا و عبادت و فریاد و زاری و خواری و بندگی در مقابل غیر خداست..

آیا پیامبر اکرم ﷺ از سوی خداوند متعال مأموریت یافتند تا به ما بگویند رزق و روزی و شفایمان را از امامان بخواهیم، یا اینکه آمدند تا جهت پیکان بندگی را تنها به سوی خداوند یکتا قرار دهند.

خوب بنگر در سخن گهربار پیامبر و فرستاده خداوند؛ حضرت ابراهیم که قرآن آن را به ما یادآور شده است: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ [الشعراء: ۸۰].

«و هنگامی که بیمار می‌شوم، او شفایم می‌دهد».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].

«و معبودهایی را که به جای خدا می‌پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خودشان آفریده می‌شوند. مُردگانند نه زندگان، و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته می‌شوند».

مردگانند زنده نیستند... اگر این آیه از خواندن مرده‌ها و دعا کردن در مقابل آنها، و ترک حاجتمندی در مقابل پروردگار یکتا سخن نمی‌گوید، پس چه می‌گوید؟!.

شاید کسی بخواهد شهوت مجادله انگیزی را سیراب کرده بگوید: اما من شهیدان، و شهیدان نزد پروردگارشان زنده، مگر نه این که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند!».

می‌گوییم: برادر این زندگی برزخی است و در آن حتی کافرها نیز زنده‌اند. زندگی برزخی، ولی چون زندگیشان در عذاب و سختی است از اینرو خداوند آن را زندگی نام ننهاده؛ چون شایستگی این نام را ندارد. اما شهیدان در کمال سعادت و رفاهند از اینرو به حق آن‌ها در زندگی پر باری بسر می‌برند...

سپس چرا تنها آیه را تا وسط می‌خوانید و روی کلمه «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند» می‌ایستید؟! اگر کمی در آیه بنگری، آیه به صراحت روشن نموده که: ﴿بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. «بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

خداوند متعال می‌فرماید: به آن‌ها روزی داده می‌شود. نه اینکه آن‌ها به دیگران روزی می‌دهند!..

بار دیگر توجه کن: خداوند به آن‌ها روزی می‌دهد، آن‌ها به مردم دیگر روزی نمی‌دهند. اگر واقعا آن‌ها به این آیه با دقت توجه می‌کردند هرگز از این آیه برای جواز روزی خواستن از مردگان دلیل تراشی نمی‌کردند..

حضرت علی در ادامه حدیثی که قبلاً بدان اشاره شد می‌فرماید: «به خدا سوگند که ما جز بندگانی از پروردگاری که ما را خلق کرده نیستیم، توان هیچ نفع و ضرری به کسی را نداریم، اگر خدایمان بر ما رحم کرد از مهربانی خود اوست، و اگر ما را عذاب دهد بسبب گناهانمان است. به خدا قسم که ما هیچ حجتی بر خداوند نداریم. و هیچ ضمانت و براءتی از پروردگار نداریم، و ما خواهیم مرد. و در زیر خاک دفن خواهیم شد. و چون دیگران از قبرهایمان بیرون آمده برانگیخته می‌شویم و در برابر خداوند ما را قرار خواهند داد، و سؤال خواهند کرد. وای بر آن‌ها، آن‌ها را چه شده؟! نفرین خدا بر آن‌ها باد! آن‌ها خداوند و پیامبرش را در قبر آزار و اذیت کرده‌اند» و همچنین؛ امیر مؤمنان، و فاطمه، و حسن و حسین، و علی بن حسن و محمد بن علی را در قبرهایشان آزرده‌اند^(۱)!

پیامبر ﷺ هرگز بر قبر پسر عمویش جعفر و یا عمویش حمزه قبه و مزار و درباری درست نکرد. و هرگز امیرمؤمنان حضرت علی در زمان خلافتش بر قبر پیامبر اکرم ﷺ قبه و ساختمان و بارگاه و روضه‌ای نساخت، امامان پس از او نیز هرگز چنین کاری نکردند. بلکه بیشتر از این؛ پیامبر کسی را که بر قبرها چنین دم و دستگاهی براه اندازد را لعنت و نفرین کرده است.

شیخ صدوق، و شیخ الحر العاملی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند: «لا تتخذوا قبری قبلة ولا مسجدا، فإن الله عزوجل لعن اليهود حیث اتخذوا قبور أنبیائهم مساجد».

«قبر مرا قبله و یا مسجد قرار ندهید، چرا که خداوند یهودیان را که قبرهای پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند لعنت و نفرین کرده است»^(۲).

۱- نگا: رجال الکشی ۴۹۱/۲، و بحار الأنوار از مجلسی ۲۵/۲۸۹.

۲- نگا: علل الشرائع از صدوق ۳۵۸/۲، وسائل الشیعة از الحر العاملی ۳/۲۳۵.

امامان واسطه‌اند!

با دوستی در مورد درخواست دعاء از امامان و کمک خواستن و استعانه به آن‌ها سخن می‌گفتم. ایشان گفتند: امامان واسطه‌اند بین پروردگار و بندگان!

سپس در توضیح باورش گفتند: مثلاً شما نمی‌توانید بدون داشتن واسطه‌ای نزد مدیر و یا مسئولی بزرگ بروید؟!.

گفتم: اگر مدیر انسانی عادل و فروتن و نیکو سرشت باشد، و اجازه دخول دهد؛ بله می‌توانم بدون واسطه به او برسم، اما اگر انسانی متکبر و ظالم و خودخواه باشد که هرگز نمی‌توان بدو رسید. ولی آیا به نظر شما داشتن واسطه از عدل و انصاف است؟!.

خداوند عالم همه سدها و مانع‌ها و واسطه‌ها و میانجی‌گری‌ها را میان خود و بندگانش برچیده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند».

و نفرمودند: امامان را بخوانید، و یا واسطه‌ها و میانجی‌گرهایتان را بیاورید تا دعاهایتان را بپذیرم!.

حکایت از امامان بسیار پیشتر رفته است، روی قبر آقای خمینی و دیگران گنبد و بارگاه و قبه‌ای و دم و دستگاهی براه انداخته‌اند، و زایران به زیارتش می‌روند و از او رزق و روزی و شفای دردها و علاج بیماری‌هایشان

را می‌خواهند. این همان نیرنگ و خدعه دیرینه شیطان است که در نسخه‌ای نو پیچیده شده است. دیروز اگر مرد نیکوکاری وفات می‌کرد، به یادبودش بتی و مجسمه‌ای می‌ساختند، و امروز هرگاه عالمی چشم از جهان می‌بندد بر قبرش گنبدی می‌سازند، و درست همان چیزی که بت‌پرستان در برابر آن مجسمه و بت‌هایشان انجام می‌دادند، امروز دقیقاً در قبرها و بارگاه‌ها همان چیزها صورت می‌گیرد... تماماً؛ فتوکپی مطابق اصل!

بسیار عجیب است که کتاب‌های دعایی نیز منتشر کرده، در آن‌ها این بدعت‌ها و کارهای شرک‌آلود را نیز توجیه می‌کنند، روایت‌هایی از پیامبر خدا ﷺ و امامان که اجازه داده‌اند انسان‌ها برای عبرت گرفتن از موت و پند و اندرز خود با دیدن قبر و قرارگاه اخیر، به زیارت قبرها بروند، را با روایت‌های دیگری در مورد شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در روز قیامت از برخی از افراد امتش با هم جمع می‌کنند و در نهایت نتیجه می‌گیرند که طواف کردن گنبدها و قبرها و درخواست یاری و کمک از صاحبان قبرها جایز است!! و هیچ معلوم نیست چه ربطی است بین جواز زیارت قبرها و پند و اندرز گرفتن از آنها، و بین جایز بودن درخواست و دعا کردن صاحبان قبرها و فراموش کردن پروردگار یکتا؛ خالق زمین و زمان و توانا بر همه چیز؟!.

همه دیانت‌های باطل، و همچنین مذاهب ساختگی بشر، سعی کرده‌اند بین بندگان و خدایشان فاصله بیندازند، و از اینرو شخصی یا اشخاصی را بین بندگان و پروردگارشان واسطه قرار داده‌اند؛ در نزد مسیحیان «راهبان» و کشیشان واسطه شده‌اند بین بندگان و پروردگارشان! مشرکان نیز بتها را واسطه قرار داده‌اند! آیا شیطان همین نیرنگش را بر سایر انسان‌ها نیز چیره خواهد ساخت، و دیگران را نیز می‌تواند گول زند تا بین خود و خدایشان واسطه قرار دهند؟!.

حضرت امام علی فرزندشان امام حسین را چنین نصیحت می‌کند: «در همه کارهایت به خدایت پناه‌گیر، چرا که او تنها پناه‌گاه قوی و قابل اعتماد است، و اوست که می‌تواند تو را از بلاها در امان نگه دارد. و در درخواست و طلب از پروردگارت نهایت اخلاص را اختیار کن که بخشش و عطا و محروم ساختن و ناامیدی تنها در توان اوست...»^(۱).

امام رضا در دعایشان می‌گفتند: «بار الهی، من فاقد هر قوت و توان و نیرویم، و هیچ نیرو و توانی نیست مگر نزد تو. بار الهی، من به تو پناه می‌برم، و بیزاریم را نزد تو اعلام می‌کنم از تمامی کسانی که بر ما چیزهایی به ناحق نسبت داده‌اند. بارخدایا، من در نزد تو بیزاریم را اعلام می‌کنم از همه کسانی که در مورد ما چیزهایی گفته‌اند که ما در باره خود نگفته‌ایم.

بار الهی، آفرینش از توست، و زرق و روزی از توست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو کمک و یاری می‌جوییم.

بار خدایا، تو آفریدگار ما و خالق پدران و آفریدگار همه پدر بزرگان ما هستی. بار خدایا، ربوبیت و پروردگاری تنها تو را سزاوار است. و خدای کسی را نشاید جز تو را. پس نفرین کن مسیحیان را که بزرگی تو را خوار و کوچک پنداشته‌اند. و نفرین کن هر آن کسی را که، چون آن‌ها، از عظمت و بزرگی تو بکاهد.

بار خدایا، ما بندگان و فرزندان بندگان تویم. توان هیچ نفع و زیان و ضرری، و مرگ و زندگی، و برانگیخته شدن از قبر، را برای خود نداریم.

خدایا، هر کس ادعا کرده؛ ما چیزی در توان داریم، ما از او بیزاریم. و هر کس ادعا کرده؛ آفریدن در دست ماست، و ما رزق و روزی می‌دهیم، ما چون براءت و بیزاری عیسی بن مریم از مسیحیان، از او بیزاریم.

بار الهی، ما آن‌ها را بدانچه ادعا می‌کنند هرگز دعوت نکرده‌ایم. پس ما را بر آنچه آن‌ها می‌گویند محاسبه نکن. و ببخشای بر ما هر آنچه آن‌ها ادعا می‌کنند.

و بار خدایا آن‌ها را نیست و نابود گردان و هیچ اثری از آن‌ها بر زمین مگذار. خدایا اگر تو این‌ها را به حال خود بگذاری بندگان را گمراه خواهند کرد. و فرزندانى جز فاجران کافر نخواهند آورد»^(۱).

آری! این است امام رضا؛ کسی که در برابر پروردگارش ایستاده از همه کسانی که از او رزق و روزی می‌خواهند، و او را از مقام بشریت بیرون کرده‌اند، و به او پناه گرفته‌اند اعلام بیزاری و براءت کرده، آن‌ها را نفرین می‌کند، و از خدایش می‌خواهد ریشه این افراد را از زمین برکند و نیست و نابودشان کند. با این وجود می‌بینیم افرادی هستند که با اصرار تمام آن‌ها را می‌خوانند و از آن‌ها کمک و استعانت و یاری می‌جویند، و خدای عالمیان و پروردگار دو جهان را از یاد برده‌اند؟!..

در روز قیامت در مقابل تمام خلائق حضرت عیسی بن مریم از کسانی که او را شریک خدا قرار داده‌اند، و او را واسطه بین خود و خدایشان گرفته‌اند، اعلام براءت و بیزاری کرده آن‌ها را نفرین می‌کند...

آیا تو نیز می‌خواهی در روز قیامت امامان در برابر تمام خلائق از تو اظهار بیزاری و براءت کنند، و تو را لعن و نفرین گویند؟! آن چنان که حضرت امام علی علیه السلام فرمودند: «بارالها از افراطگران غالی بیزارم چون بیزاری عیسی بن مریم از مسیحیان. خداوندا، آن‌ها را همیشه خوار و ذلیل گردان، و هرگز هیچ یک از آن‌ها را یاری مده»^(۲).

۱- نگا: الاعتقادات از صدوق ص/۹۹-۱۰۰. و بحار الأنوار از مجلسی ۳۴۲/۲۵.

۲- الأملی از طوسی، ص/۶۵۰.

کسانی که گنبد و بارگاه و ضریح را برای امامان و بزرگان اختراع کرده‌اند، هدفشان بالا کشیدن جیب مردم، و دزدیدن پول‌های آن‌ها بوده است. در بیش از چندین شهر دنیا قبرهای برای امام حسین ساخته‌اند؛ در قاهره، دمشق، ورقه، و عسقلان و شاید در جاهای دیگر نیز امام حسین را قبرهای است. حضرت علی نیز قبری در عراق دارد و قبری در افغانستان و قبرهای دیگری اینجا و آنجا... همه مسلمان‌ها امام حسین و سایر اهل بیت پیامبر خدا ﷺ را دوست دارند، و به آن‌ها ارادت ورزیده برایشان احترام قائلند، و این عشق و محبت و احترام را برخی شیادانی که قبرها را ساخته و - به اصطلاح - سجاده‌نشین شده‌اند می‌دوشند، و جیب‌های مردم را خالی می‌کنند... در واقع این قبرها دکان‌های پر درآمدی است برای گروهی از حيله‌گران و مذهب فروشان! کسانی که زندگی با سعادت آخرت را با پیشیزی ناچیز از چرک‌های دنیا فروخته‌اند! چه بیچاره و بدبختند این ابلهان نادان!..

از عجایب خلقت این است که گمان می‌برند قبر حضرت الیسع علیه السلام در جنوب غربی روستای «أوجام» در منطقه «قطیف» عربستان است!!
بله! قبر حضرت «الیسع» در قطیف عربستان!!..

یا جل الخالق!.. چطور قبر حضرت «الیسع» از فلسطین لغزیده و در قطیف عربستان افتاده؟!.

همه سندهای تاریخی نشان می‌دهد؛ حضرت «الیسع» تمام زندگی را در بین کوه «قاسیون» و شهر «بیت المقدس» سپری کرد، حالا چطور شده که قبرش از این‌جا سر درآورده است؟! آیا از محاصره یهودیان فرار کرده است؟! آیا چون ملتش هنگامیکه زنده بود، او را تکذیب کرده دعوتش را

نپذیرفتند، چون از جهان چشم فرو بست از بین آن‌ها فرار کرده به اینجا پناهنده شد؟!.

اگر فرصتی یافتی سری به اینجا بزن و قبری که برای حضرت الیسع در روستای «اوجام» ساخته شده بود را تماشا کن، و ببین چطور بازار روضه خوان‌ها در اینجا گرم است؟!.

و این هم از آن دروغ‌های شاخ‌دار و عجایب خلقت است که حضرت علی علیه السلام را قبری در شهر مزار شریف افغانستان باشد؟!.

امام در کوفه شهید شدند، و قبری در نجف برایش زاییده شد، افغان‌ها گفتند ما چرا از عراقی‌ها کم بیاوریم؟!.

بازار قبرسازی و اکتشاف قبرهای بزرگان همچنان گرم است. همه سعی دارند بیشترین گنبد و مزارها را به چنگ آورند. چرا که این راهی است بسیار ساده و آسان برای ملیاردر شدن، و به جیب زدن ثروت‌های هنگفت بادآور... این بازاری است آباد و منبع درآمد هنگفتی است که هرگز کساد نمی‌شود، تا در جهان آدم‌های ساده‌لوح و کم عقلی است آخوندها و قبرفروشان بازارشان پربار است و نشان در روغن... (تا ابله در جهان است مفلس در نمی‌ماند).. و این حکایت تا زمانی که افرادی نادان و ابله اصرار دارند لعنت خدا و رسول و نفرین پیامبران و امامان و صالحان را به جان و دل بخرند همچنان ادامه خواهد داشت...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید، چرا که خداوند لعنت و نفرین کرده است یهودی‌ها را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند»^(۱).

و در روایت پیشین دیدیم چگونه امام رضا آن‌ها را لعن و نفرین کرد...

۱- علل الشرائع از صدوق ۲/ ۳۵۸، و وسائل الشیعة از الحر العاملی ۳/ ۲۳۵.

مکر و حيله‌هاى شيطاني

يکى از صوفى‌ها در مصر به من گفـت: برخى از خانواده‌ها در آنجا افرادى و روضه‌خوانى‌هاى را کرايه مى‌کنند که براى مرده‌هايشان کرامت‌ها بسازند. مردم نيز اين قصه‌ها را باور مى‌کنند، و بر روى قبر مرده مزارى سبز مى‌شود، و همه خانواده از اين راه به ثروت بزرگى مى‌رسند! و گفـت که خانواده او با جسد پدر بزرگشان همين نمايش را بازي کردند، و او وقتى کوچک بود تمام اين ماجرا را با چشمان خود ديده است.

مى‌گفـت: خانواده افرادى را کرايه کردند تا تابوت پدر بزرگ را به قبرستان ببرند، وقتى به قبرستان رسيدند، ادعا کردند تابوت آن‌ها را به پشت مى‌کشد، و نمى‌خواهد با آن‌ها جلوتر رود. آن‌ها تظاهر مى‌کردند مى‌خواهند تابوت را به طرف قبرستان بکشند، ولى تابوت آن‌ها را به عقب مى‌کشد، و خلاصه ادعا کردند زور تابوت بيـشتر شده آن‌ها را به طرف زمينى که مال خانواده بود کشيد، و آنجا تظاهر کردند تابوت ايستاد. گفـتند: آه! حتما ميت مى‌خواهد اينجا دفن شود!

آنگاه گنبد و بارگاهى روى قبرش ساختند.

آنچه اين کودک خردسال به چشمان خود ديده بود، بعدها باعث شد از چرنديات و خرافات نجات يابد..

و من سخت در حيرتم!.. خدايا عقل‌هاى اين مردم کجاست؟! چرا اندکى نمى‌انديشند؟!..

دولت‌هاى اشغالگر، و استعمارگران، و به اصطلاح شرق شناسان (!)؛ يا سربازان استعمار، ملت‌هاى غافل ما را به چنين کارهاى تشويق مى‌کنند.

مستشرق سرشناس؛ آقای گولدسیهر در نامه‌اش به شیخ «طاهر الجزائری» از این چنین کارها تجلیل می‌کند!

آخوندها و شیخ‌های صوفی با افتخار اقرار می‌کنند که استعمارگران یا اشغالگران فرانسه بسیاری از گنبد‌های صوفیان را ساخته‌اند، و البته این را توفیقی الهی و از کرامات اولیاء می‌شمرند!..

در فیلمی مستند در شبکه جزیره دیدم یکی از صوفی‌های جدید می‌گفت: یک یهودی او را با تصوف آشنا ساخته است!
چرا نه!..

مگر نه این است که آن‌ها از جهل مردم به دینشان فایده‌های گزاف می‌برند؟!..

مگر نه این است که اشغالگران سالیان دراز کشورهای مسلمان را چپاول کردند، و صوفیان و قبرپرستان همیشه راه را برایشان هموار می‌ساخته‌اند؟!..

آقای شیخ عباس موسوی و درخواست از غیر خدا

مقاله زیبایی از جناب حضرت شیخ عباس موسوی با عنوان «پیروی از حق از همه چیز برتر است» خواندم. در این مقاله آمده بود: «این شعار ائمه اهل بیت بود که همواره ما را بدان گوشزد می‌کردند تا؛ همیشه خواسته‌هایمان را از خداوند متعال بخواهیم و تنها از او رزق و روزی طلب کنیم. هر کس دری غیر از در خدای را بزند جز خواری و ذلت نصیبش نخواهد شد. چه زیباست آن روایتی که از امام صادق به ما رسیده است. ایشان فرمودند: در برخی از کتاب‌ها خوانده‌ام؛ خداوند متعال می‌فرماید: قسم به عزت و جلال و مکانت و جایگاه و بزرگی و مقام من بر عرش معلایم، آرزوی هر کسی که به شخصی غیر از من چشم دوخته، را با نا آمیدی قطع می‌کنم، و لباس ذلت و خواری را بر تن او می‌پوشانم، و او را از نزدیکی به خود می‌رانم، و از فضل و کرمم محرومش می‌کنم.

و امام رضا می‌فرماید: «الهی آفریدگار تویی و رزق و روزی از جانب توست». پس روزی از جانب پروردگار یکتای روزی دهنده بی‌همتاست نه از امامان!

و ایشان می‌فرمایند: «هر کس ادعا کند خلق و آفرینش از ماست، و رزق و روزی بر ماست، ما از او بیزاریم چون بیزاری عیسی بن مریم از مسیحیان». امام بیزاری می‌جوید از هر آن کسی که ادعا کند آن‌ها روزی می‌دهند!

یا سبحان الله! عجب حکایتی است؟! با وجود همه این‌ها ما - برخی شیعیان - در کمال جهالت اصرار داریم که آن‌ها روزی می‌دهند...

و امام در پایان دعایش از درگاه پروردگار با تضرع و زاری می‌خواهد؛ ریشه هر آنکسی که گمان می‌برد امامان روزی رسانند را از بیخ برکنند، ایشان چنین به جلال خداوندی متوسل می‌شوند: «بار الهی بر زمین هیچ اثری از آنان باقی نگذار، خدایا اگر تو آن‌ها را رها کنی بندگان را گمراه می‌کنند، و جز فاجران کافر نیز نخواهند زایید».

و در کمال فروتنی بارها تأکید می‌کند؛ آن‌ها - یعنی اهل بیت - هرگز به یاران و پیروانشان و به دیگران آنچه درباره‌شان گفته می‌شود را بر زبان نرانده‌اند، و از این کمالات و صفات و قدرات و توان‌هایی که به آن‌ها نسبت داده می‌شود بکلی بی‌اطلاعند!

در دعای «جوشن کبیر» بر این نقطه تأکید می‌شود که تنها خداوند متعال روزی دهنده است و کسی جز او را چنین توانی نیست، در مقطع ۹۰/ از این دعا می‌خوانیم: «ای آنکه غیب را نمی‌داند جز او، ای پروردگاری که سختی و مشکلات را جز او کسی نمی‌تواند بر طرف کند. ای آفریدگاری که جز او کسی را توان آفرینش بندگان نیست. ای غفوری که جز او کسی را توان به خشودن گناهان نیست. ای آنکه جز او کسی نمی‌تواند بندگان را از نعمت خویش مستفیض گرداند، ای آنکه جز او کسی نمی‌تواند قلب‌ها را تغییر دهد، ای آنکه جز او کسی را توان تدبیر و کارآیی دنیا نیست، ای آنکه به جز او کسی را توان فرستادن باران نیست. ای آنکه جز او کسی را توان گشایش روزی بر بندگان نیست. ای آنکه به جز او کسی را توان زندگی بخشیدن به مردگان نیست».

پس از این بطور مثال چگونه می‌توان گفت: «ای علی به من روزی رسان. یا؛ ای علی مشکل گشا. یا؛ ای علی حاجت روا. یا؛ ای علی مرا بی‌نیاز گردان؟!».

امامان اهل بیت بشدت این را انکار کرده، مردم را از آن برحذر می‌دارند. و هر کسی چنین ادعایی کند در نزد آن‌ها انسانی غالی و تندرو و دروغگو و مکار است، و شایسته لعنت و بی‌مهری و نفرین الهی، و امامان بکلی از او بیزارند.

عجب حکایتی است درد آور: امامان جار می‌زنند؛ ای عالم و آدم، در حق ما چنین و چنان نگوئید. همه این ادعاهای شما بی‌مورد است و در توان ما نیست! و ما نمی‌توانیم بندگان را روزی دهیم، باز هم کسانی که بنا حق خود را پیروان آن‌ها می‌شمرند اصرار می‌ورزند؛ امامان روزی رسان و حاجت روایند؟!..

متأسفانه با وجود این سخنان گهربار ائمه بسیاری از علما و آخوندها و روضه‌خوان‌های ما که دین را متاعی بی‌ارزش تلقی کرده، به فروش گذاشته‌اند به خلاف آن دعوت می‌کنند. خدایمان را به کلی فراموش کرده‌ایم، و محکم چسبیده‌ایم به دامن اهل بیت؛ با کمال بی‌وجوانی داد می‌زنیم: ای علی روزیمان ده، ای علی مشکلمان بگشای، ای علی حاجتمان برآورده کن... تو گویی - العیاذ بالله - «علی» را خدا پنداشته‌ایم! چرا چون خود حضرت علی علیه السلام به پروردگار یکتا رجوع نکنیم؟! اهل بیت را می‌خوانیم و از خدای اهل بیت غافلیم... حاجت روای یکتا پروردگار عالم را رها کرده، بی‌مهابا بر زبان می‌رانیم: یا ام البنین به دادمان رس!

خداوند شفا دهنده را از یاد برده‌ایم، و دست به دامن فاطمه زهرا می‌شویم و می‌گوییم: یا فاطمه ما را شفا ده!.. اگر در مشکل و مصیبتی گرفتار شویم فوراً قلب‌هایمان متوجه اهل بیت می‌شود. اما خدای را هرگز به یاد نمی‌آوریم!

آیا شایسته است خدای عالم را رها کرده، حقیقت مطلق را زیر پا نهاده، اساس توحید را کنار گذاشته، به شاخه و برگ درخت خودمان را آویزان

کنیم؟! خداوند یکتا اصل و اساس وحدانیت و قدرت مطلق است، و اهل بیت
بندگان نیکوکار و پارسایان پاک سرشتی از بندگان خدایند...

خداوند چه زیبا تصویر نموده فاسقان گمراه را: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ﴾ [الحشر: ۱۹].

«و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را
دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقاند».

پس از این؛ امیدها به کجا باید دوخته گردد؟

از چه کسی رزق و روزی بخواهیم؟

در مصایب و مشکلات و حاجت‌ها دروازه چه کسی را بکوبیم؟..

آیا باز هم به سوی غیر خداوند دست حاجت دراز کنیم؟!

اگر خدای ناخواسته باز هم چنین کنیم، بر طبق آنچه امامان راسخ در
ایمان، و شاگردان مکتب توحید برایمان روشن ساختند بدون شک از نا
امیدها و رانده شده‌های درگاه الهی خواهیم شد. و هرگز هیچ دعا و حاجتی
از ما پذیرفته نخواهد شد. آیا بلاء و مصیبتی بزرگتر از این است که از درگاه
حق رانده شوی!.

پس این بدعت‌ها و این کلمات شرک آمیز، و این چرک زبان‌های کج، و
باورهای شرک آلود که با توحید و یکتاپرستی به کلی در تضاد است از کجا

آمده است: آیا این از باب: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ
آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۲].

«بلکه گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و مسلماً ما هم با پیروی از
آثارشان ره یافته‌ایم است؟».

نه هرگز!..

بله!... بسیار شرم آور است... کسانی هستند که برای رسیدن به هدف‌های خود این باورهای کج را در اذهان ما کاشته‌اند، آیا کتاب‌های مغرضان و مذهب فروشانند؟ یا آخوندهای مکار و مذهب فروش؟ یا مادران و پدران جاهل‌مان؟ بدون شک پشت پرده این حقیقت تلخ دست‌های است ناشناخته...

کسانیکه از تاریخ شهر قم اطلاع دارند، می‌دانند در ابتدای قرن سوم هجری علما و محدثین مدرسه قدیم قم چون سدی سترگ در مقابل افکار و باورهای «مفوضه» ایستادند، و توانستند تیشه به ریشه بدعتی بسیار خطرناک بزنند. آیا توان این را ندارند در مقابل این سیل وحشتناک افراطیان و غالیان شیعه صفوی که در زمان ما با ادبیات بسیار تند و شرک آلودشان عار و ننگی بر پیشانی تشیع شده‌اند، و امامان را از پوستین بشری بیرون کرده در فضای ما وراء بشری برده‌اند، بایستند. و آن‌ها را خوار و ذلیل از شهر خود بیرون کشند؟!»^(۱).

یا اینکه در پشت پرده حکایتی است دیگر، و مصلحت بازار و کسب و کاسبی در کج اندیشی و چنین باورهایی است؟!..

۱ - مقاله را می‌توانید در سایت‌های انترنتی بیابید: عنوان عربی مقاله (وقفه مع الحق أحق

أن يتبع) است

زن؛ کالای روسپیگری صفویان!

به من گفت: آیا احساس نمی‌کنی از دواج موقت - متعه - می‌تواند برخی از مشکلات جامعه را برطرف کند؟

گفتم: بله، اباحت و شهوانیت و روسپیگری و بی‌بند و باری نیز می‌تواند برخی از مشکلات را برچیند! و شاید ربا خواری نیز بسیاری از مشکلات پیچیده را جواب دهد. شاید شراب هم بتواند بسیاری از گره‌ها را باز کند، خداوند خودش صراحتاً بیان داشته که در شراب گناهی است بزرگ و فایده‌هایی برای مردمان.. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناه هردو از سودشان بیشتر است...».

آری! ضررهایشان بیشتر است از فایده‌هایشان!..

اینکه در باور شما برخی از مشکلات را برمی‌چیند و یا حلی است برای یکی از معضلات جامعه، نمی‌تواند دلیل آن باشد که آن را جایز قرار دهیم.

نظام کمونیستی نیز توانست جواب‌هایی برای برخی مشکلات بیابد. ولی این مهم نیست، مهم این است که آیا این دستور و نظام از جانب خداوندی است که بشر را آفریده، و مصلحت او را بهتر از هر کس دیگری می‌داند یا خیر؟ اگر این دستور از جانب پروردگار و خالق جهان و جهانیان است، هرگز امکان ندارد خداوند قانونی وضع کند که مشکلی را برچیند و میلیون‌ها مشکل دیگر در جایش سبز شوند، یا اینکه قانونی بگذارد که با فطرت و سرشت انسانی در تضاد باشد، و کرامت و انسانیت افراد را زیر سؤال برد!..

قبل از اینکه به یک مشکلی که ازدواج مؤقت شاید بتواند آن را حل کند توجه کنیم، بهتر است به هزاران مشکلاتی بنگرم که از این ازدواج سبز می‌شوند، و بنیاد جامعه را به مخاطره می‌اندازند! ازدواج مؤقت سال‌هاست که در ایران رواج یافته، آیا توانسته این مشکل خانمان سوزی که از آن حرف می‌زنی را برچیند؟!.

ازدواج مؤقت بافت جامعه سنتی ایران را به شدت دگرگون کرده، نه تنها مشکلات بسیار خطرناکی را در جامعه بیار آورده است، بلکه حکومت این کشور را در مقابل مشکلاتی بسیار پیچیده قرار داده است. هرگاه پلیس ایران پرده از لانه فحشا و فساد برکشد و به آن‌ها حمله کند، همه زن‌های فاحشه با کمال احترام ادعا می‌کنند که این مرکز ازدواج مؤقت است!!..

هیچ کسی هم نمی‌تواند لب بگشاید، چرا که هیچ فرقی بین زنا و ازدواج موقت نیست، نه در اجراءات شکلی و نه در سایر قضایا.

حکومت ایران خواست به گونه‌ای جلوی این فحشا را بگیرد، و قانونی وضع شد برای نوشتن عقدی موقت... بلافاصله زن‌های فاحشه ده‌ها فرم مشابه درست کردند که در آن جای نام همسر خالی است تا در وقت حاجت از آن استفاده کنند!.

حالا دیگر فساد و فحشا و روسپیگری رسمی شده است، بیشتر زن‌های فاحشه با نام متعه و ازدواج مؤقت کار و کاسبی می‌کنند.

خانم دکتر شهلاء حائری نوه آیت الله حائری در کتابش «ازدواج موقت، متعه» این مسائل را یادآور شده است. این تنها یکی از جوانب قضیه بود، غیر از صدها نوزاد خیابانی که جلوی مسجدها و حسینیه‌ها و مزارها و روی پل‌ها انداخته می‌شوند، مجله «الشرائع» شیعی در شماره (۶۸۴) سال چهارم از زبان آقای رفسنجانی (رییس جمهور وقت) آورده که در ایران بیش از ۲۵۰ هزار بچه خیابانی از برآوردهای ازدواج موقت بوده است.

پس آیا ازدواج موقت توانست مشکلی را حل کند، یا صدها مشکل پیچیده به بار آورد؟ حکومت ایران در گیر و دار مشکل ازدواج موقت مانده است چطور جلوی آن را بگیرد!

اگر به فرض محال ادعا شود؛ ازدواج موقت حلال است و نکاحی است شرعی، این بدان معناست که یک مرد می‌تواند در زندگیش با بی‌نهایت زن همبستر شود. اما یک زن تنها می‌تواند بعد از تمام شدن عده‌اش به بستر مرد دیگری برود. یعنی سالانه تنها می‌تواند همسر چهار مرد شود، و در مدت چهار سال دانشگاه، یک دختر می‌تواند تنها با ۱۶ پسر همبستر شود!! و از آنجا که طناب پاره است، و در ازدواج موقت هیچ نیازی به عقد شرعی، و یا شاهد، و یا حتی اجازه‌ای از ولی امر دختر^(۱) نیست، خودت می‌توانی حجم روابط جنسی نامشروع پسران و دختران را در زندگی تصور کنی. و این تماما «فتوکپی طبق اصل» آن چیزی است که در کشورهای بی‌بندوباری و اباحت در جریان است...

به دوستم گفتم: آیا واقعا تو ایمان داری ازدواج موقت حلال است؟! بادی به گلو انداخته سرش را بالا گرفت و گفت: بله، در حلالیت آن هیچ شکی ندارم!

به نرمی دستش را در بین دستانم فشردم، و سرم را پایین انداخته گفتم: واقعا به من لطف کرده‌ای، من می‌خواهم امشب را کمی خوش باشم، آیا اجازه می‌دهی تنها امشب با خواهر شما همبستر شوم!.

۱- نگا: الکافی از کلینی ۵/۵۴۱، و وسائل الشیعة از الحر العاملی ۲۱/۶۴، و صراط النجاة از

به یک آن خون در صورتش خشک شد، رنگش پرید، زبانش از حرکت ایستاد، دستش را به سرعت از دستم بیرون کشیده با صدایی گرفته و لرزان گفت: البته حلال است، ولی راستش ما به آن عمل نمی‌کنیم!

سرم را بالا گرفته گفتم: اگر واقعا حلال است، چرا انجامش نمی‌دهی. آیا از آن خجالت می‌کشی و آن را ننگ و عار می‌پنداری؟!!

اگر راضی نمی‌شوی خواهرت هر چند ماه در بغل مردی جدید بخوابد، چرا این ننگ را برای دیگران می‌پسندی؟! یا اینکه خودت را از خمیره‌های پاک می‌پنداری که حیا و ناموست بسیار با ارزش و گرانبه‌است، اما ناموس دیگران چراگاه هر کس و ناکس است؟!!

عزیز من، عقل و فطرت و سرشت و ضمیر و وجدانت حاضر نیستند به این ننگ تن در دهند! پس چرا برای فتوهای انسان‌هایی که جایز الخطا هستند اینچنین دو آتشه تعصب می‌ورزی؟!!

غلات شیعه، برای حلال کردن روابط جنسی، ازدواج موقت را بوجود آوردند، و با روایت‌ها و احادیث ساختگی سعی کردند مردم را به فاحشه‌گری تشویق کنند و ثواب‌های آنچنانی از جیب خلیفه به کسانی که مرتکب چنین کار زشتی می‌شوند بخشیدند. از جمله این روایات یا دروغ‌های شاخ‌دار:

- صالح بن عقبه از پدرش و او از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که امام فرمودند: «گفتم: آیا برای کسی که متعه می‌کند اجر و پاداشی است؟ امام فرمودند: اگر با ازدواج موقت خداوند، و مخالفت با فلان را مد نظر داشت، عوض هر کلمه‌ای که با زن حرف می‌زند خداوند برای او اجر و پاداشی می‌نویسد، و اگر با او معاشره کرد خداوند به اندازه آبی که بر موهایش می‌گذرد او را می‌آمرزد! گفتم: به تعداد موها؟! فرمودند: آری، به تعداد موها».

بنگر به این روایت دیگر که باز هم به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است که ایشان فرمودند: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آسمان برده شد، فرمودند: جبریل خودش را به من رسانیده گفت: ای محمد، خداوند متعال می‌فرمایند: من زن‌هایی از امت تو که ازدواج موقت - متعه - می‌کنند را آمرزیدم»^(۱).

آقای سید علی حسینی میلانی در تلاش برای رد کردن فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تحریم ازدواج موقت روز فتح خیبر، و انکار اینکه حضرت ابن عباس نیز به حرام بودن ازدواج موقت فتوا می‌دادند، می‌گوید: «اینرا ما هرگز قبول نمی‌کنیم. چرا که ابن عباس در این قضیه که یکی از مسائل بسیار اساسی و از ضروریات دین مبین است از امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی می‌کرد»^(۲).

یا سبحان الله!...

عجب حکایتی!...

متعه و ازدواج موقت از ضروریات و واجبات دین مبین اسلام است؟!!

پس حکم منکر متعه چه خواهد بود؟!!

واقعا انسان را استفراغ می‌گیرد. این چه مستی و باده فروشی و بی‌ناموسی است؟! آدم‌هایی تشنه شهوت، و بی‌بندوباری در زیر پرده دین؟! کسی نیست بپرسد؛ این زن و مرد خوشگذران شهوترانی که در بغل هم خوابیدند چه دست گلی به آب داده‌اند، که لیاقت چنین اجر و پاداش‌هایی را از خداوند متعال داشته باشند؟!!

۱- نگا: من لایحضره الفقیه از صدوق ۴۶۳/۳، و وسائل الشیعة از الحر العاملی ۱۳/۲۱.

۲- نگا: رساله فی المتعین. اثر سید علی میلانی ص/۳۴.

ازدواج موقت را چه وزن و جایگاه و اهمیتی است که از ضروریات دین برشمرده شود؟!.

آیا این نیز یکی از ارکان اسلام است؟! و کسی که ناموس خود را چراگاه باده‌فروشان سرمست شهوت قرار ندهد کارش به کجا خواهد رسید؟!.

افرادی شهوتران، وجدان و ضمیر و انسانیت را زیر پا نهاده، می‌خواهند پرده ناموس زن‌های با عفت را چون گرگ‌های گرسنه بدرند و با مهر و امضای مذهب آل بیت علیهم‌السلام این شهوترانی خود را توجیه کنند.

در جامعه‌ای که هر مردی بدون اینکه کوچکترین مسئولیتی را بپذیرد می‌تواند روزی با چند دختر دلخواهش هم آغوش شود، آیا هرگز خانواده را بها و قیمتی خواهد بود؟!.

در جامعه‌ای که اباحت و بی‌بندوباری این چنین آزاد، و با آن همه اجر و پاداش‌های اخروی باشد، چرا مردها تن به ازدواج و تشکیل خانواده بدهند؟!.

گرگی در پوستین میش...

دخترکی جوان گول پسری را می‌خورد، به او قول داده بود بعد از تمام شدن درس دانشگاه با او ازدواج می‌کند، به او گفته که دیوانه عشق و محبت اوست. این یکی از دام‌های رائج و دوست داشتنی در بین جوانان است. خیلی تلاش کرد از او وعده‌ای بگیرد، ولی دخترک زرنگی کرده خودش را به سادگی به دام او نینداخته، به او فهمانده که تنها راه رسیدن به مرادش ازدواج است. پسر قبول می‌کند، ولی می‌گوید: وضع و حال فعلا اجازه نمی‌دهد ازدواج دایم صورت گیرد، بهتر است ازدواج موقت کنیم تا وضعیت زندگیمان روبراه شود. دختر زیر بار نمی‌رود. پسر قسم می‌خورد که پس از ازدواج موقت و درست شدن کارها فوراً برنامه ازدواج دایم را برگزار کند. باز هم دختر زیر بار نمی‌رود. در نهایت پسر به حيله‌ای بسیار مودبانه دست می‌زند، به او می‌گوید: به کتاب‌های فتوا در این زمینه رجوع کند.

دختر به دام می‌افتد، با ترس و لرز و وحشت شروع می‌کند به خواندن فتوهای صیغه، تنشی بسیار حاد در درونش بین فطرت و سرشت و حیا و ناموسش و بین آن همه تأکید و اصراری که بر حلال بودن ازدواج موقت در کتاب‌ها می‌خواند براه می‌افتد. بدتر از این‌ها همه ده‌ها فتوا با آب و تاب از اجر و ثواب بسیار بزرگی سخن می‌گویند که صیغه کننده بدان می‌رسد. در نهایت تسلیم کتاب‌های فتوا شده. بعد از چند ماه متوجه می‌شود که آستن است. فوراً نزد جوانی که ناموسش را با فتوهای صیغه بدو فروخته بود می‌رود، تا او را از موضوع مطلع سازد. جوان با کمال خونسردی به دختر جوان می‌گوید: از کجا بفهمم این بچه از من است؟!.

شاید بگویی؛ خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج! دخترک بسیار احمق بوده که از اول با پسر بیگانه پنجره دوستی باز کرده، و بسیار ابله بوده که حرف‌های او را قبول کرده، و دیوانه بوده که عقل و شرف و ناموسش را دو دستی جلوی کتاب‌های فتوا گذاشته. ولی این دختر به تنهایی خودش را به چاه نینداخته، بلکه آخوندها و علمای که چنین فتوای صادر کرده‌اند او را از پشت هل داده‌اند، آن‌ها در این گناه بزرگ شریکند.

جامعه سرد بی‌احساس نیز که در مقابل این فتنه و نیرنگ شوم سکوت اختیار کرده، و از آن فتوای ضد اخلاق و بی‌ناموس دفاع کرده، آن‌ها را مقدس شمرده، در این گناه شریک است!

این گناه تلخ بر گردن همه است، همه در این جنایت نقشی داشته‌اند، ولی چرا همه خود را کنار کشیده، از صحنه فرار کرده‌اند و دختر بیچاره را تنها گذاشته‌اند تا در عذاب وجدان بدور خود بیچد، و او همه مسئولیت را به تنهایی حمل کند. آن گریز دل‌گرسنه شهوت آرام خود را کنار کشیده است و انگار نه انگار که کوچکترین مسئولیتی متوجه اوست؟! شاید تا حالا پرده دومی و سومی و شاید هم دهمی را پاره کرده، و ده‌ها خانه دیگر را با میمنت و همراهی آخوندها به خاک پست بی‌ناموسی مالیده، و ضمیر ده‌ها انسان بیچاره را چنان سر بریده که با آرزوی مرگ هر شب سر به بالین می‌گذارند!...

این است گلی که این آخوندها با آن فتوای خود به آب داده‌اند! واقعا این‌ها پاسداران ناموس جامعه‌اند؟!..

تمامی چشم‌ها به آن دختر نگونبخت خیره می‌شود، و تمامی انگشتان به او اشاره می‌کنند، و تمامی ننگ و عار متوجه اوست، گویا تنها او مرتکب این جنایت شده است. تا روزی که به آرزوی خود می‌رسد و مرگ او را از این

درماندگی و پستی نجات می‌دهد او به تنهایی بهای سنگین جنایت مشترک را تحمل می‌کند. و کسی به این توجه نمی‌کند که این فاجعه درد آور که زندگی انسانی را دگرگون کرد چگونه صورت گرفت؟!.

آیا همه دست در دست هم نگذاشته بودند، و به او تلقین نکردند؛ آنچه می‌کند حلال است، و نه تنها هیچ اشکالی ندارد بلکه اجر و پاداش‌هایی خیالی نیز در آخرت دارد!.

آخوندهای خودخواه در کاخ‌های مجلل، و زندگی آرام خود، غرق باده شهوت، می‌گویند و می‌رقصند و می‌خندند و سوارند و هیچ از پیاده خبر ندارند، و این دختر نگویند سرشکسته و حیران است که به تنهایی زیر بار ننگ کمر خم کرده است. جامعه نه تنها حد و مرزی برای این مشکل خانمانسوز نمی‌گذارد، بلکه با آب و تاب شایعات رنگین در مورد این دختر بر زبان‌های خاص و عام می‌گذارد، دختری که هیچ گناهی نداشت مگر باور کردن فتوای براقی که همه آن‌ها را مقدس می‌شمارند، و حاضرند زبان کسانی که کوچکترین اعتراضی به آن‌ها نکنند را از حلقوم بدر آرند!.

بار مصیبت تنها کمر این دختر را نمی‌شکند! گناه آن نوزادی که بی‌پدر به دنیا می‌آید چیست؟!.

فرزندی که قبل از اینکه چشم به جهان بگشاید در چشمان همه خوار و ذلیل و مایه ننگ است، چون گناهی زاییده می‌شود، و چون میکروبی در جامعه رشد می‌کند و همه با اشاره و کنایه به او می‌نگرند. و لحظه‌ای سعادت را نخواهد چشید... گرچه او در جامعه لول می‌خورد، و به ظاهر زنده است، ولی از همان لحظه‌ای که احساس در او بیدار گشته آرزوی مرگ دارد و برای به دست آوردن آن لحظه شماری می‌کند...

به خدا سوگند تمامی این بچه‌های ننگ و عاری که از کارخانه ازدواج موقت یا سیغه تولید شده‌اند در روز قیامت گردن همه آخوندهای شهوترانی

که چنین فتوای ننگ و بی‌ناموسی داده‌اند را خواهند گرفت، و از پروردگارشان خواهند خواست تا آن‌ها را به سزای عمل ننگینشان برساند.

پروردگار یکتا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

«کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت، و خدا [آنان را] می‌شناسد و شما نمی‌شناسید».

وای خدای من!... تنها به مجرد اینکه کسی بخواهد فاحشه پخش شود... تنها به خاطر محبت و عشق به نشر فاحشه و روسپیگری عذابی بسیار دردناک برایشان خواهد بود، حال خود تصور کن حال کسی که فاحشه را نشر می‌کند چه خواهد بود؟ خود بنگر حال کسی که با فتواهای خود مهر تأیید بر این جنایت می‌زند و به آن تشویق می‌کند چگونه خواهد بود؟!...

یکی از خویشانم برایم تعریف می‌کرد؛ بیوه زنی که شوهرش چند سال پیش وفات کرده، و چند بچه دارد در همسایگیش زندگی می‌کند، مصدر رزقی هم ندارد. رفته بود نزد یکی از آخوندها تا از صندوق زکات و خیرات چیزی به او کمک کند تا چرخ زندگی را بچرخاند و شکم بچه‌های یتیمش را سیر کند. ولی آخوند خدا نترس به او گفته بود تنها در صورتی که اجازه دهد با او متعه کند به او کمک خواهد کرد! آن زن باحیا باشدت با آخوند شهوتران برخورد کرده، زیر بار نرفته است. البته هیچ انسان باسرفی تن به چنین رذالتی نمی‌دهد. و عرب‌ها از قدیم گفته‌اند؛ زن آزاده از گرسنگی می‌میرد ولی از پستانش نمی‌خورد!

وقتی خبر به یکی از برادران آن آخوند رسید، آمد تا او را سرزنش کند. آخوند بی مروت چون یخی سرد بی عافیه در کمال بی شرمی گفت: من کار خلافی نکرده‌ام، تنها از او خواستم اجازه دهد با او متعه کنم تا به او کمک کنم. اینکه خدای ناخواسته کار حرامی نیست! بلکه خیلی هم ثواب دارد! بله!...

در نظر این ددان شهوتران سوء استفاده از فقر و ناداری و حاجت مردم، و دریدن ناموس مردم به لقمه نانی، گناه نیست هیچ، بلکه ثواب هم دارد! گویا در دین و مرام و ایده این روباه صفتان حرام تنها آن چیزی است که دستت به آن نرسد، و حلال آن است که به دستت آید..

چرا این‌ها این چنین زن را خوار و ذلیل و بی‌مایه می‌پندارند؟! آیا زن را هیچ مقام و منزلتی نزد آن‌ها نیست؟!..

چرا چون آدم‌های عصر جهالت و قرون وسطایی به زن نگاه می‌کنند؟! آیا زن تنها بخاطر سیر کردن شهوت‌های گرسنه آن‌ها آفریده شده است؟! شما را به خدا، چه فرقی است بین زندگی حیوانی و هرزه‌گری جنسی و اباحت و روسپیگری اروپا با صیغه یا ازدواج موقت این آقایان؟!..

جوان اروپایی دوست دختری را انتخاب می‌کند و مدتی را با او خوش می‌گذراند، وقتی از او خسته شد رهایش می‌کند و دنبال دختر دیگری می‌گردد، و قصه همین‌طور ادامه دارد. در صیغه جوان از دختر آنچه می‌خواهد را می‌گیرد سپس چون آدامسی که جویده تفش می‌کند و بیرون می‌اندازدش!..

چرا این‌ها زن را چون متاعی بی‌ارزش در بازارها می‌فروشند؟! آیا زن موجودی زنده با احساسات و عواطف بشری و کرامت انسانی نیست؟!..

اگر واقعا زن از جنس بشر است؛ پس باید او را آن چنان که خالق و پروردگارش با عزت و شرف و کرامت آفریده، بها دهیم و قدر و منزلتش را بشناسیم...

او را آتش زنید، و بداد خدایانتان برسید!

به من گفت: از کدام مرجع تقلید می‌کنی؟

لبخندی زده به او گفتم: من از آقا و سرور و محبوبم رسول خدا ﷺ تقلید می‌کنم.

مثل کسی که شوکه شده باشد لختی سکوت کرده سپس منمن کنان گفت: باید از یک مرجع زنده‌ای تقلید کنی، و إلا همه کارها و عبادت‌های ضایع می‌شوند!

گفتم: لطف کنید یک مرجع معصومی که اشتباه نمی‌کند را به من معرفی کنید تا فوراً دستم را در دستانش بگذارم و مهارم را به دستش بدهم. چرا در همه چیز از مرجعی تقلید کنم که او نیز انسانی است جائز الخطا. احیاناً فتوای درست می‌دهد و گاهی هم در فتوایش اشتباه می‌کند؟! تنها در صورتی من به فتوای مرجع قانع می‌شوم که دلیلی از قرآن کریم داشته باشد، اما اینکه بدون دلیل و مدرک فتوا دهد و من هم کورکورانه و چشم و گوش بسته به دنبالش راه بیفتم، این چیزی نیست مگر ایمان قلبی به پیامبری او، هر چند انسان در ظاهر چنین باوری نداشته باشد!

گفت: به نظر شما چه کسی بهتر و برتر است. اینکه از آل بیت پیروی کنی یا از دیگران؟

گفتم: دوست عزیز خودت را گول نزن؛ شما از مراجع تقلید می‌کنید نه از «اهل بیت»! شما را به خدا سوگند؛ به من بگو مذهب اهل بیت در آنچه می‌بینی کجاست؟ مذهب اهل بیت در این فتوای هوایی که هیچ دلیل و

مدرک و برهانی از قرآن و از پیامبر خدا ﷺ ندارند کجاست؟! آیا ائمه دین جدیدی غیر از دین محمد رسول الله ﷺ آورده‌اند، یا اینکه آن‌ها از هر آنچه پیامبر اکرم ﷺ آورده بود پیروی و فرمانبرداری می‌کردند؟!

تا حالا من هرگز کتابی از کتاب‌های فتوا که به آن‌ها «الرسائل العملية» می‌گویند: ندیده‌ام که مرجعی تمام فتواهایش، و نه حتی نیمی از آن‌ها را به دلیلی از قرآن و یا احادیث پیامبر خدا ﷺ رجوع داده باشد.

پس عزیزم؛ پیروی از پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام کجاست؟! به من بگو: این حرام است و آن حلال؛ چونکه خداوند متعال چنین فرموده، یا پیامبر خدا ﷺ در حدیثی چنین فرموده، و یا اهل بیت چنین فرموده‌اند.

سخن مستند به دلیل و برهان بزن قبول دارم. اما اینکه از طرف خودت بدون هیچ دلیلی بگویی این حلال است و آن حرام، و ادعا کنی که این مذهب اهل بیت است، هرگز برای من قابل قبول نخواهد بود.

مذهب من دلیل و برهان است... مذهب من قرآن کتاب رحمان است... مذهب من احادیث صحیح و درستی است که از پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت اطهار روایت شده است. و بنا به فرموده امام صادق علیه‌السلام هر کس سخنش مخالف قرآن کریم بود را می‌زنیم به دیوار...

من برای نام‌ها هیچ اهمیتی قائل نیستم... حق را به من بده بعد از آن نامم را هرچه دلت می‌خواهد بگذار، آنچه مهم است کار درست است نه نام براق. اگر نام و نشان‌های پر زرق و برق را بدون توجه به کار و عبادت درست ارزشی می‌بود، مسیحیان و کلیمیان نیز بر حق می‌بودند، مگر نه اینکه خود را به دو پیامبر اولوالعزم خداوند؛ حضرت عیسی و حضرت موسی نسبت می‌دهند، و نام آن‌ها را یدک می‌کشند؟!

من از پیروان اهل بیت^{علیهم السلام} ... و از دینی که محمد^{صلی الله علیه و آله} آورده است پیروی می‌کنم. ولی تو را به خدا بگو بینم آنچه امروز در حسینیه‌ها و سر قبرها و مزارها انجام می‌دهند از راه و رسم و سنت پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} و اهل بیت پاکش است یا از ساخته و پرداخته‌های مراجع و شیوخ و به اصطلاح (!) علماء؟!.

آقا واقعا شرم آور نیست؛ حتی یک کتاب فتوایی که بر اساس آیات قرآنی فتوا داده باشد نداریم، و وقتی در کتاب‌های فتوا می‌خوانیم انگار که فتواهای «جون بول سارتر»، یا «لنین»، و «استالین» و «مارکس» را می‌خوانیم نه فتوهای عالمی مسلمان را؟!.

عزیز... ما پیروان قرآنیم نه پیروان شیوخ و مراجع... ما ملت و امت قرآنیم نه امت مراجع و شیوخ...

اگر سخن شیخ مخالف قرآن و عقل بود آنر در دریا می‌اندازیم. اینکه کورکورانه و چشم بسته مهارم را به شیخ و مرجع بدهم و بگویم: چون مرجع فرموده کلاغ سفید است، و اینکه پرید بز است و الاغ شاخ دارد. پس فرق من با یهودیان و مسیحیان چیست. این روش برخورد آن‌ها با کشیشان و احبار و رهبان‌هایشان است.

امام صادق^{علیه السلام} می‌فرمایند: هر حدیثی با قرآن موافقت نداشته باشد بیهوده است. و فرموده‌اند: هر روایتی که با قرآن مخالف باشد را دروغی بیش نمی‌دانم^(۱).

باری با یکی از آن‌ها درباره استغاثه و کمک خواستن از ائمه حرف به میان آمد. چند آیه از کلام الله مجید را که از خواندن غیر خدا منع می‌کرد برایش آورده، بدو گفتم: قرآن این کار را به هیچ وجه جایز نمی‌داند!

۱- نگا: الکافی اثر الكلینی ۶۹/۱. وسائل الشیعة اثر الحر العاملی ۱۱۰/۲۷.

برویم پرخاش کرده با صدای بلند گفت: آقای محترم، چه می‌گویی؛ فلان مرجع و فلان شیخ فرموده‌اند جایز است و هیچ اشکالی هم ندارد. به آرامی به او گفتم: برادر عزیز من دارم به شما می‌گویم: خداوند می‌فرماید درست نیست، آنگاه شما می‌گویید: فلان مرجع گفته درست است..

و از همه عجیب‌تر اینکه این شیخ‌ها و مراجع کاملاً مطمئن هستند پیروانشان هرگز دنبال هیچ دلیل و برهانی نیستند و حرف‌هایشان را چشم و گوش بسته قبول می‌کنند، برای همین به خودشان اجازه می‌دهند هر چرندیاتی به ذهنشان رسید را به خورد مردم بدهند.

این یکی از این آخوندهای شیاد و دروغ‌گوست؛ آقای محمد تیجانی می‌گوید: عبدالله بن عمر حدیث پیامبر خدا ﷺ را که فرموده‌اند: «خلفا پس از من دوازده نفرند، و همه آن‌ها از قریشند». را شرح می‌دهد و می‌گوید: بر این امت دوازده خلیفه خواهد بود، آن‌ها عبارتند از: ابوبکر صدیق، و عمر فاروق، و عثمان ذی النورین، معاویه و پسرش؛ دو پادشاه سرزمین مقدس، سفاح، سلام منصور، و جابر و مهدی و امین، و امیر العصب همه از کعب بن لؤی هستند و همه نیکوکار و پارسایند و مثل آن‌ها نخواهد آمد!

آقای تیجانی پس از این دروغ شاخدارش که کسی از او مصدرش را نخواهد پرسید به پرورده مکتب رسول خدا ﷺ؛ ابن عمر چنین می‌تازد:

چشم‌هایش را حقد و جهل کور کرده، قلبش را حسادت و کینه پر کرده، او هیچ فضل و مکانتی برای امیر مؤمنان قائل نیست، معاویه جنایتکار و پسر زندیقش، و سفاح مجرم را بر او برتری داده است. وای ویلا... در این دنیا سخنی حیرت‌آورتر از این نیز می‌توانم بیابم.

سپس در ادامه می‌گوید: «ابن عمر با این دروغ و بهتان بهترین خدمت را به دولت اموی کرده، تاج خلافت بر سر معاویه و پسرش گذاشته، و به

خلافت سفاح و منصور و همه فاسقان و فاجران بنی امیه اعتراف کرده است»^(۱).

چنین روایتی جز در ذهن دروغ ساز آقای تیجانی و یا بیمارانی چون او یافت نمی‌شود، البته او نیاورده از کدام فتنه افروز مسیحی یا کمونیستی این روایت را به عاریه گرفته؟!.

البته تیجانی بدرستی می‌داند خواننده‌اش این زحمت را بخود نمی‌دهد تا از عقلش کار بگیرد، و از خود بپرسد: چطور عبدالله بن عمر تاج خلافت بر سر سفاح و منصور گذاشته در حالیکه سال‌ها پیش از آن‌ها وفات کرده است؟ البته شاید تیجانی ادعا می‌کند ابن عمر از قبرش بیرون پریده و به خلافت آن‌ها اعتراف کرده است؟! و یا اینکه دستور خلافت آن‌ها را قبل از اینکه در رحم مادرشان پیدا شوند داده است؟! راستی کسی نیست از تیجانی بپرسد؛ آیا ابن عمر غیب می‌دانست؟!.

خنده دارتر از همه این‌ها اینک: روزی با یکی از روشنفکران و از ما بهتران مقدس مآب در مورد خروارها دروغ و تضاد و تحریف و تدلیس که در کتاب‌های شیخ تیجانی است با دلیل و مدرک سخن می‌گفتم. دوستم چون آتشی که رویش بنزین ریخته باشی از جایش پرید و چون شتر خشمگین داد و هوار براه انداخت که: تو کی باشی که این طور در مورد شیخ تیجانی حرف بزنی؟! و هرچه از ذهن مبارکش فحش و ناسزا و بد و بیراه درمی‌آمد نثار جان این حقیر کرد.

وقتی کمی خسته شد، به آرامی به او گفتم: دوست عزیز، برای من شیخ تیجانی هیچ مهم نیست، من این بنده خدا را هرگز ندیده‌ام تا با او دشمنی داشته باشم، ولی کتاب‌هایش را خوانده‌ام و حقایقی تلخ را در لابلای

۱- نگا: الشیعة هم أهل السنة، اثر تیجانی ص/ ۱۵۳-۱۵۴.

حرف‌هایش کشف کرده‌ام، نویسنده برای من اصلا مهم نیست، من با افراد دشمنی ندارم، دشمنی من با افکار فتنه‌جو و دروغ و مکر و حيله و نیرنگ است.

من با دلیل و مدرک آنچه در کتاب‌هایش بود را خدمت شما عرض کردم. آیا شما نمی‌توانید به خودتان زحمت بدهید و کتاب‌هایش را ورقی بزنید، و به مصادر معتمد مراجعه کنید، تا خودتان حقیقت را دریابید؟ چنین کاری که شرط عقل و منطق است بهتر است یا اینکه خروارها دشنام و ناسزا و فحش و اتهام را روی سر من خورد کنی.

هر کس - حتی خود من - اگر فکر و اندیشه‌اش را جلوی مردم مطرح کرد، همه کسانی که حرفش را می‌شنوند حق دارند:

اولاً: با مراجعه به مصدر و منبع معلومات او از درست بودن و حقیقت آنچه گفته مطمئن شوند.

دوماً: رأی و باور خودش را چه در مدح و ثنا و یا انتقاد طرف مقابل ابراز دارد.. خیلی روشن دارم می‌گویم: انتقاد، نه دشنام و حرف‌های سبک و بدور از ادب...

از اینکه کنترلش را از دست داده بود عذر خواهی کرد. سپس گفتگویمان را ادامه دادیم، و من قصداً در بین سخنانم از کتاب «شیعه و تصحیح» اثر دکتر حجت‌الاسلام موسی موسوی نام بردم تا رد فعل دوستم را امتحان کنم.

فورا در بین حرف‌هایم پریده گفت: نویسنده این کتاب چنین و چنان است...

به آرامی دستش را گرفته گفتم: دوست عزیز، ببخشید شما غیر از دشنام و توهین و تهمت زدن به هر کس که با شما موافق نباشد چیز دیگری بلد نیستی؟ هر گاه کتابی با مزاج ما موافق نبود باید موضوع کتاب و

آنچه در آن است را رها کرده به نویسنده آن بتازیم، و هرچه فحش و ناسزا است نثارش کنیم و قصه‌ها و دروغ‌های آنچنانی بر علیه او ببافتم. وقتی من از شیخ تیجانی حرف زدم نه دشنامش دادم و نه تهمت‌ی به او زدم؛ تنها نوشته‌هایش را مورد نقد و بررسی قرار دادم، و از دروغ‌های شادخاری که در کتاب‌هایش خوانده بودم سخن گفتم: آیا شما کتاب «شیعه و تصحیح» را مطالعه کرده‌اید؟

گفت: و الله نه؛ ولی در موردش بسیار شنیده‌ام؟!.

گفتم: سبحان الله! همه این حرف‌ها را در مورد کتابی می‌گویید که ندیده‌اید، و آنچنان بیرحمانه به من در مورد کتاب‌هایی که خوانده بودم تازیدید؟!.

عزیزم، آیا خداوند به شما عقل ارزانی داشته تا طوطی وار هر آنچه می‌شنوی را بدون دلیل و برهان قبول کرده، تکرار کنی، یا اینکه خودت دنبال واقعیت‌ها و حقیقت بگردی؟

من چندها کتاب در مورد دکتر موسی موسوی خوانده‌ام که نویسندگان به جای بحث و بررسی و نقد نوشته‌های او به خودش تازیده‌اند که؛ جاسوس و خاین و خود فروخته و نوکر استعمار است. برای من شخص موسوی هیچ اهمیتی ندارد، موافق سیاسیش هم اصلاً برایم اهمیتی ندارد، من زیاد از سیاست خوشم نمی‌آید، آنچه برایم مهم است افکار و اندیشه‌ها و عقایدی است که مطرح ساخته است. اگر او به خاطر اینکه افکارش با شما همخوانی ندارد خاین و خودفروخته است، بسیاری از علما و مراجع شیعه در برخی و یا در بیشتر آنچه مطرح کرده با او موافقند. مثل مرجع سرشناس شیعیان لبنان محمد حسین فضل الله، و استاد حیدر علی قلمداران، و مرجع شناخته شده شیعه عراق علامه خالصی، و مرجع نامدار ایرانی؛ علامه سید

ابوالفضل برقعی، و شیخ عباس موسوی، و شیخ حسین راضی، و شیخ طالب سنجری، آیا همه آنها نیز خاین و جاسوس و خودفروخته‌اند؟!.

از چه کسی پیروی کنیم؟!

تندروهای افراطی می‌خواهند درست مثل کشیش‌ها و راهبان مسیحی که دین نصرانیت را به اسارت خود درآورده‌اند، اسلام را به بردگی بگیرند، آن‌ها می‌خواهند با غل و زنجیر عقل‌ها را از اندیشیدن باز دارند، همان طور که راهبان ادعا کردند که تنها انجیل را آن‌ها می‌فهمند، اینان نیز خود را پدر اسلام و مالکان آن قرار می‌دهند.

افراطگرایان تندرو ادعا می‌کنند، قرآن معنای باطل و پوشیده‌ای دارد که عموم مردم از آن سر در نمی‌آورند، و احادیث و فرموده‌های صحیح پیامبر اکرم ﷺ در هیچ کتابی یافت نمی‌شوند!

مردم بیچاره را در یک کوره راه پیچیده‌ای قرار داده‌اند؛ کتاب‌ها پر است از احادیث ضعیف و نادرست، و قرآن هم برای کسی جز آخوندها قابل فهم نیست! پس این دین معماگونه را چگونه می‌توان یافت و فرامین آن را کشف کرد؟!.

و قبلا اشاره کردیم که مراجع بدون کوچکترین دلیل و مدرکی از خدا و پیامبر خرمین خرمین فتوا به خورد مردم می‌دهند. بسیاری از کتاب‌های فتوا را مورد بررسی قرار داده‌ام؛ چون کتاب‌های: منهاج الصالحین، و المسائل المنتخبة، و أجوبة المسائل، و أجوبة الإستفتاءات، والفتاوی المیسرة، و غیره.... در هیچ یک از آن‌ها دلیل و برهان و مدرکی از قرآن و یا فرموده‌های پیامبر اکرم ﷺ و حتی از روایت‌های ساختگی که به اهل بیت نسبت داده‌اند، اثری نیست! پس این مذهب اهل بیتهی که ادعا می‌کنند کجاست؟! آیا به هر آنچه آخوندی مغرض و بیسواد نشخوار می‌کند باید گفت: مذهب اهل بیت ﷺ؟!.

غالباً در مقدمه نویسندگان کتاب یا مترجم یک یا دو آیه را برای زیبای یا کسب برکت ذکر می‌کند، اما در داخل کتاب و فتوایی که می‌بایست بر پایه قرآن و فرموده‌های رسول خدا ﷺ باشند هیچ اثری از مدرک و دلیل نمی‌یابی. به طوری که اگر صفحه مقدمه را از کتاب پاره کنی کسی نمی‌تواند تشخیص دهد که کتاب عبارت است از فتوای آخوندی مسلمان یا راهب و کشیشی مسیحی...

و با کمال تأسف می‌بینیم مردم ساده‌لوح چشم و گوش بسته مهارشان را دست اینگونه افراد سپرده‌اند، و بدون کوچکترین توقعی و بدون درخواست کوچکترین دلیل و مدرکی از آن‌ها تقلید می‌کنند!!

آیا مذهب اهل بیت ادعاهای پوچ و تو خالی و ساختگی اینگونه افراد است که هر سال دینی جدید با مرام‌ها و عادات و رسوم و عباداتی نوین و ساختگی را عرضه می‌کنند^(۱)، یا مذهب اهل بیت آن چیزی است که قرآن و پیامبر خدا ﷺ و خود اهل بیت علیهم‌السلام بدان امر کرده، بر اساس آن زندگی کرده‌اند؟!.

۱- مثلاً در سال ۱۳۷۱ بود که عده‌ای از کارشناسان و محققان جمهوری اسلامی مستقر در مجلس شورای اسلامی که جزو نمایندگان هم بودند پس از ۱۴۰۰ سال تحقیق و بررسی ناگهان به راز مهمی پی‌بردند و آن اینکه حضرت فاطمه دختر رسول خدا ﷺ فوت ننموده بلکه شهید شده است! اینجا بود که آن نمایندگان مجلس (که خداوند از آنان نگذرد) اعلام کردند از این پس در تقویم‌ها به جای وفات بنویسند شهادت! و این روز را تعطیل اعلام نمودند. یکی دو سال در روز شهادت دروغین اشک ریختیم که آخوندها اختراع جدیدی تقدیم کردند! و آن «دهه فاطمه» بود. یعنی ده روز تمام ما سیاه می‌پوشیم و سنگ فاطمه به سینه می‌زنیم، و قاتلان خیالی او را لعن و نفرین می‌کنیم... (مترجم)

حالا اگر یک مسیحی یا هر فرد غیر مسلمان دیگری بخواهد از اسلام سر در آورد چه می‌توانیم به او بگوییم؟!

آیا می‌توانیم به او بگوییم: مصدر و اساس قانونگذاری در اسلام؛ کتابی است معما گونه و غیر قابل فهم که نیاز به شرح و تفسیرهای گوناگون دارد، و شما برای فهمیدن آن نیاز به افرادی دارید که با کلیدهای جادویی خود طلسم‌های آن را برایت باز کنند؟!

آیا کسی که از کهنوت و کوته‌فکری و تقدس‌مآبی راهبان و کشیشان فرار کرده، قبول خواهد کرد زیر بار کهنوت و تقدس‌مآبی و کوته‌آستینی مراجع برود و از باران فرار کرده زیر ناودان بایستد؟!

آیا می‌تواند بپذیرد پیامبر اسلام بزرگترین انسان در تاریخ بشریت است، ولی نتوانست در اطرافیان خود کوچکترین تأثیری بگذارد؟!

یا اینکه بهتر است از دین و آیین خود خجالت و شرم‌منده شده، و سرمان را در گردنمان فرو برده، حدیث دروغینی که به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده را به گردنمان آویزان کنیم: «ای سلیمان شما بر دینی هستید که هر کسی آن را پنهان کند خداوند او را عزت و شرف می‌دهد، و هر کس آن را پخش کند خداوند ذلیل و خوارش می‌کند»^(۱).

در جامعه‌های ما زالوهای مفت خور دیگری نیز یافت می‌شوند که حقیقت به کلی از آن‌ها بریده است. عقل‌هایشان را دو دستی زنده بگور کرده‌اند. آخوندهای مغرض و دین فروش حدیثی ساختگی و دروغین را به خورد آن‌ها داده‌اند. حدیثی که به امام صادق علیه السلام بهتان می‌زند که ایشان فرموده‌اند: «به تقیه - دو رویی - بچسپید، کسی که تقیه و دو رویی را با اشخاصی که به آن‌ها اطمینان دارد و از آن‌ها ترسی ندارد، شعار و لباس

۱- نگا: کافی اثر کلینی ۲/۲۲۲، وسائل الشیعة از الحر العاملی ۱۶/۲۳۵.

خود قرار نمی‌دهد تا به صورت یک عادت و مرام در طبیعت او شود، و از گزند دیگران در امان باشد از ما نیست»^(۱).

آخوندهای مذهب فروش با انواع دروغ و مکر و حيله عقل‌های عامه مردم را مسخ کرده‌اند، و طوری برای آنها نمایان ساخته‌اند که همه کارهای غیر منطقی و مخالف با عقل و فطرت و سرشت انسانی را به گونه‌ای بسیار پوچ و بی‌اساس برای خود توجیه کنند، و گمان برند که این همان دین ناب محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت اطهار آن مقام نبوت است.

۱- نگا: وسائل الشیعة از الحر العاملی ۲۱۲/۱۶، بحار الأنوار از مجلسی ۳۹۵/۷۲.

چرا آخوندهای ما دروغ می‌گویند؟!

در مناظره‌ای علمی در یکی از اتاق‌های اینترنتی یکی از آن‌ها به من گفت: برخی از دانشمندان روسی قطعه‌ای از کشتی نوح را یافته‌اند که روی آن نوشته بود: یا حسین... یا علی... یا زهراء^(۱). و این بدین معناست که پیامبر خدا نوح علیه السلام به ایمه متوسل می‌شد. و این تکه چوب در موزه آثار قدیم در مسکو نگهداری می‌شود!.

یکی از مشارکین گفت: ببخشید چیزی از این توسل نمایی‌ها روی کشتی تیتانگ نیافته‌اند؟!

دوست دو آتشه ما داغ کرده، داد زد: آیا مرا مسخره می‌کنید؟! این موضوع خیلی جدی و حساس است و من بر روی همه سایت‌های اینترنتی آن را پخش خواهم کرد، ما باید به این اکتشافات افتخار کنیم!.

دوست ما که خیلی آدم منطقی و اهل مطالعه و بحث و بررسی است به آرامی گفت: برادر عزیز من به وزارت جهانگردی و مدیریت کل موزه‌های کشور شوروی تماس گرفته در مورد این قطعه و این موزه از آن‌ها پرسیدم. آن‌ها جواب دادند که: در تمام کشور شوروی موزه‌ای با این نام وجود ندارد. و ما از چنین قطعه‌ای هیچ اطلاعی نداریم، و قبل از این چنین چیزی را نشنیده‌ایم!.

۱- نکا: این قصه در کتاب «فاطمه الزهراء من قبل المیلاد إلى بعد الإستشهاد» - فاطمه زهراء از پیش از ولادت تا پس از شهادت - نوشته عبدالله بن عبدالعزیز الهاشمی، ص/۱۴۲ آمده است.

و هر کس می‌خواهد از حقیقت ماجرا بیشتر تحقیق کند می‌تواند به سایت وزارت جهانگردی یا سایت مدیریت آثار روسیه در اینترنت مراجعه کند، و یا به آن‌ها ایمیل بفرستد!

بعد از آن خبری از آن دوست کشتی ران ما نشد، و چون دید حرف‌های افسانه‌اش خریدار ندارد فرار را برقرار ترجیح داد!

اما آیا برآستی آن جوان بیچاره وقتی از کشتی نوح اطلاعات بسیار دقیقی را ارائه می‌کرد دروغ می‌گفت؟!.

بله؛ در اینکه خبر کاملاً دروغ بود هیچ شک و شبهه‌ای نیست، ولی آن بنده خدا نمی‌خواست دروغ بگوید؛ او با اطمینان کامل چشم و گوش بسته هر آنچه آخوندها و مراجع می‌گویند را بدون هیچ برو برگردی آویزه گوش خود کرده، با دل و جان قبول می‌کند و هرگز به خود اجازه نمی‌دهد در صحت آن‌ها کوچکترین تردیدی به دل راه دهد.

ولی تا کی ما با این سادگی، هر آنچه گفته می‌شود را بدون بحث و بررسی و بدون کوچکترین تفکیری قبول می‌کنیم؟! تا کی از ملت گول خوارگان خواهیم بود، ملتی که زیر پوستش خرافات و دروغ خود را دفن کرده‌اند، و جرأت دیدن آفتاب حقیقت را ندارد؟!.

بین زندگی و زندگی... از آسمان تا زمین!

حضرت امام علی علیه السلام روزی در تلاش برای یافتن کار به اطراف مدینه رفت تا شاید بتواند مقداری پول به دست آورد، و شکم گرسنه خود را سیر کند. زنی را دید که می‌خواهد برای خودش خانه‌ای بسازد. با آن زن اتفاق نمود تا از چاهی که در آن اطراف بود در مقابل یک دانه خرما برایش یک دلو آب بیاورد. آن حضرت در زیر آفتاب سوزان آن بیابان خشک سینه پاکش را به لبه تیز چاه تکیه می‌داد و طناب خشنی که چون خوار دست‌هایش را پاره می‌کرد را بالا می‌کشید..

آن امام با آن وضع بسیار سخت شانزده دلو آب برای آن خانم بالا کشید. و در مقابل ۱۶ دانه خرما گرفت، و رفت تا آن‌ها را با عزیزترین دوستش حضرت محمد صلی الله علیه و آله بخورد^(۱).

امام در زیر اشعه‌های داغ خورشید عرق می‌ریزد، و دست‌هایش پاره شده، پینه می‌زند، تا تنها شانزده دانه خرما به دست آورد!

آری! این است امام علی زحمتکش... امامی که تنها در بلندای عزت نفس و کرامت می‌توانی او را ببینی.. آن آزاده‌ای که احسان و منت هیچ کسی را نمی‌تواند قبول کند. انسانی که تنها از دسترنج و عرق پیشانی‌اش می‌خورد، امامی که از جایگاه دینی و مقام اجتماعی خود سوء استفاده نمی‌کند، امامی که از تقدس مآبی و مفت‌خوری نفرت دارد.

او همان امامی است که همیشه می‌گفت: «آخرت به سوی ما در راه است. و دنیا در حال گذر، و هر یک از آن‌ها را بچه‌هایی است، از فرزندان

آخرت باشید و از بچه‌های دنیا نشوید. امروز روز کار است و فعالیت نه میدان حساب و کتاب، و فردا روز حساب و کتاب است نه کار و تلاش»^(۱).

الله اکبر!...

ای امام بزرگوار!...

تنها برای شانزده دانه خرما؟!..

کجایی ای امام از آنهایی که به نام اهل بیت جیب‌های ملت را خالی می‌کنند؟!..

کجایی تا ببینی آن مفت‌خورانی را که به نام اهل بیت شکم‌ها می‌پروراند؟!..

کجایی ای امام پارسایی، از آن آخوندهایی که فقر ملت‌ها را دوشیده ملیونر شده‌اند؟!..

ای خدای من!..

تنها برای شانزده خرما؟!..

چه زیبا گفته است شاعر خوش سخن در وصف شما:

حق شما یید و دیگر مردمان باطلند... شما قرآن قرآنید... شما چهره‌ی تابان حقیقتید... شما نهایت غم‌هایید... و در اینجا تنها بازیگراند... در اینجا آخوندهای دروغگو و مراجع شکم پرستند... آخوندهایی که در پی شهوت مستند... خود را پشت نام‌های شما پنهان می‌کنند... مگسانند که بر شیرینی شما چشم دوخته‌اند... دروغ‌هایند با شعار حقیقت شما...

چند سال پیش با یکی از خویشانم رفته بودم خانه آخوند «عبدالحمید البیابی» در منطقه محدود در جزیره تاروت. خانه‌اش بسیار شلوغ بود.

۱- نگا: الأملی از مفید ص/۲۰۸، و بحار الأنوار از مجلسی ۴۲۳/۷۴.

مهمانخانه اتاقی مستطیلی شکل بود که در آن فرش قهوه‌ای روشن با پشته‌های قرمز رنگ چیده بودند. وسایل خاصی در اتاق نبود، تنها یک میز با مقداری گل روی آن در وسط اتاق قرار داشت. روی میز چند کتاب و مقداری ورق درهم برهم ریخته بودند. بعدها فهمیدم که در این برگه‌ها مردم بیچاره دارایی خود را نوشته‌اند تا آخوند «خمس» آن‌ها را برایشان تعیین کند.

در کنار آخوند مردی فقیر نشسته بود که برای گرفتن کمک از ایشان آمده بود. هربار شیخ پس از اندکی درنگ به طرف او روی می‌کرد و می‌گفت: چند بار به تو کمک کرده‌ام؟ سپس با کسی دیگر مشغول حرف زدن می‌شد، باز برمی‌گشت به آن فقیر بیچاره می‌گفت: اینبار هم به شما کمک می‌کنم ولی تا کی باید دستت را جلوی من دراز کنی؟

با وجود اینکه این برخورد زشت شیخ متوجه من نبود، ولی من بسیار شرمنده شده احساس خجالت می‌کردم، و با خودم می‌گفتم: این مرد بیچاره که چنین مورد اهانت و سرزنش قرار گرفته در خودش چه احساسی دارد؟! خویشم برای تعیین مقدار خمسی که باید از ثروتش پرداخت کند نزد شیخ رفته بود!! او آدم بیچاره‌ای است و هنوز دانشجو است. و پدرش با بدبختی می‌تواند خرج بخور نمیر خانواده‌اش را تأمین کند، اگر شهریه دانشگاه کمی تأخیر کند بر خودش هم صدقه روا خواهد شد. من که او را می‌شناختم و از ریز و درشت زندگیش خبر داشتم خواستم بفهمم این بی‌نوا مسکین از چه چیزهایی می‌خواهد خمس بدهد؟!.

برگه‌ای که دارایی ناچیزش را روی آن نوشته بود از دستش کشیدم تا ببینم چند ملیارد دلار دارد (!) دیدم روی برگه لیستی از لباس‌های کهنه و کفش و سایر حاجت‌های ضروری زندگی روزمره‌اش را نوشته.

با دیدن لیست داراییش خنده‌ام گرفته بود، با خود می‌گفتم: شیخ حتما دلش به حال این دانشجوی بینوا خواهد سوخت و او را از پرداخت خمس این آتاشغال‌های زندگیش منع خواهد کرد، و چند ریالی صدقه هم به او می‌دهد!..

البته چرا نه، این دانشجوی بیچاره چه دارد که خمس بدهد؟! وقتی آقای سید آخوند محترم برگه را از دست دوستم «علاء الدین» گرفت و شروع کرد به حساب و کتاب دارایی او دهانم از حیرت واماندا. و جالبتر این بود که دوستم از شیخ در مورد ایجار اتاقی که با دوستانش در نزدیکی دانشگاه کرایه کرده پرسید، شیخ با سردی تمام گفت: کرایه را بر تعداد دوستانت در اتاق تقسیم کن، سپس خمس آن را از حصه خودت حساب کن!!

آرام به تعداد برگه‌هایی که روی میز گذاشته شده بود نگاهی انداختم، و از خودم پرسیدم؛ تا حالا چقدر پول به جیب این شیخ مفت خور ریخته‌اند، و چه مقدار پول دیگر به او خواهند داد... سپس آرام به کسانی که دور و بر شیخ نشسته بودند خیره شدم؛ مردمی بسیار بینوا و بیچاره که فقر و ناداری و سادگی در چهره‌هایشان موج می‌زد... ملتی گول خورده که به سادگی به دام شیادی افتاده‌اند..

نمی‌دانم؛ آیا باید این بیچاره‌های مسکین ساده‌لوح را ملامت کنم، یا به حالشان اشک زاری بریزم، واقعا نیاز به دلسوزی دارند، با آن حالت‌های بسیار زارشان لقمه نان را از دهان فرزندان گرسنه خود بیرون می‌کشند و با اعتقاد به اینکه با دادن آن به این آخوند به خدایشان نزدیک می‌شوند خود و فرزندان‌شان سرگرسنه به بالین می‌گذارند؟!.

این آخوندهای مفت‌خور خوب فهمیده‌اند چطور محبت مردم به پیامبر و خانواده‌اش را بدوشند، و چگونه جیب‌های مردم خوش‌باور را خالی کنند؛

ولی این ملت بینوا کی از خواب غفلت بیدار خواهند شد؟ کی از تقدس مآبی و عبادت اشخاص دست می‌کشند و به سوی پروردگارشان رجوع می‌کنند؟ تا کی خود را فدای کسانی می‌کنند که به نام گریه و ماتم بر امام حسین علیه السلام میلیونر شده‌اند؟ تا کی خود را فدای آدم‌های مفت‌خوری می‌کنند که با سوء استفاده از تشنگی حسین در کربلا خون مردم بینوا را می‌مکنند؟!.

تا کی خود را در دکان کسانی که با نام‌های حجت‌الاسلام و آیت‌الله و مرجع و سید و علامه جیب ملت را می‌برند، قربانی می‌کنند! این‌ها مذهب را ساخته‌اند تا از راه آن به نان و نوایی برسند، این مذهب در حقیقت بازار کسب و کاسبی آن‌هاست.

عجب حکایتی دارد این دنیای پرماجرای ما؛ چپ و راست شهوترانهایی که مست صیغه‌اند در مورد پاکدامنی و عفت زن‌ها سخن می‌گویند! جیب بران مفت‌خور از «خمس» می‌گویند، و هرگز برای یکبار هم که شده نمی‌گویند خمس کی حلال شده، و این حکم را از کجا آورده‌اند؟!.

چه زیبا وصف کرده آن‌ها را اقبال لاهوری؛ فیلسوف مشرق زمین:

زمن بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تأویلشان در حیرت انداخت خدا و جبریل و مصطفی را

عبادت یعنی همین و بس!

یکی از ثروتمندان منطقه می‌خواست به حج برود. باید قبل از رفتن به حج «خمس» سرمایه‌اش را بدهد، و إلا حجش درست نخواهد بود. وقتی «خمس» سرمایه‌اش را حساب کرد، دید یک میلیون ریال سعودی می‌شود. برای سرباز زدن از پرداخت خمس سفر حجش را برای سال آینده به تأخیر انداخت. سال بعد نیز برای شانه خالی کردن از پرداخت این مبلغ بزرگ سفرش را بهم زد. چند سال بعد وقتی مشرف به سفر حج شد از او پرسیده بودند چقدر «خمس» پرداخت کرده است. در پاسخ گفته بود: نزد شیخ فلانی رفتم، ایشان گفتند: صد هزار ریال سعودی پول خمس را به من بده، و برو حجت درست است!!

آیا این داد و ستدی است در بازار عبادت یا مکر و حيله و نیرنگ و راهی برای چپاول دسترنج مردم بیچاره و عرق پیشانی آنها؟! به خدا سوگند اگر این اموال خمس بر مستمندان و بینوایان تقسیم می‌شد، یک فقیری در کشور نمی‌ماند. و اگر با این سرمایه هنگفت پروژه‌هایی سازنده و عمرانی در جامعه برپا می‌شد، نه تنها کشور پیشرفت می‌کرد، بلکه مشکل بیکاری جوانان نیز حل می‌شد. ولی متأسفانه این آخوندهای مفت‌خور تنها به مصالح شخصی خود می‌اندیشند و افراد در نظر آن‌ها خاک و خسی بیش نیستند. و جامعه و آینده آن نیز هیچ اهمیتی برایشان ندارد.

با خانمی از خویشانم که کارگاه شخصی خودش را اداره می‌کند، در مورد خمس سخن به میان آمد. ایشان شکایت داشتند که پدرش او را مجبور می‌کند خمس سرمایه‌اش را به آخوند محله تحویل دهد. او می‌گفت: چرا

«خمس» را به آخوند پولدار بدهم در حالیکه بسیاری از خویشان و همسایه‌هایم زیر خط فقر زندگی می‌کنند، چرا خودم مستقیماً به افراد نیازمند و مستمند نرسانم؟!.

گویا فرهنگ واسطه‌گری در رگ و پوست ما رخنه کرده، در همه چیز باید واسطه‌ای پیدا کنیم، حتی اگر آدم خیری بخواهد مبلغی مال به بینوایی کمک کند! البته شاید این آخوندهای مفت خور می‌خواهند ثروت‌های بادآوری که حق فقیران و مستمندان است را برای آن‌ها در آخرت سرمایه گذاری کنند؟! و در آن روزی که همه محتاج لطف و احسان خدایند این آخوند می‌خواهد مردم بینوا به او هجوم آورده، حسناش را از او گرفته بار سنگین گناهان خود را روی دوشش بیندازند!!.

پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۱﴾ وَإِن تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۳۲﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۳﴾ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيْعَدِ وَلَكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَن هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيُحْيِي مَن حَىٰ عَن بَيْنَتِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾﴾

[الأنفال: ۳۹-۴۲].

«و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه [و خونریزی و ناامنی] بر جا نماند، و دین [در سراسر گیتی] ویژه خدا شود؛ پس اگر از فتنه بازایستند [با

آنان نجنگید] زیرا خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست. (۳۹) و اگر روی گردانند [باک نداشته باشید] بدانید که خدا سرپرست و یار شماست؛ نیکو سرپرست و نیکو یآوری است. (۴۰) و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا ﷺ و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده‌اش روز جدا کننده حق از باطل، روز رویارویی دو گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خدا بر هرکاری تواناست. (۴۱) و [یاد کنید] هنگامی را که شما [در جنگ بدر] بر دامنه‌ای نزدیک تر به سطح زمین بودید [که برای جنگ جایی نامناسب بود] و دشمن در دامنه‌ای بالاتر [و مناسب برای جنگ] قرار داشت، و کاروان [تجاری قریش] در مکانی پایین‌تر از شما بود [که توانست دور از دید شما بگریزد]؛ و اگر [برای رویارویی] با دشمن [زمانی معین و جایی مشخص] وعده می‌گذاشتید، نسبت به وعده‌گاه اختلاف می‌کردید [ظاهر امر نشان می‌داد که شکست حتمی با شما و پیروزی قطعی با دشمن است، ولی این پیروزی به صورتی غیر عادی نصیب شما شد] تا خدا پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود تحقق دهد، تا هر که هلاک می‌شود از روی دلیلی روشن هلاک شود، و هر که زندگی می‌کند از روی برهانی آشکار زندگی کند؛ و یقیناً خدا شنوا و داناست. (۴۲)».

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید؛ آیاتی که قبل و بعد از آیه خمس است همه از جنگ با کافران و غنایم جنگی سخن می‌گویند، آیات به صراحت بیان می‌دارد که سخن از حق خمس - یا یک پنجم - در غنایم جنگی است، که از کافران به دست می‌آید، نه از دست رنج مردم! حالا این فتوای «خمس» برای خالی کردن جیب ملت بی‌چاره ما از کجا سر در

آورده؟! این باجی که آخوندهای مفت خور از مردم سرکیسه می‌کنند هیچ اساس و مدرکی در دین ندارد!!..

قرآن کریم را مطابق آنچه هوی و هوس‌شان به آن‌ها املا می‌کند برای مردم ساده‌لوح تفسیر و تأویل می‌کنند. برای آیات شاخ و برگ‌هایی که مطابق میلشان باشد، و مصالحشان را تأمین کند درست می‌کنند. هر چند احکام و قوانین من درآوردیشان با قرآن و روح دین در تضاد باشد! این آخوندها قرآن را طلسم جادویی خود قرار داده، آیاتی که می‌توانند از آن‌ها سوء استفاده کنند را بگونه‌ای که خواسته‌هایشان را برآورد، تأویل کرده به خورد مردم می‌دهند، و آیاتی که مطابق میلشان نیست را نادیده می‌گیرند.

خیلی جالب است اگر توجه کنی؛ حتی در خمس غنایم جنگی هیچ نامی و اشاره‌ای به شیخ و مرجع و آخوند نشده است، حالا اگر بنا به فرض محال کسی بگوید «خمس» باجی است که بر سرمایه شیعیان واجب شده، باید پرداخت کنند، چرا آن را باید به شیوخ و مراجع بدهند؟! چرا خودشان مستقیماً به نیازمندان نرسانند؟

یکی از دوستانم رفته بود خانه شیخ علی آل محسن در «سیهات» و از ایشان پرسیده بود؛ بر اساس چه دلیل و مدرکی دادن «خمس» به شیخ‌ها و مراجع واجب است؟!.

شیخ علی با ترش رویی به او گفته: قانون این است و نیازی هم به دلیل و مدرک ندارد!!.

البته شاید این شیخ‌ها و آخوندهای محترم بدینصورت از جامعه مسلمانان جزیه می‌گیرند؟!.

باید عرض شود؛ «جزیه» تنها از کافران گرفته می‌شود، نه از مسلمانان. و البته جزیه به مراتب از «خمس» کمتر است!.

آیا این از عدل و انصاف است که از کافران مبلغی بسیار ناچیز گرفته شود، و از مسلمانان بیچاره یک پنجم (۲۰ درصد) از سرمایه‌شان؟! حالا اگر باز با فرض محال بگوییم: این جزیه است! باید بدانیم که دولت اسلامی از کافران در مقابل حمایت و پاسداری از آن‌ها مبلغی به عنوان «جزیه» از آن‌ها می‌گیرد، و اگر مسلمانان توان حمایت و ایجاد امنیت و آرامش برای آن‌ها را نداشته باشند، پرداخت جزیه بر کافران واجب نخواهد بود.

حالا بر این اساس چه امنیت و آسایشی را آخوندها و مراجع برای ما برقرار می‌کنند که باجش را از ما می‌گیرند؟! و برای سرکوبی فساد و فحشایی که زمین و زمان را بهم ریخته این آقایان چه کار کرده‌اند؟! چرا به داد مردم نمی‌رسند و آن‌ها را از چنگ راهزنان نجات نمی‌دهند؟ چرا جلوی سرفتهای مسلحانه و وحشتناکی که منتشر شده را نمی‌گیرند؟! چرا جلوی گروهک‌های مسلحانه‌ای که سوار بر موتورهایشان مردم را بوحشت انداخته‌اند را نمی‌گیرند؟!.

آیا جنایت‌های قتل و غارت در جامعه ما بشکل وحشتناکی افزایش پیدا نکرده؟!.

کجایند این آقایان، از خرید و فروش مواد مخدر که در جامعه ما چون علف هرزه سبز شده، و اخیرا به نوجوانان مدارس راهنمایی و دبیرستان نیز سرایت کرده است؟! برای جلوگیری از این همه فساد و فحشا و غارتگری چه کار کرده‌اند؟!.

بیشترین فعالیت‌های خیری و پروژه‌های سازنده جامعه را افرادی از عامه مردم در مناطق شیعه نشین عربستان اداره می‌کنند. اما آخوندهای ما تنها کارشان حمایت از عادات و رسوم و قوانین ساختگی خودشان است که چهره دین را به کلی دگرگون کرده است. آن‌ها در حقیقت می‌خواهند

خودشان و موارد اقتصادی خودشان را حفظ کنند تا به حساب‌های مالی هنگفتشان هیچ ضرری نرسد. برای آن‌ها ثروت‌های بادآورده‌ی «خمس» مهم است نه اخلاق جامعه و نه ایمان و فرهنگ آن که زیر فشار فرهنگ‌های اشغال‌گران و طوفان سرسخت بی‌دینی و فساد اخلاقی در حال خفه شدن است. جامعه بدرک!..

مهم این است که آقایان به خواسته‌ها و شهوت‌هایشان برسند، و همچنان رودخانه خمس در دریای بیکران آز و طمع آن‌ها بریزد.

مفکر و اندیشمند معاصر جهان تشیع آقای دکتر علی شریعتی در باره این افراد چنین می‌گوید: «بله، حتما نایب امام وجود دارد، اما نه بخاطر جهاد و مبارزه، بلکه بخاطر بالا کشیدن مال و جمع کردن باجهای شرعی، و گرفتن حق امام غائب. اما امر به معروف و نهی از منکر که این‌ها دو واجب از کار افتاده‌اند. مگر در زمینه فعالیت‌های فردی، و رفتارهای شخصی، و نصیحت‌های برادرانه درباره فایده کارهای نیک و ضرر کارهای بد»^(۱).

جشن گریه و زاری!

پس از آنکه آخوند در فضیلت روضه‌خوانی و گریه و عزا و سینه‌زنی و قمه‌زنی حرف‌ها زد، و روایت‌ها ردیف کرد، به مردم گفت: حالا برنامه عزاداری را شروع کنید که اجر و پاداشتان با خداست! روضه‌خوان شروع کرد به خواندن، و برنامه عزاداری شروع شد. همه مردم به صحن وسط حسینیه آمدند، و تنها دو نفر در گوشه‌ای ایستاده تماشا می‌کردند؛ یکی من بودم که خجالت می‌کشیدم در بین آن همه مردم به سر و صورتم بزنم، کرامت و حیاء و شرفم به من اجازه نمی‌داد، بدون سبب خودم را کتک بزنم و سینه‌ام را آزوده کنم، یا سرم را زخمی کنم، یا کمرم را با زنجیر خورد کنم!

نفر دوم خود آخوند بود! با حیرت بدو می‌نگریستم و در ذهنم این سؤال مطرح بود که؛ چرا شما جناب آخوند نمی‌خواهید از آن اجر و پاداشی که به مردم می‌گفتید بهره‌مند شوید؟! آیا شما چون من خجالت می‌کشید، و کرامت و شرفت به تو اجازه نمی‌دهد دست به کارهای احمقانه بزنی؟! ولی مگر خود شما نبودید که از فضل و مکانت عزاداری و به سر و صورت کوبیدن خود می‌گفتی؟!!

آقای آخوند آرام در گوشه‌ای ایستاده، و به پیرمردی گوژپشت که زمانه همه شادابی و قدرت و توانش را ربوده بود، و در وسط حسینیه دیوانه‌وار به سر و صورتش می‌کوبید و گریه و زاری به راه انداخته، خیره شده بود!

حزن و اندوه گلویم را به سختی می‌فشرد!! با خود می‌گفتم: خدایا! این چه بلایی است که ما بر سر خود آورده‌ایم، پیرمردی که یک پایش بر لبه قبر دیگری ته قبر است، چنین به خودش می‌زند، و گمان می‌برد عبادتی

بسیار با ارزش انجام می‌دهد و با این حرکات احمقانه خودش را به تو نزدیک می‌کند؟! خدایا گناه این بیچاره‌ها به گردن کیست؟!.

از سال‌هاست که در چنین جلساتی شرکت نمی‌کنم، اما این بار حس کنجکاویم مرا وادار کرد تا بار دگر بیایم و ببینم چه چیزهای جدیدی به این مراسم در حال رشد اضافه شده است؛ وای کاش هرگز نمی‌آمدم، و چشمانم نظاره‌گر این همه ذلت و خواری عقل بشر نمی‌شد!

آیا پیامبر خدا ﷺ خودش را اینچنین می‌زد؟! آیا چنین حرکات نابسامانی را از امتش می‌پذیرد؟! آیا هرگز کسی از امامان چنین حرکات ناشایستی را انجام داده است؟!.

مگر این امام حسین علیه السلام شهید و سرور کربلا نبود که به خواهرش زینب می‌گفت: «خواهر عزیزم، من سوگند خورده‌ام و قسمم را عملی می‌کنم!... پس در عزای من لباست را پاره مکن، و بر صورتت چنگ مزن، و گریه و زاری براه نینداز»^(۱).

البته پیش از این سرور و سید و آقای همه ما، پدر بزرگ امام حسین؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخترشان حضرت فاطمه زهراء فرمودند: «اگر من وفات کردم، به سر و صورتت نزن، موهایت را نکش، گریه و زاری و واویلا براه نینداز، و عزا داری بپا مکن»^(۲).

آخوندهای ما بر این رسم و رسوم اصرار دارند؛ چرا که جایگاه و مکانت اجتماعی آن‌ها را حفظ می‌کند، و به آن‌ها نوعی قداست و شرف می‌دهد. تمام عمرشان از کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین و از معجزات و کرامات و قدرت‌های خارق العاده‌ای که داشت حرف می‌زنند، و یک کلاغ

۱- نگا: الإرشاد از المفید ۹۴/۲، بحار الأنوار از المجلسی ۳/۴۵.

۲- نگا: کافی اثر کلینی ۵۲۷/۵، وسائل الشیعة از الحر العاملی ۳/۲۷۲.

چهل کلاغ می‌کنند، افسانه‌ها و قصه‌های خیالی می‌سازند، ولی نشده یک روز در مورد زندگی آن حضرت سخن بگویند.. حرفی از زهد و پارسایی و عبادتش برای پروردگار یکتا نمی‌زنند، تنها حرف از توسل و شفاعت طلبی از او، و واسطه قرار دادن او با خداست!

هرگز از جهاد و شهامت و مردانگی امام حسین و جانفشانش در بثمر رساندن درخت اسلام حرفی به میان نمی‌آورند، از مشارکتش در فتح آفریقا و جهادش از مصر تا مغرب هیچ سخنی نمی‌گویند.

هیچ سخنی از زندگی امام حسین نیست، هرچه هست از ولادتش است و از روز کشته شدنش، انگار امام حسین متولد شده، و سپس به قتل رسیده، و هیچ زندگی پر باری از جهاد و تلاش و ایمان و تقوا و پارسایی نداشته است. برای آن‌ها امام حسین زنده، هیچ ارزشی ندارد. آن‌ها تنها لحظه‌های مشتری ساز را مد نظر دارند.. آنچه برایشان حائز اهمیت است مرقد و گنبد امام است و پول و ثروتی که به جیب‌های آن‌ها می‌ریزد.. آن‌ها چون زالو به مصیبت‌ها و درد و رنج‌های امام چسبیده‌اند و از آن‌ها ارتزاق می‌کنند.. آنچه برایشان مهم است تنها این است که چگونه می‌توان مردم ساده‌لوح را گول زد و جیب‌هایشان را خالی کرد.. آنچه برایشان اهمیت دارد این است که مردم سیل آسا به سوی مرقد‌ها و امام زاده‌ها بیایند و پول‌هایشان را دو دستی بریزند در حساب آخوندها.. برایشان بسیار مهم است مردم در صف‌های طولانی به خیابان‌ها بریزند و به سر و صورت خود بزنند: البته نه بخاطر محبت و صمیمیتی که برای امام حسین دارند، بلکه به خاطر عشق و علاقه‌ای که برای آش نذری و پلو خوری دارند!

و برخی هم خجالت نمی‌کشند، و در پی کوره راهی هستند تا به این کارهای زشت جلوه شرعی و دینی بودن بدهند، و می‌گویند: پیامبر خدا

وقتی پسرشان ابراهیم وفات کرد، و وقتی عمویشان حمزه شهید شد گریه کردند!..

یا للعجب!..

شما را به خدا این شد منطقی و عقلی؟!..

پیامبر خدا ﷺ گریه کردند.. چه کسی به شما گفته: گریه نکن؟!..

اما ای عقل کل! آیا پیامبر خدا ﷺ هر ساله در سالروز وفات پسر یا عمویش به سر و صورت خود می‌زد و گریه و زاری می‌انداخت؟!..

آیا وقتی پسر پیامبر ﷺ وفات کرد، ایشان از مردم خواستند راهپیمایی براه اندازند و سینه بزنند و زنجیر بکوبند، و با شمشیر و خنجر سرهایشان را به دو نیم کنند؟! یا اینکه در سالروز مرگ فرزندش چنین الم شنگه‌های براه انداخت؟ و آیا فرمودند: سینه زنی عبادتی است و اجر و پاداش دارد؟!..

اگر پیامبر خدا ﷺ چنین چیزی نگفته، آیا کسی دیگر اجازه دارد عبادتی مطابق ذوق و سلیقه خود به دین خدا اضافه کند، سپس با کمال پر رویی به مردم بگوید: خداوند بر این کار به شما اجر و پاداش هم می‌دهد، انگار ثواب و اجر و پاداش دادن، یا عقاب و بازخواست کردن در روز قیامت در دستانتوان اوست؟!..

پس ارزش و بهای صبر و استقامت بر مصیبت‌ها کجا رفت؟! آیا صبر و پایداری بیهوده در قرآن کریم ذکر شده است؟!..

بشنو خداوند متعال چه می‌فرمایند:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالشَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِيرٍ لِّصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷].

«و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. (۱۵۵) همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی‌گردیم. (۱۵۶) آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند. (۱۵۷)».

الله اکبر! بین؛ درودها ... رحمت و شفقت الهی ... هدایت و رستگاری ... همه این‌ها برای کیست؟!.

آری، برای صابران..

اگر پیامبر خدا ﷺ که سفیر و فرستاده اوست، و دین به وسیله او کامل شد، و حد و مرز عبادات را به طور کامل و روشن بیان داشت، هرگز چنین چیزی نگفته، پس آیا آخوندها و روضه‌خوان‌ها و ملاها اسلام را بهتر از پیامبر و امامان فهمیده‌اند؟! آیا آن‌ها بیشتر از پیامبر دین و عبادت‌ها را می‌شناسند تا به مردم تحمل کنند که این عبادت است و کسی که به آن عمل کند اجر و پاداش به دست می‌آورد؟! آیا برای آن‌ها وحی تازه‌ای آمده تا به اسلام عبادت‌های دیگری اضافه کنند?!

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویند: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید [که این حلال و حرام حکم خداست]؛ مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد. (۱۱۶)».

از راهپیمایی عزاداران تا زالوهای خون آشام!..

روزی با یک مسیحی در انترنت چت «گفتگو» می کردم. به من گفت: از مسیح چه می دانی؟

گفتم: بنده خدا و پیامبری از پیامبران اولو العزم است.

گفت: این چیزی است که شما گمان می کنید.

گفتم: خوب! در نظر شما چه چیزی می تواند درست باشد؟

گفت: فرزند خداست، و برای قربانی دادن اشتباهات بشر آمده بود. (خداوند از آنچه اینها می گویند پاک و مبرا است).

گفتم: خوب، چرا برای گناهان دیگران او شکنجه شود؟

گفت: فرض کن شما متهم هستید، و باید به زندان بروی. آیا پدرت از روی دوستی و محبتی که به شما دارد آماده نمی شود تا این تنبیه و عقاب را تحمل کند؟

گفتم: خوب، فرض کنیم او آماده شود... مهم این جاست که آیا این عین عدالت است یا نه؟! آیا اگر قاضی فردی عادل و دادگر باشد حاضر است دستور دهد چون من مجرم پدرم را به زندان اندازند؟!.

حالا که به قول شما حضرت مسیح بار گناهان ما را بر دوش گرفته، پس چرا من و تو و دیگران فسق و فجور و قتل و غارت و دزدی و آدمکشی نکنیم؟! دیگر عقاب و بازخواستی نیست. هرچه بوده حضرت مسیح به گردن گرفته.

گفت: آیا اگر پدرت به خاطر گناهی که از شما سر زده بود به زندان افتاد، شما باز هم مرتکب گناههای دیگری می شوید؟

گفتم: آیا او بار عقاب و جرم مرا متحمل نشده است، او همه چیز را بدوش گرفته و ماجرا پایان یافته، حالا فساد و گناه و جرم من هیچ چیزی بر عقاب او اضافه نمی‌کند، همانطور که خوبی و پاکی و نیکوکاری من هیچ از عقابش کم نخواهد کرد! و من هم در برابر آنچه از من سر می‌زند هیچ مسئولیتی ندارم، و هیچ عقاب و بازخواستی مرا تهدید نمی‌کند، او همه چیز را بدوش گرفته و محاسبه شده است!

دوست عزیز دنبال بهانه‌های بیهوده و حرف‌های بی‌معنا نگرد، هرچه تلاش کنی این حرف شما قابل تأویل و تفسیر نیست، هر شخصی باید مسئولیت کارهایش را خودش به عهده گیرد، و هیچ کسی بارگناه دیگری را بدوش نمی‌کشد.

وقتی همه راه‌ها برویش بسته شد، نام مرا از لیست کسانی که می‌تواند با آن‌ها چت کند حذف کرد. مدتی بعد یک ایمیل - نامه الکترونی - برایم فرستاده بود که در آن عکس‌های بسیار وحشتناکی از مراسم عزاداری جمع آوری کرده بود؛ مردمی که با زنجیر و خنجر و قمه به سر و صورت و کمر خود زده بودند و خون بر بدنشان جاری بود. در بین عکس‌ها، تصاویر نوزادانی چند ماهه نیز بود که مادرهایشان با چاقو سرهایشان را زخمی کرده بودند تا خونشان به خاطر امام حسین علیه السلام بریزد، در زیر عکس‌ها نوشته بود؛ عقب ماندگی و وحشیگری اسلام را تماشا کن، این شما مسلمانان هستید، و این هم دینتان!!!

مات و مبهوت به عکس‌ها خیره شده بودم و نمی‌دانستم در جوابش چه بنویسم!

بعد از کمی تأمل برایش نوشتم: اگر راننده‌ای دیوانه وار از چراغ قرمز عبور کند، و ماشینش را به صورتی وحشتناک براند، هیچ عیبی در ماشین، و یا قوانین راهنما رانندگی نیست، چرا که قوانین رانندگی چنین اجازه‌ای به

او نداده، و کسی که چنین حرکتی از او سر می‌زند باید طبق قوانین مورد بازخواست قرار گیرد.

این راننده یا واقعا قوانین راهنما رانندگی را نمی‌داند، و یا اینکه با وجود دانستن اسیر هوی و هوسش شده، قوانین را زیر پا می‌گذارد؛ در هر دو صورت اشتباه از اوست نه از قانون!

صدها روایت از امامان آمده که از چنین حرکات ناشایستی منع می‌کنند، از آن جمله است:

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «داد و فریاد کردن بر مردگان درست نیست، و شایسته نیست کسی چنین کند ولی مردم نمی‌دانند»^(۱).

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «کسی که به صورتش بزند و لباسش را پاره کند از ما نیست»^(۲).

شیخ تیجانی نیز با صراحت این کار را حرام دانسته است و در کتابش آمده: حق را باید گفت: آنچه برخی از شیعیان از این قبیل کارها انجام می‌دهند هیچ ربطی به اسلام ندارد، هر چند برخی از مجتهدان چنین اجتهاداتی مطرح کرده باشند، و مفتیان چنین فتواهایی صادر کرده باشند، تا برای این کارها اجر و پاداش بزرگ بتراشند، این‌ها در حقیقت عادات و تقالید و رسم و رسومات و احساسات و عواطفی است که بر مردم چیره می‌شود، و آن‌ها را از واقعیت دور می‌کند، و پس از آن جزیی از فرهنگ و فولکلور عامیانه می‌گردد، و فرزندان کورکورانه و بدون شعور آن را از پدرانشان به ارث می‌برند. تا جاییکه برخی از مردم ساده لوح فکر می‌کنند ریختن خون باعث نزدیکی به خدا می‌شود، و برخی به این باور می‌رسند؛ که

۱- نگا: الکافی اثر کلینی ۲/۲۲۶، وسائل الشیعة از الحر العاملی ۳/۲۷۳.

۲- نگا: بحار الأنوار از مجلسی ۹۳/۷۹، مستدرک الوسائل از نوری طبرسی ۲/۴۵۲.

هر کسی چنین کارهایی را انجام ندهد در حقیقت امام حسین را دوست ندارد!

ایشان در ادامه می‌گویند: «من در حقیقت هرگز این صحنه‌هایی که حال انسان از دیدن آن‌ها بهم می‌خورد، و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند قبول کند، کسی خودش را لخت کرده، با تکه آهنی دیوانه‌وار به خودش بزند و داد کشد: حسین... حسین! قبول ندارم، و عجیب‌تر از همه چیز آنچه انسان را به شک وامی‌دارد این است؛ این افرادی که مست شده و از حال رفته‌اند، و شما گمان کرده‌اید شدت حزن و اندوه بر آن‌ها غلبه پیدا کرده، پس از چند لحظه که عزاداری تمام می‌شود، گل می‌گویند و گل می‌خندند، و شیرینی می‌خورند، و چای و شربت می‌نوشند و جوک و نکته پرانی می‌کنند. با تمام شدن برنامه عزاداری همه چیز تمام می‌شود. و انگار نه انگار چیزی روی داده. و عجیب‌تر اینکه بیشتر آن‌ها افراد دینداری هم نیستند، برای همین من بارها جرأت کرده‌ام جلوی رویشان آن‌ها را به باد انتقاد بگیرم، و به آن‌ها گفتم: آنچه انجام می‌دهند فلکلور عامیانه و تقلید کورکورانه است.»

سپس آورده که هیچ یک از امامان: حضرت علی، حسن و حسین و سجاد علیهم‌السلام چیزی از این نمونه کارها انجام نداده‌اند. امام سجاد همان کسی است که صحنه‌های هولناکی را با چشمان خود دیده که دیگران ندیده‌اند، تصاویر وحشتناک حادثه دلخراش کربلا را او با چشمان سرش دیده، حادثه‌ای که در آن پدرش، عموهایش، همه برادرانش را سر بریدند، آنچه امام سجاد دیده کوه‌ها را از غم و اندوه می‌جنباند، با این وجود هرگز تاریخ برای ما خبری ثبت نکرده که یکی از امام‌ها چنین کارهایی انجام داده باشد، یا از پیروان و شیعیانش خواسته باشد چنین حرکتی را انجام دهند.^(۱)

هیولای جامعه

با یکی از خانم‌های خانواده درباره جلسه عزاداری بحث می‌کردیم. ایشان گفتند: راستش من اصلا به عزاداری و اینگونه برنامه‌های مزخرف ایمان ندارم. با تعجب پرسیدم: پس چرا شرکت می‌کنی؟ آهی کشیده، با ناراحتی و اندوه گفت: اگر شرکت نکنم با زخم زبان‌های مردم چه کنم، چه بدی‌ها که با من نخواهند کرد، حداقل اینکه همه با من قطع رابطه می‌کنند، و باید در گوشه‌ای تنها زندگی کنم.

در جامعه‌های ما برنامه‌های عزاداری به عنوان عادات و رسوم اجتماعی جا پیدا کرده.. عادات و رسوم که رنگ و بوی تقدس هم به خود گرفته، کسی که در این برنامه‌ها شرکت نکند دیگران از او کناره‌گیری می‌کنند، و به او بد و بیراه می‌گویند، و نامش می‌شود نقل مجلس‌های حتی اگر اهل مسجد و تهجد‌گذار هم باشد!

و من ده‌ها نفر از دور و اطرافیانم را می‌شناسم که نه نماز می‌خوانند، و نه روزه می‌گیرند، ولی تا برنامه عزاداری می‌شود، سیاه می‌پوشند و در مجلس عزاداری سر و کله‌شان پیدا می‌شود! بدتر از این برخی از اهل فساد و فحشا هستند که از هیچ گناهی دریغ نمی‌کنند، اما همینکه روزهای عاشورا و دهه محرم رسید دست از هر گناه و پلیدی شسته، سیمای تقوا و پرهیزگاری به خود می‌گیرند، و تا عاشورا تمام شد برمی‌گردند و می‌شوند؛ همان آش و همان کاسه، و در طول سال و حتی در روزهای مبارک رمضان دست شیطان را در فساد و فحشا از پشت می‌بندند! می‌ترسند اگر در روزهای عاشورا کار خلافی کنند امام حسین آن‌ها را بگیرد! و چنین و چنان کند!

آری! می‌ترسند اگر در عاشورا گناهی کنند امام حسین چنین و چنان بلاهایی بر سرشان بیارود!

بله! از امام حسین و بازخواستش می‌ترسند، اما اینکه آفریدگار و خالق امام حسین آن‌ها را نیست و نابود کند، و یا شکل و قیافه‌یشان را مسخ کند نمی‌ترسند!

از عجایب خلقت و چیزهای بسیار مسخره در جامعه این است که چنین افراد بی‌وجدانی مورد احترام و تقدیر جامعه هستند، ولی کسانی که سعی می‌کنند چون اهل بیت زندگی کنند و از بدعت‌ها و خرافات و نوآوری‌ها خود را بدور نگه دارند مورد ظلم و ستم و بی‌مهری جامعه قرار می‌گیرند!

هنوز طلسم جاهلیت بر عقل‌های جامعه ما چیره است، جامعه هنوز دیدی دیکتاتوری و یکه‌تاز دارد، گویا جادوگرانی چهارچنگولی بر عقل آن دست نهاده‌اند، حاضر نیست هیچ گونه تفکیر و اندیشه‌ای که با مرام‌ها و عادات و رسوم و باورهای آن کوچکترین تعارضی داشته باشد را تحمل کند، و به کسی اجازه فکر کردن و اندیشیدن هم نمی‌دهد!

البته من بسیار خوش بین شده‌ام، در جامعه ما روزنه امیدی در بین جوانان باسواد به چشم می‌خورد، خیلی‌ها را دیده‌ام با چنین افکار و اندیشه‌هایی که در مذهب اهل بیت وارد شده است بکلی مخالفند، و با جرأت می‌توانم امیدوار باشم در آینده‌ای نزدیک این روحیه بیدارگرایانه در جامعه رشد کند و همه جامعه ما برگردد به سرچشمه اول هدایت، و این پوستین کلفت و زشت بدعت و خرافات را به یاری خداوند از تن خود بیرون اندازد. *إن شاء الله.*

شما دوست عزیزی که حرف‌های مرا می‌خوانید، و به افکار و اندیشه‌های اهل بیت باور دارید، باید در رساندن این حق و خیر به همه فرزندان جامعه عزیزمان نقشی داشته باشی، مردم ما یا جاهل و غافلند، و یا افرادی سودجو

آنها را گول زده‌اند، و ما باید چهره واقعی و زیبایی حقیقت را به آنها
برسانیم...

بین حضرت امام علی و عمرو بن هند

روزی عمرو بن هند مغرورانه دستی به سبیلش زده به دوستانش گفت:
مادر چه کسی جرأت می‌کند نوکری مادر مرا نکند؟
یکی به او گفت: عمرو بن کلثوم.
عمرو بن هند خواست مادر عمرو بن کلثوم را خوار و ذلیل کند. برای
رسیدن به این هدفش آن‌ها را به خانه خود دعوت کرد.
عمرو بن هند به مادرش گفت: وقتی غذا را سر سفره چیدند، به نوکرها
بگو بروند، سپس از مادر عمرو بن کلثوم کار بگیر.
عمرو بن هند دستور داد سفره را چیدند، غذا صرف شد. سپس دستور
داد ظرف‌های دیگری پر از غذا آورده شد. هند مادر عمرو بن هند به
مهمانش گفت: لیلی خانم، آن ظرف را به من بده. لیلی گفت: هر کس
چیزی می‌خواهد خودش باید بردارد. هند چند بار تکرار کرد و جوابی
نیافت. وقتی خیلی اصرار کرد لیلی از قضیه بو برد، به سختی ناراحت شد و
داد کشید: کجایید ای آل تغلب؛ ما ذلیل و خوار بشویم!
عمرو بن کلثوم چون صدای مادرش را شنید خون در رگ‌هایش جوشید،
و به عمرو بن هند نگاهی انداخت، علامات پستی و رذالت را در صورتش
خواند، بلافاصله از جایش بلند شد و شمشیری که بر دیوار آویزان بود را
گرفته سر عمرو بن هند را از تنش جدا کرد و داد کشید:
همه می‌دانند که اگر پادشاه همه مردم را به بردگی گیرد، ما هرگز ذلت و
خواری را نخواهیم پذیرفت، ما قومی هستیم که چون نوزادمان از شیر
خوردن دست کشد، قدرتمندان جهان در برابرش کمر طاعت خم
می‌کنند!..

شاید بگویی: عجب تصویری است از عزت و کرامت و شهامت و قبول نکردن ذلت و خواری در زمان جاهلیت!

و آنگاه با خود گویی: و عجب تصویر زشتی است آنچه با کمال بی‌شرمی به حضرت امام علی علیه السلام چسپانده‌اند! امام کسی بود که شجاعت و دلیری و کرامت و مردانگی او زبانزد خاص و عام بود و قصه مجلس‌ها... امام هرگز چیزی به نام ترس نمی‌شناخت..

آیا آن عمرو بن کلثوم زمان جاهلیت از حضرت امام علی علیه السلام در نزد شما شجاع‌تر و عزیزتر بود؟!.

عقل این مردم به کجا رفته؟! آیا امکان دارد افرادی به خانه امام شجاعت و دلیری هجوم آورند، آنگاه امام در گوشه‌ای خودش را پنهان کند تا خانمش با دشمنان سینه به سینه شود؟!.

خاک بر سر این عقل.. چرا کمی فکر نمی‌کنید؟!.. پس کجا رفت شجاعت و مردانگی و دلیری امام؟ کجا رفتند مهاجران و انصاری که قرآن سنگ مرادنگی‌شان را به سینه می‌زند؟ کجا رفتند بنو‌هاشم؟ ای مردم عقلتان کجاست؟!.. آیا همه آن‌ها از عمر می‌ترسیدند؟ همه آن‌ها ترسو و بزدل بودند?..

آیا فاطمه زهراء علیها السلام همسر حضرت امام علی علیه السلام پهلوان و شجاع، دختر سرور جهانیان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مورد ضرب و شتم وحشیانه قرار گیرد، و امام علی سرد و بی‌بخار در گوشه‌ای تماشا کند؟!.

کجاست عقلتان ای مردم؟! آیا اصلاً می‌توان تصور کرد شجاع‌ترین مردان عرب، امام پهلوان و دلیر، را چون گوسفند طنابی به گردنش کنند و کشان کشان او را به هر جا که بخواهند ببرند؟!.

چه تصویر زشت و ناروایی از امام رسم کرده‌اید! تصویر بسیار ننگی که هیچ کس جز ناصبی‌ای که با امام دشمنی دارد، و می‌خواهد به او اهانت کند توان شنیدن آن را ندارد.

چه بی‌ننگ بر امام می‌تازند! می‌گویند: عمر چنان سیلی محکمی بر گونه مبارک حضرت فاطمه زهراء زد که گوشواره‌اش پاره شده، از گوشش بیرون پرید؛... و همه این حوادث ظلم و ستم جلوی چشمان حضرت امام علی صورت می‌گرفت!

ای کوه‌ها چگونه خاموش نشست‌اید، آیا شما سنگ‌های بیجان توان باور کردن این دروغ‌های شاخ‌دار را دارید؟!

نمی‌دانم پس از این چه کرامت و عزتی برای امام باقی گذاشته‌اید؟! عجب عقل‌هایی در سرهایتان است! عقل است یا فولاد و سنگ! به والله حتی اگر سنگ خارا می‌بود توان باور کردن این حکایت عجیب را نداشت؛ عمری که می‌گویید کافر است به خانه امام حمله می‌کند، سینه‌خانش را می‌شکند، نوزادی که در شکم اوست را می‌کشد، سپس امام دو دستی دختر همان مادر شهید؛ یعنی ام کلثوم را به ازدواج عمر در می‌آورد^(۱)! والله، قلم من هنگام تکرار این دروغ‌های شاخ و دم دار به حیرت افتاده است!

رفتم ببینم مشایخ و علمای بزرگوارمان چه تفسیری روی این قضیه کرده‌اند، شاید بتوانم کمی عقلم را تسکین دهم و از درد سرم کم شود، ولی آنچه دیدم از این بی‌حیاط بود!!...

برخی گفته‌اند: امام علی بدون رضایت خودش، و بدون رضایت دخترش مجبور شد او را به ازدواج عمر درآورد! شما را به خدا از این اهانتی بزرگتر به امام علی و به دخترش در تصور آدمی می‌گنجد؟!.

هوار..هوار.. ای مردم از خواب غفلت بشوید بیدار...

شما را به خدا کمی شرم کنید، و از خدا بترسید و به امام و سرورمان حضرت علی علیه السلام رحم کنید، ای مردم از خدا بترسید، اینچنین اهانت‌های را به امام پهلوانان جهان روا ندهید. از امام مترسکی بزدل و بی‌شخصیت ساخته‌اید و خود خبر ندارید؟!.

و برخی گفته‌اند: عمر با یک جنی که خودش را به شکل ام کلثوم درآورده بود ازدواج کرد، نه با ام کلثوم دختر علی و فاطمه زهراء ^(۱)!.

یا جل الخالق!.

خدایا؛ یک ذره عقل لطفا!.

ام کلثوم و جن!.

تازه از قصه فیلی که پرواز می‌کرد، و حکایت قایم باشک بازی امام خمینی نجات پیدا کرده بودیم که قصه جن و پری به میان آمد ^(۲)!.

ای کاش به همین دروغ‌های شاخ‌دار بر حضرت امام علی علیه السلام کفایت می‌کردند، و تنها او را به ذلت و خواری و ترس و بزدلی متهم می‌کردند! پا را از گلیم بیرون کشیده، زبان روی حضرت امام علی بن حسین علیه السلام دراز کرده گفته‌اند که او نوکری ذلیل و خوار شد برای یزید!.

مجلسی در بحار الأنوار آورده: «از امام باقر آمده وقتی یزید بن معاویه در سفر حج وارد مدینه شد، بدنبال شخصی از قریشیان فرستاد. وقتی او آمد،

۱- نگا: مرآة العقول از مجلسی ۴۵/۲.

۲- نگا: نحن والأساطیر اليونانية ص/۱۴.

یزید به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که تو بنده من هستی اگر بخواهم می‌توانم تو را بفروشم و اگر بخواهم به بردگی کشم!

آن مرد به او گفت: سوگند به خدا، که تو در قریش با مکانت‌تر و با حسب‌تر از من نیستی، و نه اینکه پدرت در زمان جاهلیت، و نه در زمان اسلام از پدرم برتر بود، و نه خودت در دیانت از من بهتر و برتری، پس چگونه به آنچه گفתי اقرار کنم؟!.

یزید به او گفت: به خدا قسم اگر چنین اقراری نکنی تو را می‌کشم. آن مرد گفت: خون من از خون حسین بن علی بن رسول الله که او را کشتی رنگین‌تر نیست.

یزید دستور داد او را کشتند. به دنبال علی بن الحسین فرستاد. و هر آنچه به آن قریشی گفته بود را به او نیز گفت. امام علی بن الحسین گفت: مگر نه این است که اگر به آنچه می‌گویی اقرار نکنم مرا نیز چون مردی که دیروز کشتی خواهی کشت؟!.

یزید گفت: بله. علی بن الحسین گفت: من به آنچه می‌گویی اقرار می‌کنم، من بنده مجبوری هستم، اگر خواستی نگاه‌دار و اگر می‌خواهی بفروش^(۱).

مفکر و اندیشمند معروف «علی شریعتی» در باره این روایت چنین می‌گوید: «عجب در این است که علامه مجلسی تنها به نقل این فایل‌های زشتی که دست نشانده‌های بنی امیه آن‌ها را ساخته‌اند اکتفا نکرده، به دفاع از این روایات کمر بسته و اعتراضاتی که بر آن‌ها وارد می‌شود را صراحتاً رد می‌کند! او به اعتراضی که برخی تاریخ‌نگاران به این روایت وارد کرده‌اند نیز

اشاره کرده است. در این اعتراض آمده؛ یزید در مدت خلافتش هرگز به حج نرفته هیچ، بلکه اصلا از محوطه شام نیز بیرون نشده است!

و البته این امری است کاملا درست و غیر قابل انکار. چرا که مکه در زیر سلطه عبدالله بن زبیر بود و یزید اجازه دخول به مکه را نداشت. عبدالله بن زبیر چون امام حسین از بیعت با یزید سرباز زده بود. امام حسین از مکه به سوی کوفه حرکت کرد. و عبدالله بن زبیر به مکه رفته آن را مرکز حکومت و قدرت خود قرار داد. و بعد از او قدرت را برادرش مصعب به دست گرفت. پس کی و چگونه یزید توانست به حج برود؟!

علامه مجلسی نه تنها به این بهانه که این خبر نادرست است آن را تکذیب می کند، بلکه ادعا می کند آرای تاریخ نویسان تماما ضعیف بوده نباید به قضایای تاریخی اعتماد شود. و به همین سادگی همه مدارک و شواهد عقلی و نقلی که این خبر را سست و بی اساس جلوه می دهد، را صراحتا انکار کرده، ادعا می کند؛ بر صحت این روایت هیچ ایرادی نیست!!

وای کاش به این حرف های بی اساس اکتفا می کرد، و تصور بسیار عجیب و غریب و فهم و درک من درآوردیش را درباره این روایت بروز نمی داد! این فهم عجیب و درک غریبی که مرا کاملا دگرگون ساخت و آن شب را تا صبح نتوانستم لحظه ای آرام گیرم. تمام شب را چون کسی که ماری نیشش زده باشد در فراشم بخود می پیچیدم و داد می زدم: امامی نیست! و نه ولی است و نه پسر حسین و علی و فاطمه و محمد، تنها مردی است عربی از عامه قریشیان!..

و تویی که چنین ادعایی می کنی؛ عالمی نباش، روحانی و شیعه هم نباش، مسلمان هم مباش، ولی انسان که هستی؟! چطور به خودت اجازه می دهی و جرأت می کنی به امام چنین تهمت ناروایی نسبت دهی؟!

وحشت و ترس دیگری که کام زندگی را بر من تلخ می‌کرد این بود که اگر حرف علامه مجلسی را به زمین زنم، باید خودم را برای آزمایش‌های سخت و داخل شدن در معرکه مرگ و زندگی آماده کنم. در ابتدا بین دفاع از آبروی علامه مجلسی و دفاع از آبرو و حرمت امام بسیار فکر کردم. در نهایت تصمیم خودم را گرفتم، تا به هر قیمتی شده از امام دفاع کنم و هرچه پیش آید به جان و دل بپذیرم. البته من چیزی ندارم که از ترس از دست دادنش عقب نشینی کنم، پس چرا مهر سکوت بر ضمیر و وجدانم بزنم؟!^(۱).

بسیجی‌های یکبار مصرف در دفاع از تکفیری‌ها!

علامه شیخ جعفر سبحانی می‌گوید: «ما شیعیان کسی از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ را تکفیر نمی‌کنیم، و به کسی هم اهانت روا نمی‌داریم. تنها زندگیشان را مورد انتقاد قرار می‌دهیم... سپس گفت: کلمه دشنام دادن به صحابه در حقیقت یک سدی شده که از انتقاد و بحث و بررسی زندگی آن‌ها نیز جلوگیری می‌کند.. سپس می‌گوید: دشنام دادن و بد و بیراه گفتن از اخلاق بازاری‌ها و آدم‌های پست و رذیل است»^(۱).

اجازه دهید سری به کتاب‌ها و مراجع معتمد بزنیم، سپس ببینیم آیا هنوز شیخ جعفر سبحانی بر حرفشان که؛ «اینگونه حرف‌ها از اخلاق بازاری‌ها و آدم‌های پست و رذیل است». اصرار می‌ورزند یا خیر؟!.

۱- در کتاب «الأنوار النعمانية» نوشته نعمة الله الجزائری (۶۳/۱) آمده: «عمر بن خطاب در شرمگاهش - پشتش - مرضی داشت که آرام نمی‌گرفت مگر با آب مردان»!.

۲- مجلسی می‌گوید: «هیچ جایی و مجالی برای هیچ عاقلی در شک کردن بر کفر عمر نیست، پس نفرین خدا و پیامبرش بر او، و بر هر کسی که او را مسلمان بداند، و هر کسی که زبانش را از نفرین او باز دارد، بادا!»^(۲).

۱- نگا: حوار مع الشيخ صالح الدرويش حول الصحبة والصحابة ص/ ۶۱.

۲- نگا: جلاء العيون ص/ ۴۵.

۳- مجلسی می‌گوید: «اخباری که دلالت دارد بر کفر ابوبکر و عمر و امثال آنها، و ثواب و پاداش نفرین کردن آنها و بیزاری جستن از آنها، و آنچه شامل بدعت‌های آنان است بیشتر از آن است که در این جلد کتاب یا در چندین جلد کتاب بگنجد»^(۱).

آیا این اخلاق پیروان آل بیت است، یا اینکه اخلاق اوپاش و بازاری‌ها و انسان‌های رذیل و پستی که علامه سبحانی از آنها سخن می‌گوید؟! خواننده عزیز، این شما و این کلاه و قاضی.. ما از عاقلان و منصفان جوابی در این میان می‌خواهیم.. از انسان‌های با وجدان که اخلاق و ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی و انسانی دارند در این مورد جوابی می‌خواهیم. چندین کتاب خوانده‌ام که در آن نویسندگان سعی کرده‌اند تکفیر صحابه را انکار کنند... البته هر شیعه‌ای بر روی زمین می‌داند که بیشتر شیعیان صحابه را تکفیر می‌کنند، و این حرف‌ها از قبیل «تقیه» و ریگ پاشیدن به چشم طرف مقابل چیز دیگری نیست!

یکی از آنها می‌گفت: «ما احیانا یکی از صحابه را با ذکر دلیل و برهان متهم می‌کنیم، و او را تکفیر نمی‌کنیم!

آیا آنچه آورده‌ایم دلیل و برهان و ایراد است یا تکفیر و دشنام و ناسزا؟! ایراد فقط!...

چرا تنها ورد زبان ما قصه‌های دروغینی است که بر علیه صحابه ساخته شده، و تنها از خیانتشان به اسلام و پیامبر اکرم ﷺ می‌گوییم؟! ایراد فقط!...

چرا حتی یک فضیلت و کار خیر از یکی از آنها آورده نمی‌شود؟!...

حالا اجازه بدهید برای لحظه‌ای آنچه در کتاب‌هاست را به فراموشی بسپاریم!

چندین سخنرانی از شیخ «حسن شحاته» شنیدم؛ دشنام‌ها و ناسزاهایی به صحابه می‌گفت که در زشتی و حقارت و پستی از آنچه آورده‌ایم سر و گردنی بالاتر بود. از جمله سخنرانی‌ش این بود که دشنام زشت و بی‌شرمانه «انوار النعمانیة» بالا را با آب و تاب تکرار کرده گفت: مادر عمر زناکاری بود، و عمر بچه زناست، سپس سیلی از دشنام‌ها و ناسزاها به صحابه و دو تا از مادران مؤمنان، همسران پیامبر اکرم ﷺ عائشه صدیقه و حفصه، بر زبان راند که قلم مرا از تکرار آن شرم می‌آید. آیا این‌ها تنها ایراد است؟!..

و همچنین سخنرانی‌هایی از شیخ «یاسر الحیب» شنیدم که در زشتی و پستی از آنچه رفت هیچ کمتر نبود. و همچنین لعنت و نفرین و تکفیر صحابه نقل مجلس سخنران‌هایی چون شیخ حسن الصفار، و السید محمد باقر الغالی، و الشیخ عبدالحمید المهاجر و خیلی‌های دیگر است.

نمی‌دانم با حرفشان؛ «تنها ایراد!» چه پینه‌ای را می‌خواهند بدوزند؟!..
خانه از بیخ ویران است.. برادر!

اگر شیخ حسن الصفار تنها به تکفیر و لعن و نفرین دست پرورده‌ها و شاگردان و یاران رسول خدا که قرآن به صراحت آن‌ها را مدح و ثنا گفته اکتفا کرده است، افرادی چون شحاته و یاسر الحیب حرف‌هایی زده‌اند که کمترین وصفی که می‌توان در حقشان گفت این است که بگویم: این سخن بازاری‌های ولگرد است، و از افرادی که کمترین بویی از اخلاق برده باشند صادر نمی‌شود، چه رسد که مسلمان باشند، و چه رسد که شیخ و آخوند هم باشند!..

و من به هر نویسنده‌ای که می‌خواهد ردی بزند و در دفاع از امثال آن‌ها کتابی بنگارد، نصیحت می‌کنم قبل از اینکه قلم به دست گیرد: احترام مذهب اهل بیت که ادعای پیروی و نمایندگی آن را دارد را قبل از دفاع از آن «تکفیری‌های بی‌تریت» حفظ کند، این افراد کوچکترین بویی از اخلاق اهل بیت نبرده‌اند، و الفبای پایبندی و احترام به آداب و اخلاق عمومی را نمی‌دانند!

اگر واقعا این‌ها در اعتقادشان به کافر ندانستن صحابه راستگویند، و این حرف‌ها را از روی «تقیه» و دروغ نمی‌گویند، پس صراحتاً بیزاری خود را از هر کسی که صحابه را تکفیر می‌کند اعلام کنند، نه اینکه قصه‌های دروغین بر صحابه بسازند و حقد و کینه و بغض در دل‌های مردم بکارند، و سینه‌ها را پر از حقد و کینه بر علیه آن‌ها بکنند، بیایند به صراحت به عامه شیعه بگویند که تکفیر صحابه حرام است. نه اینکه در ماهواره‌ها حرفی بزنند و در مجالس و حسینیه‌ها حرفی دیگر!

مگر نه اینکه خودشان می‌گویند: هر کسی مسلمانی را کافر بنامد خودش کافر می‌شود. پس چرا برای عامه مردم روشن نمی‌کنند که تکفیر صحابه چه خطر بزرگی است؟!.

یا اینکه این‌ها این حدیث را تنها وقتی به یاد می‌آورند که دیگران خودشان را تکفیر می‌کنند؟!.

عجبا از کارهای این‌ها؛ قصه‌های خیالی و افسانه‌های عجیب و غریب درست می‌کنند... کلام خدا را به گونه‌ای که نه عقلی می‌تواند آن را قبول کند و نه منطقی، تفسیر می‌کنند... شاگردان و صحابه و یاران رسول خدا ﷺ را به بدترین بد و بیراه‌ها و بی‌شرمانه‌ترین ناسزاها دشنام می‌دهند... و بیشتر از آن حضرت علی را به بزدلی و بی‌حیایی و بی‌غیرتی متهم

می‌کنند... همه این‌ها تا بگویند؛ هزار و چهارصد سال پیش امام علی برای خلافت از ابوبکر شایسته‌تر بود!

ای مردم محض رضای خدا کمی عقل‌هایتان را بزرگ کنید.. چرا همیشه می‌خواهید چون قورباغه اصفهان در ته چاه خودتان را زندانی کنید!...
و وحشت‌ناکتر اینکه چرخ این کارخانه دروغ پردازی از حرکت نمی‌ایستد؛ کسانی پیدا شده‌اند ادعا می‌کنند چون در قرآن آیه‌ای درباره خلافت علی و سایر امامان نیست پس قرآن تحریف شده است! و کسانی پیدا شده‌اند که به «عقیده بازگشت» ایمان دارند؛ یعنی اینکه امامان بار دیگر زنده می‌شوند تا حکومت کنند! و کسانی که خلافت را از آن‌ها ربوده‌اند نیز بار دگر زنده می‌شوند تا امامان از آن‌ها انتقام گیرند!

همه این الم شنگه تنها برای این است که می‌بایستی امام علی قبل از ابوبکر حکومت می‌کرد!!...

آتش فتنه در خرمن کیست؟!

استاد حسن سلطان در مقاله‌ای با عنوان «چه کسی جلوی فتنه افروزی به اصطلاح بیدارگران شیعه را می‌گیرد؟!»^(۱)، می‌گوید: «برخی از این اشخاصی که خود را - با کمال تأسف - شیعه می‌نامند، ضررشان به مراتب برای خانه تشیع از فایده‌ای که برخی گمان می‌کنند در آن‌هاست، بیشتر است. به خصوص از طرف کسانی که راه و رسم دشنام و ناسزاگویی و لعنت و نفرین کردن را برای به اصطلاح خودشان انتقام گرفتن از روزهای سیاه اختیار کرده‌اند. حتی اگر اختلافی درباره جائر بودن و یا نبودن لعنت و نفرین و ناسزاگویی باشد شرط عقل و منطق سلیم است که اینچنین در روز روشن و بر سر منبرها و ماهواره‌ها و رسانه‌های عمومی دشنام و ناسزا نگویند، گویا این حقیقتی است انکار ناپذیر در تاریخ شیعه. گفتمان شیعه در طول قرن‌های متمادی گذشته از دشنام و ناسزاگویی بر سر منابر عمومی استفاده نکرده است. و امروز این طرز عمل و خطاب فحش و ناسزاگویی بر سر منبرها را در گفتمان شیعه‌های تازه بدوران رسیده مشاهده می‌کنیم، و انگار کار بسیار زیبا و خوبی می‌کنند و از طرف برخی تشویق هم می‌شوند. من از جامعه تشیع می‌خواهم جلوی این افرادی که احیانا نادانسته، یا ناخواسته چهره مذهب را زشت می‌کنند را بگیرند. این‌ها با این حرکت‌هایشان تصویر بسیار زنده‌ای از ما بروز می‌دهند، به خصوص که

۱- مقاله را براحتی می‌توانی در سایت‌های اینترنتی بیابی. عنوان عربی آن (من یوقف

شغب المستبصرین والمبصرین الشیعة)

برخی تنها به لعنت و نفرین اکتفا نمی‌کنند، و از برخی دشنام‌ها و ناسزاگویی‌ها استفاده می‌کنند که از اخلاق مسلمان و انسانیت کاملاً بدور است، حالا چه رسد که از دهان یک سخنران و پیشوا باشد. من مطمئنم اگر آن‌ها بدینصورت ادامه دهند تصویری بسیار زشت و زننده از شیعه به جهانیان تقدیم می‌دارند. چرا که هرگز لعنت و نفرین و دشنام نتوانسته حقی را به دست آورد، و یا ظلمی را کنار زند.»

خیلی وقت‌ها که می‌خواهیم بیماری یا مشکلی را حل و فصل کنیم به ظاهر قضیه نگاه می‌کنیم، و از ریشه و اسباب آن غافل می‌شویم؛ در حقیقت یافتن اسباب و دانستن اصل مشکلات در بسیاری موارد راهی است برای یافتن حلی برای مشکلات. استاد حسن در مقاله‌اش بسیار تلاش کرده بیماری یا مشکل را به تصویر کشد ولی از اسباب آن غافل مانده است. بدون شک انتقاد ایشان از این حالت بیمار و زشت جامعه خود شجاعتی و جرأتی است بی‌مانند. من شخصا از جمله‌ای که در ابتدای مقاله‌اش آمده بود خیلی لذت بردم. ایشان در صدر مقاله‌شان نوشته‌اند: «در این‌جا خیلی بیشتر روشن و صریح خواهیم بود، و برایم هیچ مهم نیست که اینجا یا آنجا چه خواهند گفت، مهم این است که من به آنچه می‌گویم ایمان دارم.»

ریشه اصلی این بیماری در کتاب‌ها و میراث مذهبی ماست. دیگر اینکه دفاع لجوجانه و سرسخت علما و مراجع از افراد فتنه‌افروز و بد زبان! به طور مثال: حسن شحاته در قم زندگی می‌کند، و در محرم سال ۱۴۲۳ هـ (۱۳۸۲ ش) در یک سخنرانی به صورتی بسیار زشت و زننده با کلماتی بی‌نهایت شرم‌آور به صحابه و یاران پیامبر خدا ﷺ تازید، و تا امروز نیز با همان دشنام‌ها و ناسزاگویی‌ها و همان کلمات زشت و زننده در رسانه‌های گروهی، و برنامه‌های اینترنتی گرد و خاک براه می‌اندازد.

و اگر در کتابها و میراث مذهبی خود نگاهی بیندازیم، خروارهایی از روایت‌های غالیان می‌یابیم که راه را برای این فتنه افروزان و بد زبان‌های امروزی هموار کرده است. آن‌ها در حقیقت تخم شوم این درخت شیطانی را کاشته‌اند. و امروز هندوانه ابوجهلیش را ما نشخوار می‌کنیم!

حالا گناه چه کسی است؟!..

فتنه افروزان شیعه امروزی؟!..

یا روایت‌ها و احادیث و دروغ‌های شاخ دار غالیان و علمای دیروزی؟!..

بهترین امتی که هرگز ایمان نیاورد!..

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت باز می‌دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید».

حالا می‌شود کسی بگوید این خیریت و برتری و اوصافی که خداوند درباره این امت فرموده‌اند، کی تحقق یافت؟

روضه‌خوان‌ها و آخوندهای ما ادعا می‌کنند یاران و شاگردان و اصحاب پیامبر ﷺ در زمان آن حضرت مشتی منافق بودند، و چون آن حضرت از دنیا رحلت کردند همه مردم مرتد شده از اسلام برگشتند، و صحابه پیامبر خلافت را از امیر مؤمنان علیه السلام به زور گرفتند، سپس زمان امیر مؤمنان هم همه جنگ بود و توطئه، و حتی کسانی که ادعای شیعه بودن و یاری او را می‌کردند نیز به او خیانت کردند تا جاییکه آن حضرت آرزو می‌کرد هرگز با آن‌ها برخورد نمی‌کرد: «ای کاش من شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم.. سوگند به خدا آشنایی با شما جز پشیمانی و بلاها برایم نداشت»^(۱). سپس امام حسین علیه السلام بعد از اینکه شیعیان کوفه بدو خیانت کردند شهید شد.

از آن روز تا به امروز همه‌اش مصیبت بود و بدبختی‌ها... حال می‌شود؛
پرسید پس کی ما «خیر امت» بوده‌ایم؟!.

اگر در زمان پیامبر ﷺ و یارانش نبوده‌ایم، پس کی؟! شاید می‌گویید در
زمان جورج بوش و اوباما؟! از سروران عاقل و اندیشمند جوابی می‌طلبم اگر
لطف فرمایند!..

اگر همه پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مرتد شده از دین برگشتند، و
رهبریشان را - به ادعای ایشان - مردی کافر به دست گرفت، پس چرا
برنگشتند به بت پرستی و دین پدران و نیاکانشان؟ پس از رحلت پیامبر و به
دست گرفتن قدرت چه چیزی مانع آن‌ها می‌شد؟
می‌گویید: امام علی علیه السلام جلوی ایشان را می‌گرفت!.

کدام امام علی؟! همانی که به ادعای علماء و سروران ما آنقدر بزدل و
ترسو بود که زنش را جلوی چشمانش زدند و سینه‌اش را شکستند و بچه
نوزادش را کشتند، و او چون زن‌های ترسو به گوشه‌ای خزیده زار زار
می‌گریست و به سر و صورتش می‌زد!..

شما را به خدا؛ کسی که کوچکترین احترامی برای امام علی علیه السلام قائل
است چنین ادعاها و تهمت‌های زشت و ناروایی را در حقش روا می‌دارد؟!.
یکی از شرق شناسان غربی وقتی می‌خواست ثابت کند قرآن کلام
پروردگار و وحی الهی نیست، بلکه خود محمد نویسنده آن است، گفت:
قرآن اصحاب محمد را مدح و ثنا گفته و از آن‌ها تعریف کرده، در حالیکه
آن‌ها بعد از موت محمد از دین او برگشتند، و مرتد شدند. او برای اثبات
ادعای پوچ و توخالی خود از کتاب‌های شیعه در تکفیر صحابه و مرتد شدن
آن‌ها دلیل و مدرک تراشیده. می‌گوید: اگر واقعا قرآن کلام پروردگار می‌بود،
هرگز کسانی که فردا مرتد می‌شوند را مدح و ثنا نمی‌گفت. ولی این قرآن

نوشته محمد است که برای کسب تأیید یارانش نزد آن‌ها چاپلوسی می‌کرد، و مدح و ثنا و تعریف آن‌ها را در کتابش می‌نوشت!!.

از عجایب شاخدار تاریخ تشیع همین تناقض گوییشان در تصویر آنچه پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ صورت گرفت است!!.

احیانا می‌گویند: عاقلانه نیست بگوییم همه صحابه یکدفعه و با هم مرتد شدند، آنچه روی داد این بود که صحابه از ترس با ابوبکر بیعت کردند! سبحان الله!...

چه قصه و حکایت و افسانه‌ای است، همه صحابه از یک مردی که شاید چند تن دیگر هم با او باشند، می‌ترسند! مگر همین صحابه نبودند که مردان ایمان آوردند، و چون شیر بدترین شکنجه‌های مشرکان مکه را با جان و دل خریدند، و با فرعونیان قریش مبارزه کردند، و در راه رضایت خداوند از هیچ نترسیدند... همین‌ها نبودند که جان‌هایشان طمع آتش و آهن شد تا لحظه‌ای از دین خود برگردند، و چون کوه استوار استقامت کردند، و همه نیرو و توان دنیا نتوانست عزم و اراده آن‌ها را کمی نرم کند.. مگر همین‌ها نبودند که مردانه تا آخرین نفس دین خدا را یاری دادند؟!.

چه شده است امروز این پهلوانان نامدار، و این سوارکاران قهرمانی که پوزه ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها را در جزیره عربستان به خاک مالیدند، و وحشت در جان و دل رومیان کاشتند، از یک مردی ضعیف که در پشت سرش شاید قبیله‌ای بسیار ناتوانتر از خود او باشد، می‌ترسند!.

واقعا... اگر به کسی چیزی پوچ و بی‌معنا گفتمی و قبول کرد بدان که او را عقلی در سر نیست!.

و احیانا می‌گویند: همه مردم زندگی دنیا و مصلحت‌های شخصی را بر ایمانشان ترجیح دادند، و از دین برگشته با ابوبکر بیعت کردند!.

قبل از رحلت پیامبر خدا ﷺ مردم فوج فوج و گروه گروه، و دسته دسته ایمان آوردند... هزاران انسان از داخل جزیره عربستان و خارج آن با پیامبر بیعت کردند. همه آن‌ها در یک چشم بهم زدن از دین برگشتند؟!.

کسانیکه جاه و مقام و ثروت و املاکشان را رها کرده تنها در پی رسیدن به رضایت پروردگارشان هجرت نموده، به مدینه منوره آمدند، الآن دوباره عاشق دینا شده‌اند، و در یک چشم بهم زدن از دین برمی‌گردند!! عجب افسانه‌ای است؟! پس چرا آن همه درد و رنج و مشقات و بدبختی‌ها و سختی‌ها را تحمل کردند، و آن همه شکنجه کافران قریش را به جان و دل پذیرفتند؟!

با این وجود تنها بهشت الهی با آن همه عظمت و بزرگی برای چندتا از امامان ما، و ده‌ها تن از پیروان صادق آن‌هاست!.

ای خدای من!...

این چه عقل و اندیشه‌ای است که در سرهای ما تخم گذاشته؛ انگار بهشت الهی مال پدر ماست، هر کس را بخواهیم داخل می‌کنیم، و هر کس را بخواهیم کافر دانسته با اردنگی به جهنم می‌فرستیم، سپس گردنمان را بالا گرفته با پرویی تمام می‌گوییم: ما تکفیری نیستیم! ما جامعه نمونه پیامبر بزرگوار، و شاگردان مکت او را کافر و مرتد دانسته در جهنم غرقشان کرده‌ایم! نمی‌دانم چه جوابی برای خدایمان در روز قیامت می‌توانیم داشته باشیم. وقتی خداوند عالم از ما بپرسد: چه کسی به خودش جرأت داده، در کار من گردن درازی کند؟ چه کسی است که به خودش جرأت داده مردم را دسته بندی کند، برخی را به بهشت بفرستد و برخی دیگر را به جهنم؟!.

آیا می‌توانیم بگوییم: پروردگارا ما از بزرگان و روایات پیروی کرده‌ایم، و کلام پاک تو را دروغ پنداشته زیر پا نهاده‌ایم؟!.

پروردگار عالم می‌فرماید: ﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه‌اند؛ این است کامیابی بزرگ».

می‌شود کمی به خود آیم و از خود بپرسیم: چرا ما این گناه بس بزرگ را به دوش می‌گیریم، آیا گناهی بزرگتر از این است که مسلمانی را کافر نامیده مستحق آتش سوزان جهنم قرار دهیم. آنهم مسلمانی که دست پرورده مکتب رسول خدا ﷺ باشد، و قرآن کلام پاک پروردگار در وصف او آیات گفته باشد!!

شیخ رائد الشیخ جواد در کتابش «فضح الجانی متهم التیجانی» ده تن از کسانی که کافر نشده‌اند را نام برده (!) می‌گوید: «تنها به این ده نفر کفایت می‌کنیم، و اگر کسی بیش از این می‌خواهد می‌تواند به جلد اول کتاب الإصابه از ابن حجر، و مجلد سوم الإستیعاب، و کتاب أسد الغابة، و الجرح والتعديل، و دیگر کتاب‌های الرجال مراجعه کند. تا دریابد شیعه از آنچه دشمنان سودجو به آن‌ها نسبت داده‌اند کاملاً پاک و میراست، و تا خواننده دریابد که همه این حرف‌های دشمنان چرندیات بیهوده‌ایست!»^(۱).

خواننده عزیز!..

۱- نگا: فضح الجانی متهم التیجانی از الشیخ رائد الشیخ جواد ص/۳۰.

خوب بنگر... شیخ رائد نتوانسته ده نفر بیشتر را نام ببرد، و وقتی می‌گوید برای نام‌های بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه کنید، تنها به کتاب‌های اهل سنت اشاره می‌کند! آخر چرا؟ چرا به مصادر و مراجع شیعه ارجاع نمی‌دهد. چرا نباید به کتاب‌ها و مراجع شیعه مراجعه کنیم؟! نه این است که شیخ رائد از حقیقت تلخ فرار کرده، و ناخواسته ثابت کرده همه مصادر و مراجع ما بر مرتد و کافر بودن صحابه پیامبر اتفاق نظر دارند؟! آری!..

شیعیان راستین امام علی علیه السلام و پیروان او، چون امامانشان از مرتد و کافر دانستن حتی یک نفر از صحابه پیامبر بیزارند؛ و این شیعیان غالی و تکفیری هستند که به صحابه و یاران و شاگردان مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیرحمانه می‌تازند و آن‌ها را مورد شتم و ناسزا گویی و دشنام و بی‌حرمتی قرار می‌دهند!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِي جَنَّتِ الْعِیمِ ﴿۱۲﴾ ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾﴾
[الواقعة: ۱۰-۱۴].

«و پیشی گیرندگان که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، (۱۰) اینان مقربان اند، (۱۱) در بهشت‌های پر نعمت اند. (۱۲) گروهی بسیار از پیشینیان، (۱۳) و اندکی از پسینیان (۱۴)».

اگر ما ادعا کنیم که پیشینیان و ﴿السَّابِقُونَ﴾ کافرند، پس آخرین‌ها «پسینیان» کجا خواهند رفت؟!.

چرا خداوند پیامبر اکرم ﷺ را فرستاد؟

گروهی از عراقی‌ها نزد امام زین العابدین آمده، در انتقاد ابوبکر و عمر و عثمان سخن‌ها گفتند. چون حرف‌هایشان به پایان رسید، امام زین العابدین به آن‌ها گفت:

آیا می‌توانید به من بگویید... آیا شما از مهاجران اولینی هستید که خداوند در باره‌شان فرموده: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸].

«[بخشی از غنائیم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند، در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان راستگویانند».

گفتند: خیر.

ایشان فرمودند: پس حتما از انصاریانی هستید که خداوند در حقشان فرموده: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، [و] کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند دوست دارند، و در سینه‌های خود نیاز و چشم‌داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی‌یابند، و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه

خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته‌اند، اینان همان رستگارانند؟».

گفتند: خیر!

ایشان فرمودند: حال که خود اقرار دارید، از هیچ یک از دو گروهی که خداوند از آن‌ها تعریف کرده نیستید، من شهادت می‌دهم که شما نمی‌توانید از کسانی باشید که خداوند در حقشان فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ [الحشر: ۱۰].

«و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی.».

سپس عصبانی شده روی آن‌ها داد کشیدند: از نزد من بیرون روید، خداوند شما را چنین و چنان کند^(۱).

اگر واقعا طوری که شما ادعا می‌کنید؛ ابوبکر منافق بود پس چرا سعی نکرد پیامبر را وقتی در راه هجرت تنها بودند، به قتل برساند؟! چرا او را به مشرکان قریش لو نداد، و وقتی مشرکان در یک قدمی او بودند به آن‌ها تسلیم نکرد؟!.

خیلی عجیب است که آن منافق‌ها - بنا به ادعای آخوندهای ما - حتی یک بار هم دست به شورش، و یا انقلاب، و یا ترور پیامبر نزدند! چرا کمی به خود نمی‌اندیشید؟! این چه ادعای پوچ و بی‌معنایی است؟! پیامبر اکرم ﷺ

بزرگترین شخصیتی که تاریخ بشریت به چشم دیده این چنین در دعوتش شکست می‌خورد؛ فوراً پس از وفاتش همه دست پرورده‌هایش مرتد می‌شوند! و در حالیکه در بیشترین مراحل زندگیست مستضعفی بی‌خانمان بیش نبود یاران و همراهانش به او نفاق می‌ورزیدند! افرادی که به گرد پای او نمی‌رسند در دعوت‌شان بسیار موفق‌ترند، و ده‌ها پیرو جانفدا دارند، و چه بسا که جامعه و اطرافیانش آن‌ها را دوست دارند، و پس از مرگشان راهشان را ادامه می‌دهند!

اگر کسی به شما بگوید: همه یاران و اطرافیان خمینی کافر و منافقند، آیا حاضری چنین حرفی را تحمل کنی؟!.

آیا پیامبر اکرم ﷺ که مسلح به وحی و همراهی و توفیق الهی است از اینکه در اطرافیانش کوچکترین اثری بگذارد، و یاران و شاگردانش را تربیت کند عاجز و ناتوان می‌ماند، در حالیکه صدها و هزارها شخصیت تاریخی که به مراتب از ایشان کمترند در رسیدن به اهدافشان موفق شده‌اند؟ آیا این اتهام بسیار نا به جا، و اهانت بسیار ناروایی در حق مقام والای پیامبر اکرم ﷺ نیست؟! چه اهانتی و دشنامی بدتر از این؟!.

چطور به خود اجازه می‌دهید بگویید: عائشه و حفصه؛ دو همسر عزیز و گرانقدر پیامبر اکرم ﷺ کافر بودند، و در دین اسلام مرد مسلمان حق ندارد با زنی کافر ازدواج کند؟! در دیانت‌های پیشین جاز بود مردی با زنی کافر ازدواج کند و اسلام مهر «باطل شد» بر این قانون زد و گفت: ﴿...وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصِمِ الْكُوفِرِ...﴾: [المتحنة: ۱۰]. «... به عقد و پیوندهای زنان کافر پای بند نباشید...». آنگاه شما بر ناموس پیامبر زبان درازی کرده، خود ایشان را به مخالفت با قرآن متهم می‌کنید؟!..

اگر پیامبر اکرم ﷺ معصوم بودند، و وحی الهی کارهای او را مد نظر داشت، چگونه امکان دارد دخترش را به عقد نکاح عثمان که به گفته شما کافر و منافق بود درآورد. بلکه از این بیشتر؛ چون دختر پیامبر، همسر اول عثمان وفات می‌کند، پیامبر دختر دیگرش را به عقد ایشان درمی‌آورند؟! آیا در تصور شما جایز است خانمی مسلمان به عقد ازدواج مردی کافر درآید؟! یا اینکه پیامبر خدا ﷺ را متهم به چاپلوسی و منافقت در دین خدا می‌کنید؟!

شما همه این ادعاها و اتهامات ناروا را بر پیامبر خدا ﷺ قبول دارید، و حاضر نیستید عار آن را بر خود تحمل کنید؟!

اگر کسی به شما بگوید: مردی که از ویژگی‌های رهبری والایی برخوردار بود، و انسانی بسیار مؤمن و پارسا و نیکوکار بود، رهبری گروهی را بر عهده داشت که در آن‌ها برخی مؤمن صادق و راستگو و برخی دیگر منافق و دو روی بودند، و از ویژگی‌های این رهبر بود که خداوند به او منت نهاده قدرتی داده بود که می‌توانست منافقان را از صدایشان تشخیص دهد. با این وجود؛ این رهبر صالحان و نیکوکاران و پارسایان را کنار می‌زد، و همه کارهای کلیدی و مناصب و مراکز مهم را به منافقان واگذار می‌کرد، و دخترانش را به عقد آن‌ها درآورد و همسرانش را از بین آن‌ها انتخاب نمود، و تا آخرین لحظه‌های زندگیش از آن‌ها راضی و خشنود بود.. حال شما در مورد این تشخیص چه می‌گویید؟!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظَ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿۷۳﴾ [التوبة: ۷۳].

«ای پیامبر! با کفران و منافقان به جهاد برخیز و نسبت به آنان سخت‌گیری کن [و درشت خو باش]؛ و جایگاه‌شان دوزخ است؛ و دوزخ بد بازگشت گاهی است.»

آیا پیامبر دستور و فرمان پروردگارش در برخورد با منافقان را زیر پا نهاد؟!..

ای مردم لحظه‌ای به خود آیید و بنگرید چه می‌گویید؟!..

یک لحظه با امامت

بنا به فرضیه‌ای که علمای ما گذاشته‌اند، می‌بایستی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مہار خلافت را حضرت امام علی به دست می‌گرفت و پس از او امام حسن، سپس امام حسین و به همین صورت حکایت ادامه می‌یافت تا به امام مهدی می‌رسید!

حالا اگر فرض کنیم مسلمان‌ها - به قول آخوندهای ما - مرتد نمی‌شدند، و خلافت را امام علی به دست می‌گرفت، و روزگار وفق تصورات خیالی آخوندهای ما می‌چرخید و خلافت به امام مهدی می‌رسید، آیا آن امام تا بروز قیامت حکومت می‌کرد؟! چه کسی خلافت را پس از او بدوش می‌گرفت؟ آیا امامانی دیگر بوجود می‌آمدند، و مذهب ما به جای دوازده امامی می‌شد؛ یک ملیون امامی؟!.

آیا به گمان شما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند تا به مردم بگویند چه کسی پس از ایشان باید حکومت کند، یا آمدند تا دعوت پروردگارش را به جهانیان ابلاغ کنند؟!.

مسأله خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سه احتمال زیر نمی‌تواند بیرون باشد:

۱- یا اینکه صحابه مرتد نشدند. در این صورت می‌پرسیم: پس اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واقعا به خلافت حضرت علی وصیت کرده بودند، چرا صحابه با ایشان بیعت نکردند؟!.

۲- یا اینکه صحابه و شاگردان مکتب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند. در اینصورت می‌پرسیم: حضرت امام علی از حکومت بر کافران چه

می‌خواست؟! آیا تنها هدفش حکومت کردن، و به عرش شاهی نشستن بود و بس؟! آیا ایشان می‌خواست در هر صورت خودش را بر مردم تحمیل کند، و چون یک دیکتاتور تمام عیار بر مردمی کافر که او را نمی‌خواهند به زور شمشیر حکومت کند؟!.

شما که ادعا می‌کنید شاگردان مکتب رسول خدا ﷺ و یاران و صحابه و اطرافیان او کافر شدند، یعنی؛ پیامبر خدا با آن شخصیت والا و آن معجزات نتوانست کوچکترین تأثیری در اطرافیانش بگذارد، و یاران و صحابه او در زندگی به او نفاق می‌ورزیدند، و تا چشم از جهان بست همگی کافر شدند، حالا اگر حضرت امام علی بر این مردم حکومت کند چه دسته گلی می‌تواند به آب دهد؟!.

اگر پیامبر خدا ﷺ که برگزیده حق بود، و آخرین رسول و فرستاده و پیک خدا بود، و او به مراتب از امام علی برتر و والاتر و بهتر بود، نتوانست کاری به پیش برد، و شکست خورد، پس از دست امام علی چه کاری برمی‌آید؟! ایشان چه کار می‌توانند انجام دهند؟!.

و عجیبت از همه اینکه؛ برخی در کمال پر رویی می‌گویند: امام علی ناخواسته با آن‌ها بیعت کرد!.

ومن نمی‌دانم آیا در دنیا خیانتی بدتر از این است که؛ رهبری مسلمانان پس از وفات پیامبر و سردارشان به منافقان سپرده شود. کجا رفتند آن صحابه‌ای که در کمال ناتوانی و ضعف جوانمردانه با مشرکان قریش جنگیدند، و از پیامبر و دینش دفاع کردند؟!.

آیا امام ناخواسته خلفا را نصیحت می‌کرد؟! آیا ناخواسته در رکاب آن‌ها به جهاد می‌رفت؟! آیا ناخواسته امارت را زیر رهبری آن‌ها می‌پذیرفت؟! آیا ناخواسته خلافت را پس از آن‌ها به عهده گرفت؟!.

۳- احتمال سوم اینکه مسلمانان بنا به قاعده شورا که قرآن به آن‌ها آموخته بود با ابوبکر بیعت کردند. در این صورت می‌پرسیم: حالا شما چه می‌خواهید؟!.

اگر مردم خودشان برای خود خلیفه و رهبری انتخاب کرده‌اند، و امام علی نیز با او بیعت کرده است، شما از کجا تشریف آورده‌اید، و می‌خواهید پس از این همه سال اختلاف دروغین و ساختگی درست کرده، مسلمانان را به جان هم بیندازید؟!.

آیا پیامبر اکرم ﷺ آمد تا حکومت پادشاهی برقرار کند. و فرزندان و نوادگانش را به حکومت و تاج و پادشاهی برساند؟!.

همه تمدن‌های بشری آمد تا مردم را به بردگی بگیرد و آزادی‌ها را قلع و قمع کند؛ آشوری‌ها، اغریقی‌ها، فینیقی‌ها، فرعون‌ها، کسراها و قیصرها مردم را به نام دین به بردگی گرفتند، و ادعا کردند دین به آن‌ها و خانواده‌شان حق داده بر مردم حکومت کنند، و هرگاه پادشاهی می‌مرد، حکومت را به یکی از خویشانش می‌سپرد. حکومت‌ها بر ملت مظلوم و ستم‌دیده تحمیل می‌شد، و توده مردم هیچ اراده و اختیاری نداشتند...

اسلام آمد تا بر همه این دستورها و قوانین بشری خط قرمز بکشد، و قانونی به ارمغان آورد که انسانیت فرد، و کرامت و شرافت انسان را احترام نهاده، او را از بندگی و بردگی غیر خدا رهایی بخشیده، بنده خداوند قرار می‌دهد...

اسلام آمد تا فرد و جامعه را رشد دهد، و جامعه بشری را به بلندترین قله‌های آزادی برساند... تا آن‌جا که به افراد اختیار کامل داد تا خودشان کسی را که می‌خواهند برای حکومت و رهبری و سروریشان انتخاب کنند.. اسلام نیامد نظام پادشاهی جدیدی را بر مردم تحمیل کند، و حکومت را مختص خانواده پیامبر خدا ﷺ قرار دهد..

آیا عاقلانه است تصور کنیم نظام قانونگذاری و انتخابات اروپایی از نظام الهی بالاتر و بهتر باشد؟!.

هیچ مسلمانی که از رشد عقلی بهره‌مند باشد، و از زنجیر تقلید کورکورانه رسته باشد و برای دینی که از جانب پروردگار آمده احترامی قائل باشد هرگز چنین عار و ننگی را به اسلام نسبت نمی‌دهد.

هرگز تاریخ بشریت نظامی به عدالت اسلام به چشم ندیده است.. هرگز بشریت نظامی والاتر از قانونگذاری اسلامی تجربه نکرده است؛ در میان مسلمانان قانون بر اساس مشارکت مردمی و شورا است، و رهبر را خودشان انتخاب می‌کنند و با او بیعت می‌کنند، و خود همین مردم هستند که او را زیر نظر می‌گیرند. تا به امروز بشر نتوانسته نظامی والاتر و برتر از اسلام تصور کند. آزادی برای همه، و همه در برابر قانون برابر...

و این همان چیزی است که امام علی علیه السلام بر آن مهر تأیید زدند، ایشان در نهج البلاغه می‌گویند: «شورا از آن مهاجران و انصاریان است، اگر آن‌ها کسی را انتخاب کرده، امام و رهبر و پیشوای خود قرار دادند، رضایت الهی در آن است»^(۱).

رهبر و حاکم در حقیقت کارمندی است که مدیریت شؤون مسلمانان، و برپایی قانون الهی در دولت را بر عهده دارد.

رهبر چون دیگران انسانی است که بر اساس کتاب خداوند حکومت می‌کند، و اگر مشکلی داشت او نیز برای رسیدن به حقیقت به قانون الهی و دادگستری مراجعه می‌کند، و چون یک شهروند معمولی در برابر قانون سر تسلیم فرود می‌آورد، و بر شهروندان دیگر هیچ برتری ندارد؛ دقیقاً مثل همان قصه حضرت امام علی علیه السلام و یهودی که بر سر زبان‌هاست. و دیدیم

وقتی قاضی امام را به پاس احترام با کنیه‌اش صدا زد، در حالیکه یهودی را با نامش، امام برآشفست و بر قاضی عصبانی شد^(۱). و آن را از بی‌عدالتی دانست.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «شورا از آن مهاجران و انصاریان است، پس اگر آن‌ها بر شخصی اتفاق کردند، و او را امام و رهبر خود نامیدند، رضایت الهی در آن است، اگر کسی بر علیه آن‌ها انقلاب کرد، یا بدعتی آورد، او را در جای خودش می‌نشانند، اگر سرباز زد، چون راه غیر مسلمانان را اختیار کرده با او می‌جنگند»^(۲).

روزی که مردم از او خواستند خلافت را قبول کند فرمودند: «مرا به حال خود بگذارید، و شخص دیگری را انتخاب کنید»^(۳).

و فرمودند: سوگند به خدا که من هیچ علاقه‌ای به خلافت نداشتم، و هیچ نیازی به ولایت نداشتم، ولی شما مرا به سوی آن خواندید و آن را بر من تحمیل کردید^(۴).

اگر خلافت مقام و منصبی الهی می‌بود که از جانب پروردگار برای آن‌ها تعیین شده بود، امام به هیچ وجه حق نداشت چنین حرفی بزند، و یا خلافت را نپذیرد، و امام حسن علیه السلام هرگز اجازه نداشت از خلافت الهی تنازل کرده، آن را به معاویه واگذار کند.

روایات بسیاری برای محکم کوبیدن میخ امامت بر زمین ساخته و پرداخته شده است. و چون خود می‌دانستند در کفششان ریگی است و این

۱- نگا: مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۳، و بحار الأنوار از مجلسی ۵۴/ ۵۶-۵۷.

۲- نگا: نهج البلاغه ۷/۳.

۳- نگا: نهج البلاغه ۱/ ۱۸۱، و مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۷.

۴- نهج البلاغه ۲/ ۱۸۴.

دروغ به سادگی بازار نمی‌یابد، از هیچ حيله و نیرنگ و دروغی پرهیز نکردند، تا جایی که ادعا کردند خداوند همه پیامبرانش را دستور داده تا امامت را ثابت نگه دارند. و انگار تنها هدف از آفرینش جهان و جهانیان، و فرستادن پیامبران این بوده که امامت امامان شیعه را ثابت کنند، و هدف از برانگیخته شدن پیامبران دعوت مردم به توحید و یکتاپرستی نبوده است!!..

در حالیکه پروردگار علام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّلُوتَ...﴾ [النحل: ۳۶].

«و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند که] خدا را پرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید...».

اگر واقعا امامت رکنی است از ارکان دین مبین اسلام که هر کس از قبول آن سربیزی کند کافر است، چرا یک آیه روشن و واضحی در قرآن کریم نیامده تا این رکن بزرگی که مسلمان را از کافر جدا می‌کند به اثبات برساند؟!.

اگر واقعا ایمان به امامان دوازده گانه شیعه واجب است، پس چرا نام و نشانی از آن‌ها در قرآن نیامده است؟! یا اینکه - چون برخی شما نیز - ادعا می‌کنید قرآن دست کاری شده، و ابوبکر و عمر نام‌های امامان را از قرآن حذف کرده‌اند؟! به عبارت دیگر خداوندی که وعده حفظ قرآن را داده بود نتوانست - العیاذ بالله - قرآنش را از تحریف شدن حفاظت کند؟!.

خداوند متعال در باره قرآن می‌فرماید: ﴿...مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [الأنعام: ۳۸].

«...ما چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم...».

پس چگونه امکان دارد از این امر بسیار مهم و اساسی و حیاتی دین و عقیده چشم پوشی کند؟! و چنین امری که مدار ایمان و کفر بر آن است از قلم بیفتد!

حضرت امام علی درباره بیعت ابوبکر فرمودند: «نزد ابوبکر رفته با او بیعت کردم، و در آن حادثه - جنگ با مرتدان - قیام کردم تا باطل سرنگون گشت، و پوزه کافران به زمین مالیده شد و کلام الهی بر همه چیز چیره گشت. ابوبکر همه آن کارها را با آسانی و دقت و حکمت و درایت رهبری نمود، و من به عنوان یک نصیحت کننده در کنار او بودم و با تمام توان در هر آنچه طاعت پروردگارش بود از او اطاعت کردم»^(۱).

این است دستور و قانون اسلام... مسلمانان آزادند هر کس را مناسب می دانند انتخاب کرده با او بیعت کنند...

اسلام با خواری و ذلت ... کفر در اوج قوت!

چه وقت منافق سربرمی آورد؟ و چرا؟

چه کسی منافقت می کند؟! در هر جا و هر زمانی که باشد نفاق تنها یکی از این دو سبب را می تواند داشته باشد؛ یا فرد منافق می ترسد، یا اینکه به چیزی چشم دوخته و طمعی دارد.. به همین سبب ما اثری از نفاق و منافقت در زمان دعوت پیامبر خدا ﷺ در مکه نمی بینیم، چه کسی با شخصی که نه مال و ثروتی دارد نه جاه و قدرتی، نفاق می ورزد. اصلا نفاق با کسی که دینی جدید آورده، پیروانش بشدت در زیر ظلم و ستم هستند، تمامی کافران جزیره عربستان در پی او و پیروانش هستند و هر کسی به آن ها بیبوندند، یا کوچکترین کمکی به آن ها برساند را شکنجه و عذاب می دهند، چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد؟!.

چه کسی به خودش جرأت می دهد به فکر کمک به پیامبر اکرم ﷺ در ابتدای دعوتش در مکه باشد، تا کافران او را روی ریگ های صحرای سوزان بکشند و روی سیخ و آتش کبابش کنند؟

چه کسی با فردی که در اذهان عمومی - آن زمان - محکوم به اعدام است، و او و دینش بزودی در زیر خاک دفن خواهند شد، منافقت می کند؟ کسانی که در مکه ایمان آوردند بدترین شکنجه ها و عذاب هایی که از توان تحمل بشر خارج است را چشیدند؛ با این وجود مرد مردانه چون سدهای آهنین و سترگ پایدار ماندند و استقامت کردند، تا اجر و پاداش بی مانندی از پروردگار عالمیان نصیبشان گردد.

در سایه این فضای تار و ظلم و ستمی که بر پیامبر و پیروانش حاکم است در مصلحت هیچ فردی نیست تا با پیامبر خدا ﷺ منافقت ورزد، و یا از روی تعارفات با او همراه شود. و پس از آنکه مسلمانان به مدینه منوره هجرت کردند، و دولت اسلامی شکل گرفت، و قدرت و شکوه و عظمتی و نیرویی یافتند، افرادی پیدا شدند که یا از روی ترس از مسلمانان، و یا برای رسیدن به مصلحتی دنیایی در ظاهر ادعای اسلام کردند. و آیاتی از قرآن کریم نازل شد که پرده از حقیقت آن‌ها برکشیده، مسلمانان را از خطر آن‌ها برحذر داشت.

آیا پس از این می‌توان گفت در آن زمان - حتی کسانی که در مکه ایمان آورده‌اند و آن همه شکنجه و عذاب را در راه رسیدن به رضایت پروردگارشان با جان و دل خریدند- کافر شده از دین بازگشتند؟!.

خداوند متعال درباره منافقان می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٧﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامونتان هستند منافق‌اند؛ و نیز گروهی از اهل مدینه بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم [عذابی در دنیا و عذابی در برزخ] سپس به سوی عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند».

اما در مکه هیچ اثری از نفاق نیست. چطور می‌توانیم به خودمان جرأت دهیم اینچنین با این روش ناروا هر کسی را بخواهیم به کفر و گمراهی متهم سازیم؟!.

این نوعی گردن کشی در برابر خداوند متعال و تکفیر بهترین یاران و دست پرورده‌های مکتب رسول خدا ﷺ است. آن رسولی که فرموده‌اند: «هر کسی مسلمانی را تکفیر کند، خودش کافر است».

آیا نمی‌بایستی مواظب آنچه از دهانمان بیرون می‌پرد باشیم؟ آیا نمی‌بایستی از خدا خوف و هراس داشته باشیم و در رابطه با صحابه و یاران پیامبر اکرم ﷺ با احتیاط بیشتر رفتار کنیم؟!.

اینها همان کسانی هستند که قرآن و دین را به ما رسانده‌اند، آیا نمی‌بایستی کمی نمک شناس باشیم؟!.

امام علی میراث فدک را بالا می‌کشد؟!

قضیه فدک یکی از دروغ‌های شاخرداری است که بر علیه ابوبکر سیخ کرده‌اند! و جای دارد کمی در حقیقت آن بنگریم؟!.

با دقت توجه کنید!...

خلافت از علی ربوده می‌شود، فاطمه کتک می‌خورد، سینه‌اش خورد می‌شود، بچه‌اش سقط شده به قتل می‌رسد، کسی دم نمی‌زند، و هیچ کسی ادعا و مطالبه‌ای ندارد! فاطمه نزد ابوبکر می‌رود و از او چیزی مطالبه می‌کند؟! می‌دانید آن چیز چیست؟!.

حتما می‌گویید:

خونخواهی؟! ... محاکمه جنایتکاران؟! .. حق الهی خلافت؟!...

نه!... بسیار در اشتباهید!..

باور می‌کنید؟!.

فاطمه دختر پارسای رسول اکرم ﷺ کسی که دنیا در چشمانش پشیزی ارزش ندارد آمده تا میراث پدرش را از ابوبکر بگیرد^(۱)!!.

۱- برای افسانه فدک و میراث به سرقت رفته حضرت فاطمه چه اشک‌ها که در عزاداری‌ها ریخته نشده! ولی ای کاش کسی برای تنها چند لحظه هم که شده در مورد واقعیت این حکایت می‌اندیشید. فرضا اگر میراث پیامبر به وارثانش نیز می‌رسید بنا به فقه شیعه فاطمه را هیچ حقی در زمین فدک نمی‌بود! آقای کلینی از بارزترین بنیانگذاران مذهب در کتابش مبحثی دارد با عنوان «خانم‌ها چیزی از عقار - زمین و خانه - به ارث نمی‌برند». در آن حدیثی از اُبی جعفر آورده که ایشان فرمودند: «زن‌ها چیزی از زمین و عقار و ساختمان به ارث نمی‌برند». (نگا: فروع الکافی از کلینی ۱۲۷/۷ باب: إن النساء لا يرثن من العقار شیئا). طوسی از شاخص‌ترین

فاطمه برای گرفتن میراثی ناچیز آمده... می‌دانید؛ نزد چه کسی؟
 او آمده تا از جنایتکارانی که به خانه‌اش حمله کرده‌اند، سینه‌اش را شکسته‌اند، بچه‌اش را به قتل رسانده‌اند، خلافت همسرش را به تاراج برده‌اند، ارث پدرش را بخواهد! و جالب این جاست که می‌گویند: آنگاه فاطمه بر ابوبکری که میراث پدرش را بدو نداد خشم گرفت!.

خلافت به سرقت رفته، و فاطمه برای تکه زمینی از میراث خشم گرفته!..

پسرش به قتل رسید، و ایشان عصبانی نشدند. حالا با سینه شکسته خود آمده تا بخاطر پیشیزی از مال دنیا خشم گیرد!..

آیا واقعا اگر همه این حوادث دردناک صورت می‌گرفت، بعد از این جنایات ساختگی و دروغ‌های بی‌اساس می‌توان تصور کرد فاطمه برای درخواست میراث ناچیز پدری نزد جنایتکاران برود؟! آیا عقل می‌تواند چنین چیزی را تصور کند؟!.

شیخ تیجانی در کتابش «آنگاه که هدایت شدم»، آورده است: «فاطمه دختر پیامبر خدا شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و میراث پدریش را مطالبه کرد، ولی ابوبکر از پرداخت آن سرباز زد».

ابوبکر از پیامبر خدا ﷺ شنیده بود که ایشان فرمودند: «پیامبران درهم و دیناری به ارثیه نمی‌گذارند، میراث آن‌ها علم و دانش است...»؛ و بنا به

بنیانگذاران مذهب در کتابش «التهدیب 9/ 254» از ابا عبدالله و ابا جعفر روایاتی آورده که ایشان نیز فرموده‌اند به خانم‌ها از زمین هیچ میراثی تعلق نمی‌گیرد. دیگر اینکه بنا به روایات شیعه هر آنچه از پیامبر به جای می‌ماند میراث امامان است (نگا: اصول الکافی از کلینی، کتاب الحجة، باب: إن الأرض كلها للإمام 1/ 476). پس فرضا اگر میراثی نیز تعلق می‌گرفت از آن امام علی علیه السلام می‌بود نه از همسرشان؛ فاطمه! و در هیچ اثری تاریخی نیامده که آن حضرت میراثی مطالبه کرده باشند!.. (مترجم)

فرموده رسول اکرم ﷺ که آنچه از آن‌ها به جای می‌ماند صدقه است برای مسلمانان، چیزی از میراث ایشان را بر بازماندگانش تقسیم نکرد.

اگر بگوییم: ابوبکر چون زمین فدک را به فاطمه نداده، به او ظلم کرده، و عمر پس از ابوبکر بر همین ظلم و ستم پافشاری نموده، فدک را به وارثان فاطمه نداده، و عثمان نیز چون آن دو خلیفه بر ظلم مهر تأیید زده، حالا چرا چون خلافت به حضرت علی رسید حق را به حقدار نداد؟! آیا علی نیز می‌خواست فدک را بالا کشد و به وارثان فاطمه ظلم روا دارد؟! چرا فدک را از بیت المال نگرفته، به امام حسن و امام حسین و ام کلثوم؛ وارثان فاطمه بدهد؟!.

تازه چرا تنها فاطمه در پی دو متر زمین ناچیز چنین خود را فدا کرده، و داد و فریاد و هوار به راه انداخته، اگر واقعا زمین فدک میراث پیامبر خدا ﷺ می‌بود، می‌بایستی بین او و همه همسران پیامبر و عمویش عباس و وارثان دختران دیگر پیامبر و تمامی کسانی که میراث به آن‌ها تعلق می‌گیرد تقسیم می‌شد. چرا همه از حقشان می‌گذرند و فاطمه چنین در پی دنیا گریه و زاری براه انداخته؟!.

شما را به خدا! از خودتان خجالت نمی‌کشید، چنین دروغ‌های شاخداری بهم می‌بافید؟ و اینچنین به دخت رسول خدا ﷺ اهانت روا می‌دارید؟!.

فرزندان امامان در زیر خروارها فراموشی

چرا در جلسه‌های عزا داری یک بام است و دو هوا؟!..
چرا در اشک‌های عزاداریمان فرزندان امامان که در رکاب امام حسین در کربلا جام شهادت نوشیدند را شریک نمی‌کنیم. چرا بر «ابوبکر پسر علی بن ابی‌طالب، و عمر پسر علی بن ابی‌طالب، و عثمان پسر علی بن ابی‌طالب» برادران امام حسین که در کنارش جام شهادت سرکشیدند، اشک نمی‌ریزیم؟!..

چرا برای «ابوبکر بن الحسن، و عمر بن الحسن» فرزندان امام حسن که در کنار عمویشان به شهادت رسیدند اشک نمی‌ریزیم؟!..

آیا برای این بی‌مهری تفسیری دارید؟! آیا این‌ها فرزندان امامان نبودند؟! آیا همراه امام حسین شهید نشدند؟ پس چرا یک بام و دو هوا؟!..

آیا دردناک نیست؛ در جلسه‌های عزاداری نام همه به میان آید، حتی از خادمان و نوکران و اسب‌هایی که در کربلا جنگیدند، تجلیل شود، اما از برادران و برادر زاده‌هایش هیچ نگوییم! گناهشان چه بوده است که با شلاق بی‌مهری این چنین به آنان می‌تازیم، آیا گناهشان غیر از این است که پدرهایشان نام‌های بهترین یاران و دوستان پیامبر اکرم ﷺ را بر آن‌ها گذاشته‌اند... نام‌های بهترین مؤمنانی که حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام و امام حسن آرزو داشتند فرزندان‌شان چون آن‌ها بار آیند..

ولی صد حیف و دوصد افسوس که این نام‌ها با مزاج دروغ پرورده و مسخ شده آخوندهای ما نمی‌سازد؟!..

دو صد نفرین بر این حقد و کینه‌ای که قلب‌ها را آکنده ساخته و چشم‌ها را از دیدن حقیقت کور!!...

انسان از این اصرار بی‌مورد، و این لجاجت و یکدندگی این‌ها در تکفیر صحابه پیامبر خدا ﷺ شاخ درمی‌آورد! آیات کلام الله مجید؛ قرآن سخن پاک پروردگار را انکار می‌کنند.. عقل و منطق را زیر پا می‌نهند..

فرزندان ائمه را تنها به خاطر تشابه اسمی با صحابه به فراموشی می‌سپارند.. تا حرف خود را به کرسی بنشانند!..

ایستگاه آخر...

«فکر تو فاسد است. عقیده‌ات گمراه کننده است»!

با این دو جمله بسیار تلخ گفتگوش را با من پایان داد!

این تشر در دناکش مرا به یاد مقاله‌ای انداخت به عنوان: «چرا در پی حق نیستند؟» در آن آمده بود: «طبیعت نفس بشری نمی‌خواهد جز آنچه موافق ایده‌اش است را بشنود؛ او با شنیدن آنچه با مزاج و باورهای او همخوانی دارد احساس امنیت می‌کند، اگر احیانا برخی افکار و اندیشه‌ها، و یا پرسش‌های حیرانی بر خلاف آنچه بدان باور دارد برایش مطرح شد، فورا آن‌ها را از خود دور می‌کند، و سعی می‌کند در موردشان هیچ فکر نکند، و هیچ توجهی به آن‌ها مبذول ندارد، این حرکت در حقیقت نوعی تاکتیک فکری، یا حيله‌ای است برای دفاع از خود، برای همین همیشه متعصبان تنها آنچه موافق باورهایشان است را مطالعه می‌کنند تا خود را از دایره استقرار و امنیت نفسی خارج نکنند، اگر آن‌ها بتوانند تنها برای چند لحظه بر این وضع خود چیره شوند بدون شک حقیقت را آنچنان که هست خواهند دید، و از آن پیروی خواهند کرد. و در حقیقت برای یک بار رو در رو شدن با درد بهتر است از گذراندن تمام عمر با آن، و غرق شدن در عذاب جهنم پس از چشم بستن از این جهان فانی».

تنبلی فکری آن است که انسان احساس کند در مورد چیزی شک دارد، ولی به خودش این زحمت را ندهد که در مورد آن تحقیق کند. هر وقت حرفش بیاد می‌آید، که چگونه اخم‌هایش را توی هم گره داد، و صدایش را بالا برد، و با عصبانیت داد کشید: «فکر تو فاسد است. و عقیده‌ات گمراه کننده»، خنده‌ام می‌گیرد.

ای دوست عزیز...

ای کسی که در دلم جز احترام و محبت هیچ نخواهی یافت، می‌شود لطف کنی بگویند چه کار باید بکنم تا فکرم سالم و عقیده‌ام کاملا درست و پاک شود؟

آیا باید یاران و صحابه و دست پرورده‌های مکتب رسول خدا ﷺ را تکفیر کنم تا فکرم درست شود؟ آیا برای درست شدن فکرم باید به دامن غیر خدا بچسبم و از آن‌ها یاری بجویم؟!.

آیا باید برای درست شدن عقیده‌ام، باور کنم؛ امامان غیب می‌دانند و رزق و روزی در دست آنهاست، و دست از زاری و تضرع بدرگاه خداوند و آفریدگار عالم بردارم و از این به بعد حاجت‌هایم را از امامان بخواهم؟!.

آیا شرط مسلمانی من در این است که دیگران را تکفیر کنم؟

آیا هرگز امامان شعار تکفیر سر داده‌اند، و گفته‌اند: هر کس صحابه پیامبر خدا ﷺ، و شاگردان مکتب او را تکفیر نکند از پیروان و شیعیان ما نیست؟!.

آیا تنها وقتی امام علی را احترام گذاشته، منزلتش را درک کرده‌ام که باور کنم: عمر به همسر ایشان حضرت فاطمه حمله‌ور شده به گونه‌اش سیلی زده، سینه‌اش را شکست و بچه‌اش را کشت و امام تماشا می‌کرد و دست از دست تکان نمی‌داد؟!.

چه چیزی در فکر من شما را اذیت می‌کند؟ چه چیزی از عقیده من باعث شده شما اینچنین نگران و ناراحت شوید؟

آیا در این شک دارید که خداوند متعال از هر کس دیگری اولتر است که او را در دعاهایمان یاد کنیم، و دست حاجت به سوی او دراز کنیم؟!.

آیا باعث نگرانی و ناراحتی شما می‌شود که بزرگی و عظمت و شخصیت والای آفتاب رسالت حضرت پیامبر اکرم ﷺ در اطرافیانش اثر گذاشته باشد، و آن‌ها از نور نبوت او شعله‌ای برگرفته؛ شخصیت‌های تاریخ‌ساز گشته‌اند؟!.

برادر عزیزم!..

من از شما معذرت می‌خواهم، و از اینکه نمی‌توانم به باورهای شما لبیک گویم خیلی متأسفم؛ من توان تحمل مسئولیت تکفیر هیچ شخصی را در پیشگاه پروردگارم ندارم. خداوند به من دستور داده تا تنها او را بخوانم و دست تضرع و زاری و حاجت پیش کسی دراز نکنم، من از او خجالت می‌کشم دستورش را زیر پا نهاده، در پی رضایت شما باشم.

خداوند در روز رستاخیز از من خواهد پرسید که در زندگیم چه کار کرده‌ام، و هرگز از من در مورد کارهای دیگران بازخواست نخواهد کرد و نخواهد پرسید که فلانی چه کار کرده است؟

و هرگز از من نخواهد پرسید: فلانی کافر است یا خیر؟

و هرگز از من نخواهد پرسید: چرا فلانی را تکفیر نکرده‌ای، چرا به فلانی لعن و نفرین نکرده‌ای؟

و هرگز به من نخواهد گفت: چرا تنها حاجتت را از من خواسته‌ای، و چرا دست حاجتمندی پیش امامان دراز نکرده‌ای؟

ولی اگر مسلمانی را تکفیر کنم حتماً از من بازخواست خواهد کرد. و اگر به جز او را عبادت کنم حتماً از من خواهد پرسید. و اگر به یاران و صحابه و شاگردان رسول اکرم ﷺ تهمت زده، بر آن‌ها دروغ‌ها بیافم مرا بازخواست خواهد کرد.

من حرف دیگری برای شما دوست عزیزم ندارم، مگر اینکه جمله‌ای که حضرت امام علیؑ وقتی عمران پسر طلحه بن عبیدالله خدمت ایشان رسیدند را به او ایراد فرمود را به شما هدیه دهم؛ ایشان فرمودند:

آرزو دارم که من و پدر این آقا از جمله کسانی باشیم که خداوند متعال درباره آن‌ها فرمودند: ﴿وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷].

«و آنچه از دشمنی و کینه در سینه‌هایشان بوده برکنده‌ایم که برادروار بر تخت‌هایی روبروی یکدیگرند».

ذوالجلالا! جلای دل تو دهی	مرهم ریش خستگان تو نهی
تشنگانیم ژاله‌ای برسان	وزنوالت نواله‌ای برسان
بس غریبیم، چاره ساز تویی	بس گداییم بی‌نیاز تویی
تا نبخشی زسینه غم نشود	رحمتی کن، خزینه کم نشود
همه بر درگه تو معتکفیم	به گناه گذشته معترفیم
کرم‌ت را نگاه می‌داریم	دامنت را زدست نگذاریم
بر نخیزیم از آستانه تو	ننشینیم جز به خانه تو
جز به درگاه تو ندارم راه	نبرم جز به حضرت تو پناه
جرم، بسیار گشت، غفران کو؟	گنه از حد گذشت، احسان کو
بنده گر در گنه گرفتار است	نامی از نامهات غفار است
من پلید گناه و تو پاکی	جز نژندی چه زاید از خاکی
آه! گر لطف تو نگیرد دست	کس از این هول چون تواند است!